شامل چهار گفتار:
آیا فهم قرآن آسان است؟
نقش عقل در احکام الهی
صراط مستقیم
سند سازی و سند سوزی



مرحوم آیت الله حاج سید حسن مجتهدی



بسم الله الرحمن الرحیم

بیان حق

نویسنده:

حسن فقیه امامی

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

بیان حق

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰

عنوان و نام پدیدآور:بیان حق/ مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی : بیت معظم له

مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب

موضوع:آیا فهم قرآن آسان است؟ - نقش عقل در احکام الهی - صراط مستقیم - سند سازی و سند سوزی

ص:۱

اشاره

پیشگفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

الحَمْـدُ للَّهِ رَبِّ العالَمِینَ وَ الصَّلوهُ وَ السَّلامُ عَلی سَـیِّدِنا وَ نَبِیِّنا أَبِی القَاسِمِ مُحَمَّدصـلی الله علیه وآله وَ اللَعْنُ الـدائِمُ عَلی أعْدائِهِمْ أجْمَعِینَ مِنَ الآن إلی قِیامِ یَومِ الدِّینَ.

قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ علیه السلام:

«عُلَمَاءُ شِـیعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِی یَلِی إِبْلِیسُ وَ عَفَارِیتُهُ یَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَی ضُـعَفَاءِ شِیعَتِنَا وَ عَنْ أَنْ یَتَسَلَّطَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ وَ شِیعَتُهُ النَّوَاصِبُ»(۱)

علماء دین همواره مرزبانان معارف اهل بیت علیهم السلام بوده و در اعتلای مقاصد بزرگ اسلامی مجاهدانه کوشیده اند و در هر زمان که گروهی از شیاطین و شیطان صفتان به مرزهای مقدّس اسلام حمله نموده اند این بزرگواران با کمال شجاعت و فطانت در این راه قدم برداشته و از مرزهای اعتقادی تشیّع محافظت نموده اند چرا که پیامبر معظّم اسلام صلی الله علیه وآله این وظیفه را بر عهده عالمان دینی گذاشته

۱- بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۲ ص ۵ باب ۸ ح ۸.

و فرموده اند:

«إذا ظَهَرَتِ البِدَعُ فِی أمَّتِی فَلْیُظْهِرِ العالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ یَفْعَلْ فَعَلَیْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ».(۱)

مرحوم آیه اللَّه حاج سیّد حسن فقیه امامی قدس سره نیز یکی از علمائی بودند که با استناد به ثقلین یعنی قرآن و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام با گفتاری جذاب و منطقی و قلمی شیوا و متین به بیان حق پرداخته و با روشی عقلانی به مبارزه با انحرافات می پرداختند و مردم را به صراط مستقیم راهنمایی و از مرزهای عقائد محافظت می نمودند.

این مجموعه شامل چند گفتار در پاسخ به شبهاتی است که از طرف شبهه افکنان ایراد شده است.

باشد تا چراغی فرا روی جویندگان حق و حقیقت بر افروزد.

و السلام علی من أتبع الهدی

ص:۶

۱- کافی، محدّث کلینی ج ۱ ص ۵۴ باب البدع و الر؟ی و المقاییس ح ۲.

آیا فهم قرآن آسان است؟

اشاره

ص:۷

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

الحَمْدُ للَّهِ رَبِّ العالَمِينَ وَ الصَّلوهُ وَ السَّلامُ عَلی أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبِینَ حَبِيبِ إلهِ العالَمِينَ وَ شَفِيعِ المُذنِبِينَ أبِی القاسِم مُحَمَّدصلی الله علیه وآله ، وَ اللَّعْنُ الدَّائِمُ عَلی أعْدائِهِمْ وَ مُخالِفِيهِمْ وَ مُعانِدِيهِمْ أجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إلی قِيام يَومِ الدِّين.

دریای بیکران

بی شک قرآن کتابی است الهی و آسمانی «ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ»(۱)، کتابی است خواندنی(۲)، کتابی که حقّ را از باطل جدا می سازد(۳) و فراموش شده ها را به یاد می آورد(۴)، درمان همه بیماری های اخلاقی و فکری و حتّی جسمی جامعه بشری(۵) و جبران کننده همه کمبودها

ص:۹

۱- بقره / ۲ .

۲- قرآن «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذی أُنْزِلَ فیهِ الْقُرْآنُ» بقره / ۱۸۵ .

۳- فرقان «تَبارَکَ الَّذی نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلی عَبْدِهِ» فرقان / ۱ ؛ فصل «إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ» طارق / ۱۳ .

۴- ذکر «وَ هذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ» انبیاء / ۵۰ ؛ تذکره «وَ إِنَّهُ لَتَذْکِرَهٌ لِلْمُتَّقینَ» حاقّه / ۴۸ ؛ ذکری «فَإِنَّ الذِّکْری تَنْفَعُ الْمُؤْمِنینَ» ذاریات / ۵۵ .

۵- شفاء «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ» اسراء / ۸۲ .

است(۱) و راهنما و راه گشای مؤمنین و متّقین می باشد(۲)و خود هم ظاهر و هم مُظهِر همه حقایق عالم وجود است(۳)، رابطه بین خالق و مخلوق و ریسمانی ناگسستنی(۴)، و روشنگر همه اسرار هستی(۵) و حافظ مرزهای عقیده و ایمان(۶) و حاوی بینِش ها از جانب خداوند(۷)و نیز مشتمل بر علوم و حکمت های متعالیه است(۸).

کتابی است بزرگ و بلند مرتبه و با برکت(۹) و شکوهمند و گرامی و با کرامت(۱۰) و حقیقتی است بطلان ناپذیر(۱۱) و بالاخره نشانه ای است از خداوند و معجزه و شاهد صدقی است برای پیغمبرصلی الله علیه وآله(۱۲) و ناظر و

۱- رحمت «هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنینَ» اسراء / ۸۲ .

۲- هُدی «ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقینَ» بقره / ۲ ؛ هادی «یَهْدی إِلَی الرُّشْدِ» جن / ۲ .

۳- نور «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ» اعراف / ۱۵۷ .

۴- حبل «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعًا» آل عمران / ۱۰۳ .

۵- مبین «تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْمُبینِ» یوسف / ۱؛ بیان «هذا بَیانٌ لِلنّاسِ» آل عمران / ۱۳۸؛ تبیان «وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیانًا لِکُلِّ شَیْ ءٍ» نحل / ۸۹ .

۶- قیّم «قَیِّمًا لِیُنْذِرَ بَأْسًا شَدیدًا» کهف / ۲ .

۷- بصائر «هذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّکُمْ» اعراف / ۲۰۳ .

۸- حکیم «وَ الْقُرْآنِ الْحَکیمِ» یس / ۲ .

۹- عظیم «وَ لَقَدْ آتَیْناکَ سَبْعًا مِنَ الْمَثانی وَ الْقُرْآنَ الْعَظیمَ» حجر / ۸۷ ؛ علیّ «وَ إِنَّهُ فی أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِیٌّ حَکیمٌ» زخرف / ۴ ؛ مبارک «وَ هذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ» أنبیاء / ۵۰ .

۱۰- عزیز «إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزیزٌ» فصلت / ۴۱؛ کریم «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ» واقعه / ۷۷؛ مجید «وَ الْقُرْآنِ الْمَجیدِ» ق / ۱.

۱۱- حقّ «وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْیَقینِ» حاقّه / ۵۱ .

۱۲- برهان «قَدْ جاءَکُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّکُمْ» نساء / ۱۷۴ .

حاکم بر همه کتب آسمانی(۱)

بر کران بیکران

کتـابی بـا این اوصاف، کتاب عادّی و معمولی نیست و نمی توانـد باشـد زیرا این کتابی است که بایـد بر مغزهای اندیشـمندان جهان و دل های مردم با ایمان تا روز قیامت حکومت کند و شگفتی های آن باید همه نوابغ روزگار را به حیرت وا دارد.

شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد:

«مَا بَالُ الْقُرْآنِ لایَزْدَادُ عَلَی النَّشْرِ وَ الدَّرْسِ إِلّا غَضَاضَهً؟

فَقَالَ: لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یَجْعَلْهُ لِزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ وَ لا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ فَهُوَ فِی کُلِّ زَمَانٍ جَدِیـدٌ وَ عِنْـدَ کُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ»(۲)

به چه جهت قرآن هر چه بیشتر منتشر و تدریس می شود، بر تازگی او افزوده می شود؟

حضرت فرمودند: زیرا خداوند این کتاب را برای زمان خاصّ و مردم خاصّی نازل نفرموده، این قرآن تا قیامت در

۱- مُهَیمِن «مُصَدِّقًا لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِنًا عَلَیْهِ» مائده / ۴۸ .
۲- عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۸۷ ب ۲۲ ح ۳۲ ؛ بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۲۱۳ ب ۱ ح ۱۸.

هر زمان و نزد هر قومی تازگی دارد.

و این معجزه باقیه در صورتی می تواند تازگی خود را برای هر قوم و ملّتی حفظ کند که در هر زمان مردم به موازات پیشرفت علم و رشد تمدّن ها از قرآن حقایقی را دریافت کنند که مردم پیشین از آن حقایق آگاهی نداشته اند.

روی این اصل در هیچ زمانی مردم نمی توانند اظهار کنند که همه معانی و اسرار قرآنی را درک کرده اند.

بی جهت نیست که مولای متّقیان أمیرالمؤمنین علیه السلام در مورد قرآن می فرمایند:

«وَ بَحْرًا لایُدْرَکُ قَعْرُهُ».(۱)

قرآن دریایی است که به عمق او نمی توان رسید.

اگر قرآن همانند کتاب اوّل ابتدایی ساده و همه کس فهم بود، مردم در برداشت از قرآن اختلاف پیدا نمی کردند و هرکس برای اثبات حقّانیّت خویش از قرآن استفاده نمی کرد. ما می بینیم شیعه و سنّی، أشعری و معتزلی و غیرهم، هر کدام آیات قرآن را سند افکار و عقاید خویش می دانند با این که در میان هر فرقه دانشمندان بزرگ و مغزهای متفکّری وجود دارند. رمز این اختلاف همان است که حضرت

۱- نهج البلاغه : خطبه ۱۹۸.

علی علیه السلام به عبداللَّه بن عبّاس فرمودند:

«لا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ».(۱)

به وسیله قرآن بـا مخـالفین مبارزه نکن، زیرا قرآن چنـد پهلو است و ممکن است یک جمله یا یک کلمه از کلمات آن دارای احتمالات متعدّده باشد.

(وَ إذَا جاءَ الإِحتِمالُ بَطَلَ الإِستِدلالُ).

سکّانداران هدایت

حال ممکن است گفته شود که قرآن کریم که به جهت هـدایت مردم نازل شده نباید آن چنان پیچیده و مشـکل باشد که عامّه مردم نتواننـد اسـتفاده کننـد، ولی جـواب این است که در زمـان خـود رسـول اکرم صـلی الله علیه وآله، آن حضـرت به صـرف تلاوت قرآن اکتفا نمی کرده و با آن که قرائن خارجی در فهم آیات قرآن بسـیار مؤثّر بود، در عین حال آن بزرگوار قرآن را به مردم تعلیم می داد.

در آیات قرآن می خوانیم :

« هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ

۱- نهج البلاغه، سیّد رضی نامه ۷۷ .

لَفی ضَلالٍ مُبینٍ».(۱)

در این آیه می فرماید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله کتاب و حکمت را به آن ها تعلیم می داد، اگر قرآن کتابی ساده و همه کس فهم بود تلاوت آیات آن برای مردم کافی بود، ولی می بینیم پس از تلاوت نوبت به تعلیم می رسد.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله که معلّم و مفسِّر و مبیِّن قرآن بود، پس از خود عترت پاک خویش را همچنان که در امر خلافت معرّفی کرد، برای امور فرهنگی و علوم دینی نیز به جای خود منصوب فرمود و با جملاتی مانند:

«أَنَا مَدِینَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِیٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِینَهَ فَلْیَأْتِ الْبَاب».(۲)

به مردم اعلام کرد کسانی که مایلند از علم من استفاده کنند، کلید خزینه علم من علی علیه السلام است و راه ورود به کشور پهناور علم من علی علیه السلام است و از دریچه علم علی علیه السلام باید به علم من واقف شوند.

برای توضیح بیشتر ناچاریم از ذکر یک مثال:

قرآن همچون داروخانه ایست که هزاران نوع داروی شفابخش در آن موجود است که هر یک درمان دردی یا دردهایی است.

۱- جمعه / ۲.

۲- بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۴۰ ص ۸۷ باب ۹۱ .

طبعًا این داروخانه با این سرمایه عظیم به دکتری متخصّص نیازمند است که همه داروها را بشناسد و خاصیّت و أثر هر یک را بداند و به مقدار و زمان مصرف هر کدام آگاهی داشته باشد تا بتواند به خواسته های هر بیماری جواب مثبت بدهد، حال اگر یک انسانی ناآگاه وارد این داروخانه شد، گر چه ظاهرًا همه داروها را می بیند ولی چگونه ممکن است به هر بیماری، آنچه را که نیاز دارد بدهد و خواسته همگان را به طور صحیح تأمین کند؟!

حتّی اگر فردی أمّی دارویی به بیماری داد و اتّفاقًا بیمار شفا یافت، شرعًا و قانونًا مسئول است و عقلای عالم او را ملامت می کنند.

ما به وضوح مشاهده می کنیم که در قرآن ضمن آیات زیادی امر به نماز شده و حال آن که کیفیّت مطرح نشده است. امر به زکات شده و حدّ و نصاب و مقدار پرداخت آن ذکر نگردیده است. حلیّت بیع مطرح گشته ولی شرایط صحّت آن یادآوری نشده است. حرمت ربا به طور کلّی تصریح شده ولی از استثناءات آن سخنی به میان نیامده و... .

و این پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله است که بایـد آن ها را تبیین کرده و توضیح بدهد و او نیز با حدیث متواتر و غیر قابل انکار:

«إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمُ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیْتِی مَا إِنْ

ص:۱۵

تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا».(۱)

این گونه امور را به اهل بیت خودعلیهم السلام واگذار نمود؛ بنابر این این کتاب آسمانی بزرگ توأم با تبیین و تفسیر رسول و خاندان گرامیش علیهم السلام قابل استفاده است.

آنچه سبب جنگ خوارج در نهروان با حضرت علی علیه السلام شد نیز همین جهت بود، همان طور که أمیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه رمز این جنگ افروزی را عدم درک صحیح از قرآن می شمارد و آن را به شدّت تخطئه کرده و می فرمایند:

«هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْتُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَلا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ»(۲)

این کتاب آسمانی خطّی است نوشته شده بین دو جلد که به زبان سخن نمی گوید و ناچار برای آن توضیح دهنده لازم است.

خوارج خود عرب بودند و قرآن به زبان مادری آن ها بود و لکن در عین حال حضرت می فرمایند باید قرآن برای آن ها تبیین شود که آن را درست بفهمند و به اشتباه نیفتند و نفوس مردم را به مخاطره نیندازند.

ص:۱۶

۱- بحارالأنوار ج ۳۶ ص ۳۳۱ ب ۴۱ ح ۱۹۱
۲- نهج البلاغه ج ۲، ص ۵، کلام ۱۲۵.

ناخدای بی خدا

اگر قرآن به دست اُمّیین بیفتد چه خواهد شد؟!

با توجّه به مطالب فوق چگونه می توان انتظار داشت که افراد ناآگاه بتوانند به مفاهیم عالیه قرآنی دست پیدا کنند:

آن جا که عقاب پر بریزد

از پشّه لاغری چه خیزد

بزرگترین آفت علم آنست که بازیچه نااهلان قرار گیرد و افراد غیر متخصّص بخواهند با نداشتن بضاعت علمی نسبت به آن اظهار نظر کنند. متأسّفانه کتب آسمانی دیگر نیز از این آفت بزرگ مصون نبوده اند چنان که خداوند می فرماید:

«وَ مِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتبَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ».(۱)

گروهی از آن ها (یهود) افراد عوامی هستند که از کتاب خدا جز یک مشت خیالات واهی و حدس های بی دلیل چیزی نمی دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته و آن چه را از طرف مغرضین به آن ها القاء می شود، عیناً بازگو می کنند.

گذشتِ زمان نشان داد آن چه به مسیحیان جرأت داد که ردّ بر قرآن

۱- بقره / ۷۸ .

بنویسند و شبهاتی را نسبت به آیات قرآن وارد سازند و ذهن مسلمانان را مَشوب و عقاید آنان را به قرآن سُست کنند و بی اعتبار جلوه دهند، همانا اکتفا کردن آنان به ظواهر قرآن بود و الّا اگر به قرآن شناسان مراجعه می نمودند، به خود اجازه نمی دادند زبان اعتراض به قرآن باز کنند.

و آنچه سبب شد عامّه خدا را به صفاتی که لایق شأن حضرت باری تعالی نیست متّصف نمایند و پیامبران خدا را که باید الگو و اُسوه متّقین و مَظهر و مُظهر صفات جلال و جمال خدا باشند، مجرم و گنهکار معرّفی کنند و دامن آن مردان پاک را به بدترین گناهان و رذائل بیالایند و آن بزرگواران را به نافرمانی و معصیت پروردگار متّصف نمایند، همان عدم درک صحیح از آیات و فاصله گرفتن از مفسّرین قرآن بود.

شاهد این گفتار آن است که مأمون عبّاسی آیاتی را که از آن ها سوء استفاده شده و سند برای گناهان أنبیاءعلیهم السلام قرار گرفته بود، جمع آوری نمود و خدمت حضرت رضاعلیه السلام طرح کرد و حضرت یکی پس از دیگری، طوری آیات را تفسیر نمودند که به کلّی سوء تفاهم ها مرتفع شد و معلوم شد أنبیاء همه منزّه از این گناهان بوده اند.(۱)

۱- التوحید، شیخ صدوق باب ۲ ح ۲۸ ؛ جهت آگاهی در این زمینه می توان به کتاب «تنزیه الأنبیاء و الائمّه» مرحوم سیّد مرتضی قدس سره مراجعه نمود.

در این که قرآن کتابی است جامع « تِبْیانًا لِکُلِّ شَیْ ءٍ»،(۱)و در نتیجه حاوی کلیّات تمام علومی می باشد که مورد استفاده همه انسان ها است بحثی نیست؛ امّا:

آیا همه کس می تواند آن کلیّات را از قرآن استخراج کند؟!

آیا ممکن است یک فرد امّی با مراجعه به کتاب المنجد، از گنجینه علوم قرآن بهره برداری کند؟!

چگونه ممکن است کسی دوره کامل فلسفه را ندیده باشد و مدّعی باشد که من کلّیات امور فلسفی را از قرآن درک می کنم؟!

چگونه می توان باور کرد کسی بدون تبحّر در علم کلام آیات مربوطه به این علم در قرآن را برّرسی کند؟!

چگونه ممکن است فردی که علم هیئت ندیده و از فضاشناسی بویی به مشامش نرسیده، فرازهای مهمّی که در قرآن در رابطه با فضا آمده را شناسایی کرده و گردش و کرویّت زمین و غیره را از قرآن استخراج نماید؟!

چگونه متصوّر است کسانی که ورقی از علم حقوق را مطالعه نکرده اند قادر باشند آمار آیات حقوقی قرآن را به دست آورند؟!

چگونه می توان پذیرفت کسی که کلاسی از طبّ جدید و یا قدیم را

۱- نحل / ۸۹.

طی نکرده، کتابی در طبّ از منظر قرآن تدوین کند؟!

یا چگونه میسّر است کسی مقرّرات ارتش را از دیدگاه قرآن جمع آوری کند و هیچ نوع اطّلاعی از فنون جنگی نداشته باشد؟!

پس یا باید بگوییم قرآن گویای این علوم نیست و یا باید متخصّصین هر علمی، در آیات مربوطه به رشته خود تحقیق کنند و این به این معنی نیست که کلیّات قرآن را با علوم خویش تطبیق دهند، که در این مورد بعدًا صحبت خواهیم کرد.

بالاخره این کتاب تشریعی همچون جهان هستی و کتاب تکوینی است. به طوری که ملاحظه می شود، این جهان دارای اسراری است که به تدریج به موازات علوم و تجربیّات یکی پس از دیگری فاش می شود ولی کسانی که کاشف این اسرار بوده اند افراد امّی نبوده اند، هر نابغه و مخترعی سرّی که متناسب با دانش اوست کشف می کند.

نیوتن قانون جاذبه و ادیسون نیروی الکتریسته را کشف می کند.

«تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل».

لوازم فهم قرآن

اشاره

بدین جهت در قدرت هیچ مفسّری نیست که بتواند تفسیری جامع و کامل بنویسد، زیرا مفسّرین معمولًا در یک یا چند رشته ممکن است

ص:۲۰

تخصّص داشته باشند نه در همه علوم، بنابراین حکمت باری تعالی اقتضا می کند که برای تفسیر قرآن کسانی را معرّفی کند که جامع همه علوم و عالم به ماکان و مایکون باشند و بتوانند «سَلُونی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونی اظهار کرده و رسوا نشوند؛ لذا این که بگوییم هر فردِ امّی قادر است قرآن را بفهمد به تمسخر شبیه تر است تا به واقعیّت.

به گفته بزرگان درک صحیح از معارف قرآنی مبتنی بر اموری است که هم اکنون به پاره ای از آن ها اشاره می شود، که برای هر یک جداگانه علوم و کتاب هایی تدوین شده است:

۱ – آگاهی از مفردات قرآن

به کمک این علم به مفاهیم الفاظی که در عصر نزول قرآن به کار می رفته آشنا می شویم و مفسّرین عالی مقام برای رسیدن به این هدف رنج های فراوان تحمّل نموده اند و لغات اشعار جاهلی را که در آن زمان استعمال شده پیدا کرده اند. زیرا در اثر مرور زمان ممکن است در مفاهیم الفاظ تغییری حاصل شده باشد و به استناد آیه کریمه:

« وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ»(۱)

زبان قرآن همان زبان مردم آن عصر بوده پس باید با زبان همان مردم،

۱- ابراهیم / ۴: هیچ پیامبری را نفرستاده ایم مگر به زبان قومش.

قرآن تفسیر شود.

در این زمینه کتاب هایی نوشته شده که یکی از آن ها کتاب «المقائیس»، تألیف أحمد بن فارس بن زکریّا، متوفّای ۳۹۵ و دیگری «کتاب الْعَیْن»، تألیف خلیل بن أحمد نحوی، متوفّای ۷۸۶ و کتاب «المفردات» راغب اصفهانی، متوفّای ۵۰۲ می باشد و زمخشری در «کشّاف»، مرحوم شیخ طوسی قدس سره در «التبیان» و مرحوم طبرسی قدس سره در «مجمع البیان»، در تفسیر از همین شیوه استفاده نموده اند.

۲ – استفاده از قواعد زبان عربی

به همین منظور به امر مولای متّقیان علی علیه السلام، علم صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع تأسیس شده است.(۱)

۳ – آگاهی از موارد استعمال مجازات

در کلام عرب احیانًا الفاظ در معانی حقیقی خود به کار نمی روند و با قرینه ای در معنای غیر حقیقی که تناسبی با معنای حقیقی داشته

۱- مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۴۷ ؛بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۴۰ ص ۱۶۹ ؛ أمیر المؤمنین برای أبی الأسود الدُؤَلی نوشتند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم، الکَلامُ کُلُّهُ ثَلاثَهُ أشْیاءٍ: إسْمٌ وَ فِعْلٌ وَ حَرْفٌ جاءَ لِمَعْنیً، فَالإسْمُ ما أنْبَأَ عَنِ المُسَمّی وَ الفِعْلُ ما أنْبَأَ عَنْ حَرَکَهِ المُسَمّی وَ الحَرْفُ ما أوْجَدَ مَعْنیً فِی غَیْرِهِ».

باشد استفاده می شوند.

مرحوم رضی قدس سره کتاب «مجازات القرآن» را برای بیان این گونه موارد تألیف نموده است.

۴ – احاطه به همه آیات کریمه قرآن

زیرا آیات قرآن بعضی مفسِّر بعضی دیگر است:

«القُرآنُ یُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا» که علّامه طباطبایی رحمه الله در المیزان از این شیوه استفاده فراوان برده اند.

۵ – توجّه به هماهنگ بودن قرآن

مفسّر باید بداند قرآن مجموعه ای است به هم پیوسته که تنها یک هدف را تعقیب می کند، همانطور که خود قرآن می فرماید:

«وَ لَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فِیهِ اخْتِلافًا کَثِیرًا».(۱)

اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود هر آینه اختلاف و ناهماهنگی فراوان در آن دیده می شد.

آیات کاملًا با هم هماهنگی دارند و مفسِّر باید طوری آیات قرآن را تفسیر کند که با آیات دیگر تناقض پیدا نکند وکاملًا یک نواخت باشد.

۱- نساء / ۸۲.

۶ – توجّه به سیاق آیات

بایـد توجّه داشت که گاهی اگر آیات بـدون توجّه به قبل و بعـد تفسـیر شود بر خلاف مطلوب نتیجه می دهد. مانند کسـی که نماز نمی خواند و در توجیه عمل خود می گفت: قرآن فرموده: «لَاتَقْرَبُواْ الصَّلوهَ» ؛به نماز نزدیک نشوید.

به او گفتند قرآن فرموده:

« لَاتَقْرَبُواْ الصَّلوهَ وَ أَنْتُمْ سُکرَی .(۱)

در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، نه این که اصلاً نماز نخوانید.

کُلُوا و اشرَبُوا را دُرِ گوش کرد

وَ لاتُسرِفُوا را فراموش کرد

در هر حال ممکن است در قبل یا بعد از یک آیه، قرائنی باشد که ما را با تفسیر آیه بهتر آشنا کند.

۷ – اطّلاع کامل از شأن نزول آیات

که بهترین قرینه برای حلّ بسیاری از معضـلات قرآنی است، مشـروط به این که با اسانید معتبره بدست آمده باشد. مثلًا در آیه ای از قرآن

۱- نساء / ۴۳ .

می خوانیم:

«وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتّی إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».(۱)

در این جا گر چه مفهوم آیه برای همه کس روشن است ولی جواب سؤالاتی که برای درک بهتر از این آیه پیش می آیـد جز با مراجعه به شأن نزول آن امکان پذیر نیست.

الف - این سه نفر چه کسانی بودند؟

ب - چرا تخلّف ورزیدند؟

ج - چگونه زمین بر آن ها تنگ شد؟

د - چگونه تحت فشار شدید روحی قرار گرفتند؟

ه - چگونه متوجّه شدند که پناهگاهی جز خدا نیست؟

و - مقصود از توفیق الهی که شامل حال آن ها شد چه بود؟

که در این مورد، سیوطی کتاب «درُّالمنثور» را تألیف کرد.

ص:۲۵

۱- توبه / ۱۱۸: و نیز بر سه تنی که [از پیوستن به مجاهـدان تبوک بـاز پس نهـاده شدنـد، تا آنگاه که زمین با همه گستردگی اش، بر آنان تنگ آمـد و تنگـدل شدنـد و دانسـتند که پناهی از خداونـد جز به او نیست، سـپس به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند، که بی گمان خداوند توبه پذیر مهربان است.

۸ – آگاهی از احادیث معتبره و به اصطلاح تفسیر روایی

در قرآن قوانین و دستورات احیانًا به صورت کلّی مطرح شـده ولی جزئیّات و خصوصـیّات به سـنّت واگـذار شده و سـیره همه مسـلمین برای درک آن خصوصیّات مراجعه به روایات مربوطه بوده و در شیعه کتاب تفسیر «نور الثّقلین»(۱)وتفسیر «برهان»(۲) و غیرهما و در میان اهل سنّت تفسیر «درُّ المنثور»(۳)و غیره به همین منظور تألیف شده است.

۹ – پرهیز از پیش داوری

چه بسا افراد، افکار و عقاید خود را قبل از رجوع به قرآن قالب گیری کرده، سپس به قرآن مراجعه می کنند و قرآن را با افکار خود تطبیق می دهنـد، در حالی که باید افکار خود را به قرآن عرضه کنند و با قرآن تطبیق دهند همانطور که أمیرالمؤمنین علیه السلام در مورد برنامه های حضرت مهدی (أرواحنا فداه) می فرمایند:

«یَعْطِفُ الرَّأیَ عَلَی القُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا القُرْآنَ عَلَی الرَّأیِ».(۴)

وقتی مردم برآنند که قرآن را با آراء خود تطبیق دهند، آن

ص:۲۶

۱- نوشته: شیخ عبدعلی بن جمعه العروسی الحویزی متوفی ۱۱۱۲ه ق.

۲- نوشته: سید هاشم بن سلیمان بن اسماعیل بحرانی متوفی ۱۱۰۷ه ق.

۳- نوشته: عبدالرحمن بن ابی بکر، جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱ه ق.

۴- نهج البلاغه : ج ۲ ، ص ۲۱ ، خطبه ۱۳۸ .

بزرگوار آراء مردم را با قرآن تطبیق می دهد.

در هر صورت تفسیر بایـد بـا کمال بی طرفی و بـدون هر عقیـده ای از پیش ساخته انجام گیرد، زیرا هر نوع موضع گیری قبلی می توانـد یک حاجب بزرگی بین مفسّر و درک مقاصـد واقعی قرآن قرار گیرد، بـدین جهت محـدّثین شـیعه و سنّی بالاتّفاق حدیثی را از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَبَوَّءْ مَقْعَدُهُ مِنَ النّارِ».(۱)

هر کس قرآن را با رأی خود تطبیق کند، پس باید جایگاه او از آتش پر گردد.

شرایط دیگری نیز ذکر کرده اند که باید به کتب مفصّله مراجعه شود.

این نغمه از کدام دوران ساز واین توطئه از چه زمان آغاز شد؟

کسانی که با تاریخ مسلّم اسلام آشنایی دارند، می دانند که رسول خداصلی الله علیه وآله در حال احتضار امر فرمودند، قلم و دوات را بیاورند تا به امر آن بزرگوار نامه ای نوشته شود که مردم گمراه نشوند.

خلیفه دوّم با جمله «حَسْبُنا كِتَابُ اللَّهِ»(۲) از این کار ممانعت کرد، ولی

۱- سنن ترمذی : ج ۵، ص ۲۰۰، حدیث ۲۹۵۲ .

۲- بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۲۲ ص ۴۷۴ باب ۱ ح ۲۲؛ مسند أحمد، أحمد بن حنبل ج ۱ ص ۳۲۵؛ صحیح بخاری، بخاری بـاب مرض النبی ج ۵ ص ۱۳۸؛ صحیح بخاری، بخاری کتاب المرضی و الطب ج ۷ ص ۹؛ صحیح مسلم، مسلم نیشابوری باب الأمر بقضاء النذر ج ۵ ص ۷۶.

دیری نپائید که جبر زمان همان خلیفه را وادار کرد بگوید:

«لَولا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَرُ».(۱)

اگر علی علیه السلام نبود هر آینه عمر هلاک می شد.

زیرا معلوم شد جامعه به افراد عالمی نیازمند است، تا بتوانند آیات قرآن را درست و بجا پیاده کنند، و آشکار گردید که قرآن تا به وسیله راسخین در علم تبیین نشود، نمی توان از آن بهره برداری کرد.

در نهایت غرض از طرح این که قرآن برای ما کافی است، جدا کردن دست مردم از دامن اهل بیت پیغمبرعلیهم السلام بود و بالاخره اگر فهم قرآن آسان بود و کتاب خدا ما را کافی بود، چرا اهل سنّت و پیروان خلیفه اقدام به نوشتن تفسیر کردند؟!

و چرا برای فراگرفتن تفسیر دست به دامن ابن عبّاس - شاگرد أمیرالمؤمنین علیه السلام - شدند؟!

و چرا کعب الأحبارها را بر اهل بیت پیغمبرعلیهم السلام برگزیدند و در تفسیر حتّی به اسرائیلیّات دل خوش کردند؟!

۱- کافی، شیخ کلینی ج ۷ ص ۴۲۴ باب النوادر ح ۶ ؛ الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، سید بن طاووس ص ۵۱۶ ؛ الغدیر، علّامه امینی ج ۳ ص ۹۷ ؛ فرائد السمطین، حموی ج ۱ ص ۳۳۷ .

در عصـر و زمان ما عینًا همین نغمه با لحن دیگری ساز شـده و گروهی ادّعا می کنند که فهم قرآن آسان است. آن ها نیز هیچ هدفی جز جدا کردن مردم از مکتب اهل بیت علیهم السـلام ندارند و هیچ انگیزه ای جز فاصـله انداختن بین مردم و حوزه های علمیّه را دنبال نمی کنند. از طرفی دم از آسان بودن قرآن می زنند و از طرف دیگر خود به شرح و تفسیر قرآن می پردازند.

همچنان که به شدّت با تقلید مبارزه می کنند و خود کتاب فقهی و فقه استدلالی برای دیگران می نویسند.

اگر واقعًا مردم نبایـد تقلیـد کننـد، چرا مردم را به حـال خود وانمی گذارنـد و جلسات درس تشـکیل می دهنـد و چرا جزوه و کتاب منتشر و به قرآن و احادیث استدلال می کنند و ... ؟!

کسانی که خود از ابن تیمیّه حرّانی تقلید می کنند و در فقه و تفسـیر گفته های وی را نشـخوار می نمایند، چرا ندای امّی بودن سر می دهنـد و دم از اسـتقلال فکری می زننـد و چنین وانمود می کنند که حرف های تازه ای دارند و فکرهای بکری را ارائه می دهند؟!

امّی به افرادی اطلاـق می شود که ذهنشـان از هر مکتبی خالی و فکرشان تحت تعلیم کسـی یا کسانی قرار نگرفته باشـد، نه آن که کلمات و مقالات دیگران را تقلید کرده و سخنان رهبرانشان را همچون نوار ضبط صوت بازگو کنند.

ص:۲۹

پاسخ به یک شبهه

همچنین ممکن است گفته شود، قرآن کریم خود گویای آسان بودن قرآن است، آنجا که در سوره قمر، چهار نوبت می فرماید:

«وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ»(۱)

آسان کردیم قرآن را برای یادآوری، آیا یادآورنده ای هست؟!

لکن اگر کمی دقّت کنیم به این نتیجه می رسیم که آیه کریمه در مقام بیان مطلب دیگری است و غرض آن است که هر گاه الفاظ سلیس و روان و به زبان مردم باشد، هم زودتر می توان فرا گرفت و سریع تر تلفّظ می شود و هم این که پس از خواندن و یا شنیدن نیز می توان آن ها را به راحتی تکرار کرد و پس از گذشت زمان می توان به سهولت آن ها را به یاد آورد.

و اگر الفاظ مُغلَق و مشکل و نامأنوس باشد، زبان هنگام تلفّظ به آن ها، دچار مشکل شده و دیری نمی گذرد که به دست فراموشی سپرده می شود.

یکی از امتیازات قرآن نسبت به کلمات کاهنان همین بود که الفاظ و

ص:۳۰

۱- قمر / آیات ۱۷ ، ۲۲ ، ۳۲ و ۴۰ .

عبارات آنان مرکّب از کلماتی ناآشنا و قافیه دار بود، ولی قرآن که ابزار هدایت کافّه مردم عالم است، عباراتی سلیس و شیوا و جذّاب دارد که خواننده و شنونده را شدیدًا تحت تأثیر قرار می دهد.

برای این که نقش سهولت عبارات را در فراگیری، خاطرنشان سازیم نظر خوانندگان محترم را به داستان زیر معطوف می داریم:

گویند «منصور دوانیقی» خلیفه معروف بنی عبّاس حافظه ای بس قوی داشت؛ حافظه وی به حدّی بود که اگر یکبار شاعری قصیده ای را می خواند، او حفظ می کرد و بلافاصله از آغاز تا پایان می خواند.

علاوه بر این منصور غلامی داشت که اگر قصیده ای را دو بار می خواندند از بر می کرد و کنیزی هم داشت که هرگاه شعری را سه نوبت می شنید حفظ می شد و فورًا تکرار می کرد.

منصور چون مرد بخیلی بود و حاضر نبود طبق معمول به شعراء صِله بدهد، شرافتمندانه خود را از پرداخت صله و جایزه به شعراء و ادباء آسوده گرداند، هرگاه شاعری می آمد تا قصیده و اشعار خود را در حضور او بخواند، خلیفه به وی می گفت: اگر قبلًا کسی این اشعار را حفظ داشته باشد، یا ثابت شود که شعر از شاعری دیگر است، ما از پرداخت صله خودداری خواهیم کرد، لکن اگر کسی آن را قبلًا از بَر نداشت و معلوم شد که شعر از شاعر دیگر هم نیست ما به اندازه وزن طوماری که شعر در آن نوشته شده، صله خواهیم داد.

ص:۳۱

هر شاعری که وارد می شد، به اطمینان این که شعر از خود اوست و کسی از آن اطّلاع ندارد شرائط را می پذیرفت و با اجازه خلیفه اشعار خود را می خواند.

همین که اشعار او به پایان می رسید، چون یکبار به وسیله شاعر خوانده شده بود، طبعًا خود خلیفه آن را حفظ شده بود، به شاعر می گفت: من این قصیده را از بَر دارم، آن گاه تمام قصیده را از حفظ می خواند و به غلام خود که در این مواقع آماده کار بود و دو بار این قصیده را استماع کرده بود و حفظ شده بود دستور می داد او هم آن قصیده را از حفظ بخواند. غلام فورًا همه را تحویل می داد.

در این هنگام خلیفه به شاعر می گفت: چنانکه می بینی نه تنها من و این غلام اشعاری که خواندی حفظ داریم، بلکه این کنیز که در پس پرده نشسته هم، آن را از حفظ دارد. سپس با اشاره خلیفه کنیز هم که سه بار از شاعر و خلیفه و غلام اشعار را شنیده بود قصیده را از اوّل تا آخر می خواند.

شاعر بی چاره نگون بخت حیرت زده، بدون دریافت چیزی سر به زیر انداخته، با حسرت از دربار خلیفه خارج می شد.

«أصمعی» شاعر توانا، ظریف و مشهور عرب، که از ندماء و از حضّار مجلس خلیفه بود و نظاره گر این حق کشی بود از این وضع به تنگ آمد و تصمیم گرفت این عادت ناپسند را از خلیفه رفع کند.

أصـمعی اشعاری مشتمل بر لغات مغلق و کلمات مشکل ساخت و آن ها را در یک ستون سنگی شکسته ای نوشت و در عبائی پیچیـد و بار شتری کرده و خود نیز تغییر لباس داده، به صورت یک نفر عرب بیابانی در حالی که نقاب زده و جز دو چشـمش پیدا نبود، به نزد خلیفه آمد و با لحنی که منصور تشخیص ندهد گفت:

خداوند سایه خلیفه را پاینده بدارد. من خلیفه را در قصیده ای مدح کرده ام و اجازه می خواهم که آن را بخوانم.

خلیفه هم طبق معمول گفت: برادر عرب! بـا شـعراء عرب عهـد و پیمانی داریم و آن این که اگر قصـیده از شاعر دیگری باشـد چیزی به تو نخواهم داد و چنانچه از خودت بود، به وزن آنچه شعرت را در آن نوشته ای، صله دریافت خواهی کرد.

أصـمعی هم قبول کرد و سـپس شـروع به خواندن قصیده ای نمود که پر از الفاظ غریب و نامأنوس و جملات غامض و پیچیده بود، از جمله چند بیت زیر است:

صوت صفیر البلبل

هیّج قلب الثمل

الماء و الزهر معاً

مع زهر لحظ المقل

والعود قد دندن دلی

والطبل طبطبطلی

والرقص قد طبطبلی

والسقف سقسقسقلی

ص:۳۳

فلو ترانى راكباً

على حمار أهزل

يمشى على ثلاثهٍ

كمشيه العرنجلى

والنّاس ترجمجملى

فى السوقٍ بالقلقللى

والكلّ كعكع كعكعى

خلف و من حوللى

لكن مشيت هادياً

من خشيه العقنقلى

إلى لقاء ملكٍ

معظّم مبجّل

يأمرى بخلعهٍ

حمراء كالدم دملى

أجرّ فيها ماشياً

مبغددٍ للزبل

أنا الأديب الالمعى

من حىّ أرض الموصل

نظمت قطعاً زخرفت

بعجز الأدبللى

أقول فی مطلعها

صوت صفیر البلبل

وقتی أصمعی قصیده را به پایان رساند خلیفه نتوانست این اشعار عجیب ناهموار را حفظ کند و برای اوّلین بار در کار خود متحیّر ماند.

سرانجام منصور شاعر را مخاطب ساخت و گفت: ای برادر عرب! معلوم شد که شعر را خودت گفته ای و پیش از تو کسی آن ها را از حفظ ندارد. اکنون ما می خواهیم به وعده خود عمل کنیم.

أصمعی گفت: من مردی فقیرم. از شدّت فقر ورق کاغذی پیدا نکردم که شعرم را بر آن بنویسم. مدّتی بود که یک ستون شکسته ای از عهد

مرحوم پـدرم در خانه ما افتاده بود که احتیاجی به آن نداشتیم، من هم از روی ناچاری و فقر قصـیده ام را روی آن نوشـته ام و اینک بار شتر کرده با خود آورده ام.

خلیفه از دیدن سـتون سـنگی که وزنی گران داشت، در شـگفت ماند که تمام موجودی خزانه سـلطنتی جواب گوی این جایزه نیست، ولی از آن جـا که این کـار به ظرافت شبیه تر بود تـا به حقیقت، خلیفه با فراست دریافت که این صـحنه ساختگی است. رو کرد به یکی از حضّار و گفت: گمان من این است که این عرب «أصمعی» باشد، خواسته است شیرین کاری کند.

به دستور خلیفه نقاب را از صورت أصمعی برداشتند و این صحنه موجب تنبّه خلیفه گردید.

در هر صورت چون پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله امّی بود و مأمور به نوشتن نبود.

«وَ لَا تَخُطُّهُ بِیَمِینِکَ».(۱)

و از طرفی می بـایست قرآن را بـدون کـم و زیـاد بـه مردم ابلاـغ نمایـد و راهی جز حفـظ قرآن نـداشت و خداونـد هـم به آن بزرگوار وعده داد که آیات قرآن را بزودی برای تو می خوانیم، پس آن را فراموش نخواهی کرد:

ص:۳۵

۱- عنکبوت / ۴۸: [ای پیامبر!] با دست خود نمی نوشتی.

« سَنُقْرِئُکَ فَلَا تَنسَی .(۱)

لـذا خداونـد منّان برای این که به وعـده خود عمل کنـد و رسول خداصـلی الله علیه وآله بـدون مشـقّت قرآن را حفظ کند می فرماید:

« فَإِنَّمَا یَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِکَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِینَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا».(۲)

ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را به وسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را (از عذاب خدا) بترسانی.

همین سهولت عبارات بود که موجب شد عدّه زیادی از صحابه پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله حافظ قرآن شوند به طوری که در زمان حیات رسول خـدا هفتاد نفر در «بئر معونه» و پس از رسول خـدا در روز «یمامه» (در جنگ با مسـیلمه) به همین مقدار از حافظین قرآن کُشته شدند.

به هر حال روانی و آهنگ دلپذیر قرآن، عامل مهمّی برای حفظ و از بر کردن قرآن بود.

شاهد این گفتار حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده:

«لَو لا تَیَسّرَهُ لَمّا قَدَرَ أَحَدٌ مِنَ خَلْقِه أَنْ یَتَلَفَّظَ بِحَرْفٍ مِنَ

۱- الأعلی / ۶: ما آیات قرآن را برای تو به زودی قرائت می کنیم و تو فراموش نخواهی کرد.

۲- مریم / ۹۷ .

القُرآنِ وَ أنّی لَهُمْ ذلک وَ هُوَ کَلام منْ لَمْ یَزَلْ وَ لا یَزال».(۱)

«اگر خداونـد قرآن را بر زبـان هـا آسـان نسـاخته بـود کسـی قـدرت نـداشت به حرفی از حروف آن تلفّـظ کنـد و چگونه می توانستند در حالی که قرآن سخن خداوند ازلی و ابدی است».

نکته قابـل توجّه این است که همـان کسـانی که برای جـدا کردن مردم از اهـل بیت علیهم السـلام، آسـان بودن قرآن را مطرح کرده و به این آیه اسـتناد می کننـد، همـان آقایان در مقام بلنـد پروازی و تحکیم موقعیّت علمی خودشان و اثبات این که ما از قرآن مطالبی فهمیده ایم که دیگران نفهمیده اند، اظهار می دارند:

«کسـانی که در قرون اوّل اسـلام به تفسـیر قرآن پرداختنـد، غالبًا غیر عرب بـوده، از رموز و لطـائف این لغت آگـاهی درسـتی نداشـتند و از سایر علوم مربوطهماننـد «سـیاسهُ المُـدُن»، «علم الاجتماع»، «معرفه النّفس» و «تهذیب النفس» نیز بهرمند نبودند، از این رو هدف قرآن را که انسان سازی است، درک نمی کردند.

نشناختن دقائق لغت، از کنایات و استعارات و جز اینها

ص:۳۷

۱- تفسیر روح البیان، اسماعیل حقّی بروسوی ج ۸ ص ۴۳۳ .

و عدم معرفت اهداف عالیه قرآن، باعث گردید که تفسیرهای سطحی و بیگانه از مقاصد کتاب خدا و نقل اقوال رجال، بدون استناد به ادلّه عقلیّه و استشهاد به خود قرآن که: «القُرآنُ یُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا»، تألیف کردند»(۱)

از عبارت فوق استفاده می شود که قرآن نیاز به تفسیر دارد و یکی از چیزهایی که می تواند قرآن را تفسیر کند خود قرآن و یکی ادّله عقلیّه است و ضمناً تفسیر نیاز به فراگرفتن علوم دیگر هم دارد مثل «سیاسةُ المُدُن» و غیره.

لازم به توضیح است که مفسّرین اوّلیّه عبارتند از: حضرت مولای متّقیان أمیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عبّاس، ابن مسعود، زید بن ثابت، اُبَیّ ابن کعب، جابر بن عبداللّٰه انصاری و غیرهم.

آیا کدام یک از این ها غیر عرب بودند؟!

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن عباس که از قریش بودند غیر عرب بودند؟! آیا اُبَیّ ابن کعب انصاری و خزرجی، که ابن أثیر در اسد الغابه(۲) ده پشت او را نقل می کند که عرب بودند، آیا او غیر عرب بود؟!

۱- آدم از نظر قرآن، مقدمه چاپ دوّم ج ۱ ص ۷.

۲- أسد الغابه، ابن أثیر ج ۱ ص ۴۹ .

آیا زید بن ثابت انصاری خزرجی که در همان کتاب(۱) پدر و اجداد عربِ او را نیز تا ده پشت می شمارد، او غیر عرب بود؟!

آیا عبداللّٰه بن مسعود که از انصار و از قبیله مُضَر بود و باز در اسد الغابه چهارده پشت او را می شمارد، غیر عرب بود؟!

آیا جابر بن عبداللّٰه انصاری که در اسد الغابه(۲)هفت پشت او را ذکر می کند و نسب او را به خزرج می رساند، او غیر عرب بود؟!

آیا حضرت علی علیه السلام که بنیانگذار ادبیّات عرب بود، کنایات و مجازات و استعارات قرآن را نمی دانست؟ !

آیا ابن عباس که او را «حَبرُ الاُمّه» و «ترجمان القرآن» و «فارس القرآن» و «بحر الاُمّه» و «شیخ المفسرین» لقب داده اند و آگاه ترین افراد نسبت به اشعار جاهلی بود، مفاهیم قرآن را درک نمی کرد؟!

آیا زید بن ثابت که ابن اثیر درباره او می نویسد: «كَانَ مِنْ أعْلَمِ الصَّحابَةِ وَ الرَّاسِخِينَ فِي العِلمِ»(۳)، به تفسیر قرآن آگاه نبود؟!

آیا ابن مسعود که حضرت علی علیه السلام درباره او فرمودند:

«عَلِمَ القُرآنَ وَ السُّنَهَ ثُمَّ انتَهی وَ كَفی بِذلِكَ عِلمٌ».

یعنی برای او همین بس که عالم به قرآن و سنّت بود، مراد و معانی

۱- أسد الغابه، ابن أثیر ج ۲ ص ۲۲۱ .
۲- اسد الغابه، ابن أثیر ج ۱ ص ۲۵۶ .
۳- اسد الغابه: ج ۲ ص ۲۲۲

قرآن را لمس نمی کرد؟!

نتیجه مباحث گذشته آن است که این ادّعا که فهم قرآن آسان است، به هیچ وجه قابل قبول نیست و این مطلب نه به این معنی است که نباید قرآن را فهمید، بلکه طِلسم و رمزی است که کسی عمق آن را به هیچ وجه درک نمی کند، لکن باید کوشید با ابزاری که در تفاسیر بیان شده است، به معارف و احکام قرآن و پندها و دیگر مطالب عالیه آن آگاهی پیدا کرد و آن ها را در زندگی به کار گرفت. «و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین»

ص:۴۰

نقش عقل در احکام الهی

اشاره

ص:۴۱

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ للَّه ِالَّذی هَدانا سَبِیلَ الرَّشادِ وَ أرْشَدَنا طَرِیقَ السَّدادِ وَ الصَّلوهُ وَ السَّلامُ عَلی أفْضَلِ الْأنْبِیاءِ وَ شَفِیعَ العِبادِ یَوْمَ المِیعادِ مُحَمَّد بْنِ عَبْد اللَّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِه وَ سَلَّم وَ عَلی وَصِیِّهِ خَیْرَ الْأوصِیاءِ الَّذی هُوَ بِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ وَ عَلی أوْلادِه المَعْصُومِینَ صَلَواتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ أجْمَعِینَ وَ اللَعْنُ عَلی أعْدائِهِمْ إلی یَومِ التَّنادِ.

پیشگفتار

از دیر زمانی این بحث مطرح بوده است که با وجود عقل چه نیازی به دین می باشد؟ و با توجّه به رشد فکری انسان ها، چه احتیاجی به وحی است؟ و بالاخره بعضی بر آن شدند که تعقّل، ما را از تعبّد بی نیاز می سازد.

در میان فرقه ها گروهی به نام «براهمه» وجود داشتند که ۵۰۰ الی ۷۰۰ سال قبل از میلاد زندگی می کردند و آنان عقیده داشتند که چون فلاسفه قادرند با استناد به دلائل عقلی و منطقی

ص:۴۳

برای ما قانون های سودمندی که مصون از خطا و اشتباه باشد وضع کنند، ما را از وحی و انبیاء مستغنی و بی نیاز می سازند.

«شهرستانی» در کتاب ملل و نحل(۱) شرح افکار و دلائل آن ها را به تفصیل نقل کرده است.

این طرز تفکّر نشأت گرفته از مسئولیّت گریزی انسان است، در قرآن می خوانیم:

«يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أمامَهُ».(۲)

انسان می خواهد جلو راه خود را باز کند.

همان انسانی که دل سنگ را می شکافد و تونل های طولانی را ایجاد می نماید و اجازه نمی دهد کوه ها با آن عظمت سدّ راه او بشوند، وقتی در مسیر زندگی احساس کرد اموری سدّ راه دلخواه او هستند، تلاش می کند آن سدها را از سر راه خود بردارد و نابود سازد و از آن جا که دین و وحی و انبیاء، انسان ها را مهار می کنند و تا حدودی از آزادی آن ها می کاهند، انسان ها هم سعی می کنند به بهانه های گوناگون با این امور به مبارزه برخیزند، گاه دین را به مسخره می گیرند و گاهی انبیاء را تکذیب و یا مورد حمله قرار می دهند.

«أ فَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ

۱- ملل و نحل ج ۲ ص ۲۵۰، طبع مصر تحقیق محمّد سیّد گیلانی.

۲- قیامه / ۵.

فَفَریقًا کَذَّبْتُمْ وَ فَریقًا تَقْتُلُونَ»(۱)

اگر پیامبری چیزی را که مطابق دلخواه شما نیست بیاورد زیر بار نمی روید پس گروهی را تکذیب و گروهی را به کشتن می دهید.

در هر زمان به شکلی این موضع گیری ها تجدید می شود و شبهاتی پوسیده به صورت افکاری نو، خودنمایی می کند و احیانا عده ای ناآگاه را جلب و جذب می نماید، همان طور که شبهات براهمه پس از دو هزار و اندی سال، در عصر ما در قالب تفسیر خاتمیّت مطرح گردیده و خاتمیّت به این صورت تفسیر شده است که پس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله چون عقل مردم به حدّ کمال می رسد، دیگر به دین نیازی ندارند و تعبّد جای خود را به تعقّل می دهد و دوران دین، سپری می گردد و متفکّرین با قدرت تفکّر خویش جامعه را اداره می کنند.

این گفتار بهترین دلیل و شاهدی است که می تواند ثابت کند هنوز مردم از رشد فکریِ صحیحی برخوردار نیستند، چرا که گویندگان این سخن بدون تأمّل و اندیشه به گفتار دم زده اند، بدین جهت ما ناچاریم برای سست بودن بنیان این طرز تفکّر، ابتدا به توضیح معنای دو واژه تعقّل و تعبّد بپردازیم، سپس قضاوت را به عهده خوانندگان بگذاریم.

۱- بقره / ۸۷.

تعبّد و قداست آن

تعبّد از ریشه عبادت و عبادت به معنی پرستش و پرستش به معنای منتهای کوچکی و خضوع است که لازمه آن بندگی می باشد و بندگی همان اطاعت محض و تسلیم صرف است. این که خدا می فرماید:

«اعْبُدُوا اللَّهَ».(۱)

خدا را پرستش و بندگی کنید.

یعنی نهایت فروتنی و تواضع را نسبت به خداوند از خود نشان دهید و از هر جهت مطیع محض و پیرو اوامر و مقرّرات او باشید و این خود یک امر طبیعی است که حتّی در حیوانات هم بطور محسوس دیده می شود، که وقتی قدرتی بزرگتر از نیروی خود مشاهده کنند و نیروی خود را در مقایسه با قدرت او ناچیز ببینند، ناخودآگاه حالت تسلیم به خود خواهند گرفت و اراده را از خود سلب کرده، تحت اراده و اختیار او قرار می گیرند، و در نتیجه هرچه او می خواهد انجام می دهند، نه هرچه خود بخواهند، همچون اسیری در مقابل حاکم، و سربازی در مقابل فرمانده و برده ای در مقابل مالک

۱- نساء / ۳۶.

(عَبدًا مَمْلوكًا لایَقْدر عَلی شَی ء).

انسان ها وقتی خداوند را به بزرگی، عظمت و عزّت بشناسند و چیزی و کسی را از او بزرگتر ندانند، همه موجودات را مقهور او ببینند، قدرت ناچیز خود را در مقابل قدرت نامتناهی و لایزال او هیچ بدانند، او را غنی مطلق و خود را فقیر و نیازمند به او احساس کنند و به مالکیّت حقیقی او اعتراف کنند، طبعاً سر تسلیم در مقابل او فرود خواهند آورد که این کرنُش و تواضع را عبادت گویند، و ابراز و اظهار آن را تعبّد نامند.

علّت این که عبادت را به بندگی ترجمه می کنند، آن است که انسان یا حیوان تا زمانی که یَلِه و رها و بدون قید و بند باشد، خود مختار است؛ ولی پس از این که در بند شخص دیگری قرار گرفت اختیار و اراده از او سلب می گردد و ناچار تحت اختیار و اراده دیگری قرار می گیرد. حتّی اگر شیری در قفس بیفتد، در همه ابعاد زندگیش محدود خواهد شد. یا می بینیم اگر اسبی را در جنگل رها سازند در خُفت و خواب، خورد و خوراک، سکون و حرکت، تُندی و کُندی و غیره آزاد است، ولی وقتی گرفتار بند و افسار شد، تمام این اختیارات از او گرفته می شود و جز به اراده صاحبش هیچ کاری انجام نمی دهد.

انسان نیز تا وقتی خدا را نشناخته است، همچون چهارپائی که در جنگل دنیا یَله و رها شده باشد، احساس آزادی می کند و برای انجام

خواسته های نفسانیش هیچ مانعی بر سر راه خود نمی بیند، امّا او هر چه بیشتر نسبت به خدای خود شناخت پیدا کند به همان میزان از آزادی او کاسته می شود، تا جایی که همانند ملائکه مقرّبین می گردد که:

«ما تَشاؤُنَ إلّا أنْ يَشاءَ اللَّهُ».(۱)

هیچ نمی خواهند مگر آنچه را خدا بخواهد.

گویا که اصلًا از خود اراده ای ندارد. رمز عصمت أنبیاء و أئمّه هدی علیهم السلام نیز همین بندگی و در بند خدا بودن است بر خلاف گنهکاران که بندها را پاره می کنند و خود را به اصطلاح آزاد می سازند، ولی ناگفته نماند که این آزادی نیست بلکه نامقدّسی است که هزاران قید و بند مادّی را به همراه دارد و طبعًا باعث هواپرستی، شهوت پرستی، مال پرستی، ریاست پرستی و بالاخره دنیاپرستی و ... می شود. و این همان است که امام موسی بن جعفرعلیه السلام اشاره می فرمایند، و مرحوم محدّث قمّی قدس سره آن را از مرحوم علّامه قدس سره در منهاج الکرامه نقل می کند:

«روزی حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام گذارشان به خانه بُشر حافی در بغداد افتاد، در همین زمان صدای آهنگ موسیقی

۱- انسان / ۳۰

و غنایی از آن جا به گوش حضرت رسید، به ناگاه کنیزی در حالی که مقداری زباله در دست داشت از آن خانه خارج شد، وقتی که زباله ها را در بیرون خانه می گذاشت حضرت به او فرمودند: ای کنیز! صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟

گفت: آزاد است.

حضرت فرمودند: راست گفتی، اگر بنده بود از مولای خود می ترسید! وقتی کنیز وارد خانه شد، بشر در حالی که بر سر سفره شراب نشسته بود از وی علّت دیر آمدنش را پرسید، کنیز در جواب وی گفت مردی به من رسید و چنین و چنان گفت. بشر که حضرت را شناخته و منظور ایشان را متوجّه شده بود، با پای برهنه به سوی حضرت دوید و پس از ملاقات حضرت به دست ایشان توبه کرد و از آن بزرگوار پوزش طلبید و از شدّت شرمندگی در حضور امام علیه السلام به گریه افتاد»(۱)

شاید علّت این که در ابتدای نماز و قبل از قرائت، رکوع، سجده و تشهّد، تکبیر واجب یا مستحب است این باشد که از همان ابتدای امر خداوند را به بزرگی یاد کنیم تا آمادگی بیشتری برای پرستش

۱- الکنی و الألقاب، محدّث قمی ج ۲ ص ۱۶۸ به نقل از منهاج الکرامه، علّامه حلّی ص ۵۹.

و بندگی او پیدا نماییم.

برداشت غلط از کلمه تعبّد

با توجّه به آن چه گفته شد روشن گردید که معنای حکم تعبّدی در اصطلاح مذاهب الهی، مخصوصًا در اصطلاح فقهاء اسلام آن است که انسان کاری را به خاطر دستور پروردگار انجام دهد با اطمینان به این که آن دستور خالی از حکمت نیست؛ اگرچه آن حکمت برای ما نامعلوم باشد و شاید علّت این که در پاره ای از آیات قرآن کریم فلسفه بعضی از قوانین الهی و احکام تعبّدی مطرح شده، این باشد که مردم فکر نکنند احکام خدا مبنای عقلایی ندارد و صرفًا به منظور تسلیم کردن انسان است؛ شیعه را در این مورد عقیده چنان است که حکمت و عدل خداوند اقتضاء می کند هیچ حکمی بدون حکمت نباشد و مرحوم صدوق قدس سره نیز به همین جهت کتاب ارزشمند «علل الشرایع» را تدوین کرده و فلسفه احکام را از دیدگاه روایات تبیین نموده است.

در نامه ای که حضرت رضاعلیه السلام در جواب محمّد بن سنان نوشته اند آمده است:

«نامه تو به من رسید، یادآوری کرده بودی که بعضی از اهل قبله گمان می کنند، خداوند تبارک و تعالی هیچ چیز را

حلال یا حرام نکرده، مگر برای تعبّد و پرستش بندگان، و علّت دیگری بیش از این ندارد، به طور قطع کسانی که چنین عقیده ای دارند گمراهند و گرفتار خسارت و زیان آشکاری هستند»(۱)

ما می یابیم هر چه را که خداوند تبارک و تعالی حلال فرموده، مصلحت و بقاء بندگان در آن بوده است و به آن نیاز داشته و از آن بی نیاز نبوده اند، و آن چه را خداوند حرام فرموده، مورد نیاز مردم نبوده بلکه مایه فساد و موجب نابودی و هلاکت آن ها بوده است.

متأسّفانه چون اغلب وظائف تعبّدی، در ظاهر علّت محسوسی ندارد بعضی فکر می کنند این گونه احکام، بدون هیچ گونه حکمت و فلسفه ای به مردم تحمیل شده است، بدین جهت به خود اجازه نمی دهند چشم بسته احکام را بپذیرند در صورتی که به هیچ وجه، منطقی نیست که ما هر حکمی را که فلسفه آن را نفهمیدیم، پوچ و بیهوده و باطل قلمداد کنیم و به مجرّد این که نتوانستیم علل و عوامل قوانین الهی را کشف کنیم به آن ها مهر ابطال بزنیم.

این برداشت غلط که از کلمه تعبّد شده و گمان می کنند هر کجا گفته شد: «این حکم تعبّدی است» منظور این است که عاری و خالی

۱- علل الشرائع، شیخ صدوق ج ۲ ص ۵۹۲ باب ۳۷۴ ح ۴۳.

از حکمت می باشد، موجب شده بسیاری از احکام خدا را با کمال وقاحت زیر سؤال ببرند.

ریشه این نوع برخورد با احکام الهی را در خداشناسی این افراد باید جستجو کرد و تا تجدید نظر در شناخت خداوند نکنند، انتظاری جز این از آن ها نمی رود.

نتیجه آن که «تعبّدی بودن» منافاتی با مصلحت داشتن ندارد، بلکه همه اوامر و نواهی خداوند تعبّدی بوده با توجّه به این که همه آن ها توأم با حکمت و مصلحت است، حال چه کشف شده و چه کشف نشده باشد.

جایی که تعبّد عین تعقّل است

ممکن است این سؤال پیش بیاید که آیا از نظر عقلی جایز است انسان، قانونی را که حکمت و مصلحت آن را نمی داند، چشم بسته و بدون چون و چرا بپذیرد؟!

آیا این منطقی است که در مقابل فرمانی که هیچ آگاهی از فلسفه آن نداریم، تسلیم محض باشیم؟!

جواب: در فلسفه، قانونی هست که می گوید: «الإمْتِناعُ بِالإخْتیار، لا یُنافِی الإخْتِیار» یعنی اگر یک امر غیر اختیاری مبتنی بر امری

اختیـاری باشـد، منافـاتی بـا اختیاری بودن آن امر نـدارد، مثلًا اگر کسـی با اراده و اختیار خود مادّه ای سـمّی و مهلک بخورد، سپس آن ماده سـمّی، بـدون اراده و اختیار خورنـده در جسم وی اثر گذاشـته و او را هلاک کنـد، آیا مرگ او را اختیاری می دانیم یا غیر اختیاری؟ اگر مرگ او را به داروی سـمّی مسـتند کنیم ممکن است مرگ او را غیر اختیاری بـدانیم ولی چون تأثیر آن ماده سمّی بر اساس خوردن آن موجب هلاکت شده و خوردن آن نیز کاملاً اختیاری بوده، هر عاقلی این مرگ را اختیاری می داند.

در مـورد بحث نیز می گـوییم: امری که به ظـاهر غیر عقلا-یی است اگر براسـاس امر عقلا-یی انجـام گیرد، آن امر نیز عقلا-یی خواهد بود؛ از باب مثال اگر بیماری با اراده خود جسم و جان خویش را در اختیار فردی بی تجربه قرار داده و اجازه دهد او را بیهوش کرده با تیغ شـکمش را پاره کنـد و قلب، ریه و یا اعضاء دیگر او را بیرون آورد، آیا این کار عاقلانه است؟ هرگز! ولی اگر بیمار به پزشک معالج مراجعه کند، در حالی که به تخصّص، تجربه، تعهّد و دلسوزی او معتقد باشد و جسم و جان خود را برای درمان در اختیار او قرار دهد، این کار صد در صد عقلایی و حکیمانه است.

خلاصه آن که این واگـذاری اگر با قطع نظر از علم و آگاهی پزشک باشد، غیر عاقلانه است، ولی اگر بر اساس خصوصـیّاتی که ذکر شد

ص:۵۳

واگذار شود یقینًا حکیمانه خواهد بود.

در مورد بحث نیز اگر کسی از دیگری کورکورانه و بدون آن که صلاحیّت او را در نظر داشته باشد تقلید کند، کاری غیر عقلایی است.

قرآن کریم نیز در مورد مردم جاهلی به عنوان اعتراض می فرماید:

«وَ إِذا قیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَیْنا عَلَیْهِ آباءَنا أَوَ لَوْ کانَ آباؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شَیْئًا وَ لا یَهْتَدُونَ».(۱)

آن ها از پدران خود تقلید می کنند هر چند پدران آن ها مردمی جاهل و گمراه باشند.

چرا این تقلید مورد مذمّت است؟ زیرا پشتوانه علمی و الهی ندارد و بر مبنا و اساس خردمندانه ای استوار نیست، ولی در مورد پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله خداوند در قرآن می فرماید:

«فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیمًا».(۲)

به خدا سوگند ایشان به حقیقت ایمان نمی رسند، تا وقتی تو را در اختلافاتشان داور قرار دهند، و پس از آن در دل های

۱- بقره / ۱۷۰

۲- نساء / ۶۵.

خویش تنگی و سستی از حُکمی که تو بریدی پیدا نکنند و در باطن آن را گردن نهند.

در این جا چرا تسلیم بی چون و چرا شدن در مقابل حکم پیغمبر یک ارزش است؟ زیرا گفتار پیغمبر متّکی به وحی الهی است و از هر خطا و خلل در امان است.

«ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلّا وَحْيٌ يُوحى .(۱)

اصولاً ـ روش عقلای عالم از اوّلین زمانی که حقوق و قوانین تدوین شده، تا کنون این بوده و هست که از قوانین تبعیّت می کرده اند بدون این که از علل واقعیّه این قوانین اطّلاعی داشته باشند و به همین اندازه اکتفا نموده اند که این قوانین مورد تصویب بزرگان قوم و عقلای کشور است.

پس از بیان این مقدّمه، می گوییم:

«ما متعبّد به قوانینی هستیم که آن ها را از جانب خدای حکیم می دانیم و کوچکترین تردیدی نداریم که تمامی آن به گونه ای است که اگر عقلای عالم به فلسفه آن آگاهی پیدا کنند قطعًا بر آن ها صحّه خواهند گذاشت، و این گونه تعبّد عین تعقّل است».

۱- نجم / ۳و۴.

تعقّل و حجیّت عقل

«تعقّل» از ریشه عقل است و عقل به معنی بستن و مهار کردن و نگه داشتن است، بدین جهت طنابی را که با آن دست شتر را می بندند «عقال و عقیله» می نامند. «عقل» در اصطلاح نیرویی است که به وسیله آن حسن و قبح و حق و باطل را تشخیص داده و مجهولات را از معلومات کشف و خیر و شرّ و نفع و ضرر را با آن می شناسند و چون این نیرو شهوات و خواسته های نفسانی را مهار می کند آن را عقل می نامند.

در قرآن ۴۹ مورد واژه عقل با مشتقّات مختلفش بکار رفته است و در کتب حدیثی حدود ۱۲۶ حدیث از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در مورد عقل جمع آوری شده است.

حجیّت عقل

یکی از امتیازات عقل، حجیّت آن است. نخست لازم است با واژه «حجیّت و حجّت» آشنا شویم.

حجیّت: در اصل لغت به معنی غلبه و پیروزی است و در اصطلاح، دلایلی است که بطور قاطع مقصود را اثبات و مخالف را مغلوب می سازد، «راغب اصفهانی» در مفردات گوید:

«الحُجَّهُ: الدَّلالَهُ المُبَیِّنَهُ لِلْمَهَجَّهِ، أی المَقْصَدِ المُسْتَقیمِ وَ الَّذی یَقْتَضی صِحَّهَ أَحَدَ النَّقیضَینِ».(۱)

حجّت: راهنمـایی کرن به یـک هـدف درست است بطـور روشن و بـدون ابهـام و چیزی است که به صـحّت یکی از دو طرف نقیض حکم می کند.

به طور مثال: در حضور قاضی یکی مدّعی طلب از دیگری است و دیگری اظهار می کند که هیچ گونه بدهی به مدّعی ندارد؛ این دو مطلب با هم متناقض است، اگر یکی از طرفین دلیل قاطعی بر حقانیّت خود داشـته باشد که بتواند صحّت اظهارات خود را اثبات کند، آن دلیل را حجّت گویند، زیرا به این وسیله بر خصم خود پیروز می شود.

و اگر می گوییم عقل حجیّت دارد به این معنا است که عقل می تواند صحّت ادعای ما را اثبات و ما را بر خصم پیروز کند.

دلیل حجیّت عقل

در حدیثی حضرت امام موسی بن جعفرعلیه السلام به هشام می فرمایند:

«یا هِشامُ! إنَّ للّهِ ِ حُجَّتَیْنِ: حُجَّهً ظاهِرَهً وَ حُجَّهً باطِنَهً، فَأَمَّا

۱- مفردات الفاظ قرآن، راغب اصفهانی ص ۲۱۸.

الظَّاهِرَهُ فَالرُّسُلُ وَ الْأنْبِیاءُ وَ الأئِمَّهُعلیهم السلام وَ أمَّا الباطِنَهُ فَالعُقُولُ».(۱)

ای هشام! خداوند بر مردم دو نوع حجّت دارد، حجّت آشکار و پنهان، حجّت آشکار و پیدا، پیامبران و ائمّه علیهم السلام هستند و حجّت پنهان و ناپیدا، عقل های مردم است.

در حدیثی دیگر آمده که ابن سکّیت از حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام پرسید:

«مَا الحُجَّهُ عَلَی الخَلْقِ الیَوْمَ؟ فَقَالَ علیه السلام: العَقْلُ، یَعْرِفُ بِهِ الصَّادِقَ عَلَی اللَّهِ، فَیُصَدِّقُهُ وَ الکاذِبَ عَلَی اللَّهِ، فَیُکَذِّبُهُ».(۲)

امروز حجّت خدا بر مردم چیست؟ فرمود: عقل است، با این حجّت کسانی را که صادقانه چیزی را به خدا نسبت می دهند می شناسی و آن ها را باور می کنی و هم چنین کسانی را که به خدا دروغ می بندند می شناسی و آن ها را تکذیب می کنی.

۱- کافی، محدّث کلینی ج ۱ ص ۱۶ کتاب العقل و الجهل ح ۱۲.
۲- تحف العقول ص ۴۵۰ ؛ بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۷۵ ص ۳۴۴ باب ۲۶.

عقل جاعل است یا کاشف، مقنّن است یا مبیّن؟

اکنون که حجیّت عقـل را دانستیم، ضـروری است بـدانیم حجیّت عقـل تـا چه حـدّی است، آیـا در حـدّی است که حقّ قـانون گذاری به آن واگذار شده و آیا می تواند در سرنوشت خود و مردم دخالت کند؟!

و آیا شرع قوانین عقل را امضاء می کند، یا این که عقل تنها می تواند احکام و قوانین الهی را کشف و شناسایی کند؟!

اگر گفتیم خـدا به مـا عنـایت فرموده است و جعـل قوانین را به عهـده عقل ما واگـذار کرده که با فکر، انـدیشه، تـدبّر و تعمّق، مصالح و مفاسد را بررسـی کنیم و بر این اساس قوانینی را تدوین کرده و سپس به مرحله اجرا در آوریم، در این صورت عقل جاعل و مقنّن خواهد بود و ما حق داریم بدون اتّکاء به وحی، خود سرنوشت خویش را تعیین کنیم؟!

و اگر گفتیم قانون گـذاری، حق خـدا است و این حق به کسـی واگـذار نشـده و آن چه وظیفه عقل است تنها به دست آوردن حکم خدا است، بنابر این همان طور که حکم خدا را می توان از کتاب و سنّت و اجماع بدست آورد همچنین «می توان حکم خدا را به وسـیله عقل تحصـیل کرد» و معنی اجتهاد همین است که فقیه تلاش کند و تمام نیروی فکری خویش را بکار بیندازد تا از مسیر کتاب یا سنّت پیغمبرصلی الله علیه وآله یا اجماع یا دلیل عقل، حکم خدا را به دست آورده و به آن

عمل کند، نه به ساخته های عقل خود.

بنابر این عقل در این جا کاشف و مبیّن خواهد بود و شیعه عقل را کاشف می داند.

چگونگی کاشفیّت عقل

باید دانست که در مکتب تشیّع همان طور که اشاره کردیم زیر بنای احکام و اوامر و نواهی الهی حسن و قبح و مصالح و مفاسد واقعیّه است و مبنای حکم عقل نیز همان حسن و قبح و مصالح و مفاسد واقعیّه است، یعنی تا عقل بطور قطعی و مسلّم، بدون شک و ابهام، حسن و قبح و مصالح و مفاسد امور را ارزیابی نکند، مجوّز انجام آن ها را صادر نمی کند.

با ذکر این مقدمه به این نتیجه می رسیم که هر کجا یک حکم شرعی وجود داشته باشد دلیل بر این است که در این حکم، مصلحتی وجود دارد و نیز هر کجا حکمی قطعی و بدون خدشه عقلی وجود داشته باشد، آن نیز دلیل بر این است که در این حکم هم مصلحتی وجود دارد، بالاخره هم شرع و هم عقل ناظر به همان مصلحت می باشند؛ پس هرگاه در جایی به یک حکم شرعی دست یافتیم، مسلّماً حکم عقل نیز در آن جا همان خواهد بود. و اگر جایی

ص:۶۰

به حکمی عقلی رسیدیم در آن جا حکم شرع نیز همان خواهد بود. و قاعده ای که معروف است به قاعده «ملازمه بین حکم عقل و شرع» ناظر به همین مطلب است و این رابطه ناگسستنی بین شرع و عقل را به این بیان ذکر می کند:

«کُلَّما حَکَمَ بِهِ العَقْلُ حَکَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ کُلَّما حَکَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَکَمَ بِهِ العَقْلُ».

این قاعده خود یک حکم مسلّم عقلی است زیرا خداوندی را ما با دلائل قطعی و عقلی شناخته ایم که هم آفرینش جهان در قبضه قدرت و مشیّت اوست و هم فرمانروایی بر عالم هستی از آن اوست

«ألا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ».(۱)

قطعًا بر مبنای رحمت واسعه ای که بر خود واجب فرموده،

«کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ».(۲)

ما را در مورد امور زندگی بدون تکلیف و سرگردان نگذارده است.(۳)

چرا که او حکیم علی الاطلاق است و مُحال است حکمی عاری و خالی از مصالح برای ما صادر کند.

۱- اعراف / ۵۴.

۲- انعام / ۵۴.

۳- قیامه / ۳۶: «أ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أنْ یُتْرَکَ سُدًی».

چرا شیعه عقل را کاشف می داند؟

ما چون اوّلاً حاکمیّت را منحصر به خداوند می دانیم و ثانیًا عقل را شایسته قانون گذاری نمی دانیم، بدین جهت عقل را فقط به عنوان کاشف می شناسیم نه قانون گذار. امّا این که قانون گذاری را منحصر به خدا می دانیم، بدین جهت است که خداوند در چندین مورد از قرآن حکم به غیر ما أنزل اللّٰه را محکوم کرده، یعنی باید حکم از طرف پروردگار نازل شود تا قابل اجرا باشد؛ و اگر کسی حکمی کرد که از طرف خدا نازل نشده باشد حکم کننده کافر است به جهت این که خود را در قانون گذاری شریک خدا قرار داده است(۱)و ظالم است به خاطر عدم صلاحیّت، حقوق انسان ها را ضایع کرده(۲) و فاسق است چون از حدود وظایف خود خارج شده(۳) و کفر و ظلم و فسق از بدترین صفات رذیله انسان است؛ از طرفی خداوند حکم کردن را به خود اختصاص داده و در قرآن به دو تعبیر این اختصاص مطرح شده است:

۱ - «إنِ الْحُکْمُ إلّا للّٰهِ ».(۴)

۱- مائده / ۴۴؛ «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ».
۲- مائده / ۴۵؛ «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ».
۳- مائده / ۴۷ ؛ «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولِئکَ هُمُ الْفاسِقُونَ».
۴- انعام / ۵۷ و یوسف / ۴۰و۶۷.

۲ - «لَهُ الْحُكْمُ».(۱)

و شایـد علّت این اختصـاص آن باشـد که خداونـد حکم و قـانون خـود را به عنـوان بهـترین حکم و قـانون معرّفی نموده و می فرماید:

«وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ».(۲)

چه کسی بهتر از خداوند می تواند حکم کند و تنها مردم با ایمانند که می توانند در این مورد قضاوت کنند.

و بدیهی است که عقل بهترین را انتخاب می کند.

عقل صلاحیّت قانون گذاری را ندارد.

امّا این که می گوییم عقل صـلاحیّت قانون گـذاری را ندارد، برای این است که قانون گذاری برای جَعل قوانینی که مصالح و مفاسد واقعی در آن ها رعایت شود، باید واجد شـرایطی باشد و بشر با نداشتن آن شرایط حق قانون گذاری ندارد که از جمله آن شرایط «اطّلاعات کافی» است که نوع انسان ها از آن محرومند. برای اثبات این مسئله به مطالب ذیل توجه فرمایید.

۱- قصص / ۸۸.

۲- مائده / ۵۰

عدم اطّلاعات کافی

نیروی عظیم عقل هم چون نیروهای نهفته در خاک می ماند که به برکت آن، زمین استعداد پرورش انواع مختلف گیاهان و درختان را بدست می آورد، و اگر باران رحمت بر آن ریزش نکند آن زمین، مرده و بی حرکت باقی می ماند،

«وَ تَرَى الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ».(۱)

می بینی آن گاه که آب از آسمان بر زمین فرو ریخت، به جنبش در می آید و آمادگی برای رشد گیاهان پیدا می کند آن وقت است که جفت جفت گیاهان با طراوت در آن روییده می شود.

عقل نیز به دو نیرو نیازمند است تا کاملاً شکوفا شود:

اوّل: نور علم و معرفت.

دوّم: نیروی تقوا و پرهیزکاری.

در مورد علم و معرفت، حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«المَعْرِفَةُ لِقاحُ العَقْلِ».

علم پیوند عقل است.

ص:۶۴

۱- حج / ۵

یعنی تا علم به عقل پیونـد نخورد به ثمر نمی نشـیند، و این نیروی بالقوّه به فعلیّت نمی رسد. پیامبران الهی نیز با خوراک دانش نیروی عقل مردم را برانگیختند

«هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْـأُمِّیِّینَ رَسُولًـا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیـاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتـابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَـلالٍ مُبینٍ».(۱)

او در میـان مردم درس ناخوانـده، پیـامبری از خودشـان برانگیخت که آنـان را پـاک کنـد و کتـاب خـدا و علم دین را به آنان بیاموزد گرچه آنان قبلاً در گمراهی بوده اند.

از این آیه اسـتفاده می شود که بالاـ بردن سـطح فکر مردم از طریق علم و تزکیه نفس بایـد انجـام بگیرد. از مولای متّقیان علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده:

«وَ واتَرَ الَیْهِمْ أنْبیائَهُ لِیَسْتَأدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَتِه وَ یُذَکِّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَ یُثیرُوا لَهُمْ دَفائِنَ العُقُولِ»(۲)

خداوند پیامبران را یکی پس از دیگری بسوی مردم فرسـتاد تا از آن ها بخواهد به پیمان فطری که با خدا بسته اند عمل کنند و نعمت های فراموش شده خداوند را به یاد آن ها

۱- جمعه / ۲.

۲- نهج البلاغه، سیّد رضی خطبه ۱.

آورند و عقل های نهفته آنان را برانگیزند.

نیاز به تقوی و پرهیزکاری

در آیه «هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ ...»(۱) که ذکر شد، تزکیه قبل از تعلیم آمده است و شاید اشاره به این باشد که نخست باید انسان تزکیه شود تا قابلیّت یادگیری در او پیدا گردد. و باز در قرآن کریم آمده:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقانًا».(۲)

ای افراد با ایمان اگر تقوی پیشه کنید ما برای شما وسیله جدا کردن حق و باطل را قرار می دهیم.

و می فرماید:

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ».(۳)

شاعر می گوید:

انارَهُ العَقْلِ مَکْسُوفٌ بِطَوعٍ هَوی

وَ عَقْلُ عاصِی الهَوی یَزْدادُ تَنْویرًا

نور عقل بواسطه پیروی از هوای نفس به تیرگی می گراید و نور عقلِ شخصی که با هوای نفس مخالفت کند افزوده می شود.

۱- جمعه / ۲.

۲- انفال / ۲۹.

۳- بقره / ۲۸۲.

با این مقدمه کوتاه کم کم به این نتیجه می رسیم که عقل ها در اثر آلودگی و بی مایگی شایستگی قانون گذاری را ندارد.

نشانه آلودگی عقول مردم

قرآن کریم به رسول گرامی خود اجازه پیروی از هواهای نفسانی مردم را نمی دهد و اعلام می کند افرادی که تن به وحی نمی دهند، آنان از هوای نفس خویش پیروی می کنند. سپس اطاعت از هواهای نفسانی را محکوم می کند و می فرماید:

«فإِنْ لَمْ یَسْتَجیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللَّهِ»(۱)

هرگاه به دعوت تو جواب مثبت ندادند، در این صورت بدان که این مردم، تنها پیرو هوای نفس خویشند و چه کسی گمراه تر است از آن که بدون راهنمایی خداوند از هوای نفس خود پیروی کند.

خداوند به پیغمبر خود دستور می دهند که به آن چه از جانب او نازل می شود حکم کند نه به خواسته های مردم.

۱- قصص / ۵۰.

«و أنِ احْكَمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أهْواءَهُم».(۱)

و در جای دیگر فلسفه این نهی و محکومیّت را چنین بیان می فرماید:

«وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فيهِنَّ».(۲)

اگر حق تابع هوای نفس آنان می شد، آسمان و زمین و کسانی که در آن ها زندگی می کنند به تباهی کشیده می شدند.

در حدیثی آمده، اگر هواهای نفسانی، عقل را تیره و آلوده نمی کرد (و خواسته های مردم اموری عقلانی و سودمند و ذی مصلحت بود)، پس به چه دلیل خداوند پیروی از خواسته های مردم را نهی و محکوم نموده است.

متأسفانه امیال و غرائز نفسانی، منافع و لذّت های زودگذر، آداب و رسوم غلط و مسائل اقتصادی، گاهی عقل را در چگونگی تشخیص به خطا گرفتار می کند و مسیر عقل را منحرف می سازد.

ص:۶۸

۱- مائده / ۴۹.

۲- مؤمنون / ۷۱.

دلائل بی مایگی عقل

اشاره

گرچه اثبات بی مایگی عقل نیاز به دلیل و اقامه برهان ندارد (به این دلیل که امری وجدانی است و همگان آن را درک می کنند، چرا که هرکس به خود مراجعه کند، خود را مواجه با انبوهی از سؤالات و مجهولات می بیند که نه خود می تواند جواب گوی آن ها باشد، نه دیگران، و نه با سرپنجه فکر خویش می تواند گره های کور آن مجهولات را بگشاید و نه عقل دیگران آن قدر کشش دارد که بتواند پرده های جهل و ابهام را عقب زده و حقایق را روشن سازد) ولی در عین حال بد نیست بطور اختصار به پاره ای از دلائل اشاره کنیم.

الف. از نظر قرآن

قرآن می فرماید:

«وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلّا قَلیلًا».(۱)

بجز اندکی از دانش، به شما داده نشده است.

برای اثبات این مدّعی خداوند مواردی از اشتباهات و برداشت های غلط انسان ها را با استفاده از واژه «حَسِبَ» و مشتقات آن ذکر فرموده است.

۱- اسراء / ۸۵.

۱. در آن جا که بشر زشت را زیبا می پندارد، می فرماید:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرینَ أعْمالًا؛ الَّذینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعًا»(۱)

آیا آگاه کنم شما را به زیانکارترین شما از نظر عمل؟! آن ها کسانی هستند که در زندگی دنیا تلاش بیراهه می کنند و گمان می کنند که کارهای خوب انجام می دهند.

۲. در آن جا که فنا را خلود می داند، می فرماید:

«یَحْسَبُ أنَّ مالَهُ أخْلَدَهُ»(۲)

گمان می کند که مالش او را جاوید می کند.

۳. در آن جا که زنده را مرده به حساب می آورد، می فرماید:

«و لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ أمْواتًا بَلْ أحْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ».(۳)

گمان نبرید آنان که در راه خدا کشته شدند مرگانند که آن ها زنده اند و نزد خدای خود روزی می خورند.

۴. در آن جا که کار حکیمانه را بیهوده می شمارد، می فرماید:

۱- کهف / ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- همزه / ۳.

۳- آل عمران / ۱۶۹.

«أ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكَمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُونَ».(۱)

آیا گمان می برید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما بسوی ما باز نمی گردید.

۵. در آن جا که متحرّک را ساکن می انگارند، می فرماید:

«وَ تَرَى الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ...».(۲)

و در آن روز کوه ها را بنگری و آن را جامد و ساکن تصور کنی در صورتی که مانند ابر در حرکتند ... .

۶. و در آن جا که اعمال بی مایه و غیر مقبول را اشتباهًا مفید می داند، می فرماید:

«و الَّذينَ كَفَرُوا أعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتَّى إذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا...».(۳)

اعمال کافران همچون سراب در بیابان است، که آدم تشنه گمان می کند آب است، تا وقتی که به آن می رسد می فهمد چیزی نیست.

۷. در آن جا که فقیر را غنی می پندارد، می فرماید:

۱- مؤمنون / ۱۱۵.

۲- نمل / ۸۸.

۳- نور / ۳۹.

«يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»(۱)

و از فرط عفاف چنان احوالشان بر مردم مشتبه شود که هر کس از حال آنان آگاه نباشد پندارد غنی و بی نیاز هستند.

۸. و در آن جا که قادر را عاجز بحساب می آورد، می فرماید:

«أ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ؛ بَلى قادِرينَ عَلى أنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ».(۲)

آیا انسان گمان می برد که ما استخوان هایش را جمع آوری نمی کنیم، آری ما توانایی داریم سر انگشتان او را نیز مرتّب کنیم.

۹. و در آن جا که خوبان و بدان را یکسان می پندارد، می فرماید:

«أمْ حَسِبَ الَّذینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئاتِ أنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ».(۳)

آیا آنان که مرتکب اعمال زشت شدند گمان کردند که رتبه آنان را مانند کسانی که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند قرار می دهیم تا در مرگ و زندگی یکسان باشند (هرگز

۱- بقره / ۲۷۳.
۲- قیامه / ۳ و ۴.
۳- جاثیه / ۲۱.

چنین نیست). حکم آن ها اندیشه ای بسیار جاهلانه است.

۱۰. و در آن جا که متذکّر را غافل قلمداد می کند، می فرماید:

«وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ...».(۱)

و هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است.

۱۱. و در آن جا که شرّ را خیر به حساب می آورد، می فرماید:

«و لا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ».(۲)

آنان که بخل نموده اند از آن چه که خداوند از فضل خود به آنان داده، گمان نکنند که این بخل به نفع آن ها است بلکه به ضرر آن هاست.

۱۲. و در آن جا که آسان را مشکل و مشکل را آسان می گیرد، می فرماید:

«وَ تَحْسَبُونَهُ هَیِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظیمٌ».(۳)

و کاری را سهل و کوچک می پندارند، در حالی که نزد خدا بسیار بزرگ است.

۱- ابراهیم / ۴۲.

۲- آل عمران / ۱۸۰.

۳- نور / ۱۵.

ب . تضاد و تناقض

تضـاد و تنـاقض افکـار و مکـاتب مختلفی که هر یـک گویـای یـک نوع طرز تفکّر است، خود شاهـد تحیّر و عـدم آگـاهی از واقعیّات است و این منحصـر به علم خاصّی نیست. اگر بـا هر رشـته از رشـته هـای مختلفه علـوم آشـنا شـویم، به طـور وضوح ناهمـاهنگی آراء و افکـار را مشاهـده می کنیم، چه در علـوم الهی و چه غیر الهی، مثلاً ـ در فلسـفه، در مورد علم الهی، «مرحوم حاجی سبزواری قدس سـره» هشت نظریّه از فلاسفه بزرگ اسلامی نقل می کند، یا در رابطه با مکتب های سیاسی، «دکتر بهاء الدّین بازارگاد» ۱۷۸ مکتب سیاسی را نام می برد.

شاهد گویای این تضادها زیربناهای گوناگونی است که هر یک از مکتب سازان، برای مکتب خویش برگزیده اند.

یک نفر غریزه جنسـی را اصل قرار داده و مکتب «فرویدیسم» را پایه گذاری می کند، یکی انسان و خواسته هایش را اصل می دانـد و مکتب «اومـانیسم» را برمی گزینـد و دیگری انتخاب را به عنـوان اصـل می شـناسد و می گویـد انسـان را به حـال خود واگذارید تا برای خود تصـمیم گیری کند و مکتب «اگزیسـتانیالیسم» را تأسیس می کند، چهارمی اظهار می دارد که اصالت با فرد است و «دموکراسی» را پیشنهاد می کند، پنجمی به جمع اصالت می دهد و مکتب «سوسیالیسم» را می سازد، ششمی معتقد است که اصالت هم با

جمع است هم با فرد و مکتب «سوسیال دموکرات» را پایه ریزی می کند و ...

این ها همه نشانگر آن است که هیچ یک از آن ها نتوانسته اند به طور کامل همه ابعاد وجودی بشر را ارزیابی و بر اساس آن مکتب سازی کنند یا بُعد مادّی را گرفته و بُعد معنوی را فراموش کرده اند و یا بُعد فردی را مورد نظر قرار داده و بُعد اجتماعی را نادیده گرفته اند و بالعکس، نیرویی را مورد بحث قرار داده و از نیروهای دیگر غفلت کرده اند. و اینجاست که انسان به حقیقت کلام خدا پی می برد که فرمود:

«إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدى لِلَّتى هِىَ أَقْوَمُ»(۱)

این قرآن شما را به سوی مکتبی راهنمایی می کند که از همه مکاتب عالَم جامع تر و کامل تر و اداره کننده تر است.

ج. کدام عقل؟!

اکنون جای این سؤال است که اگر قانون گذاری به عقل واگذار شود به کدام یک از عقل ها باید مراجعه کرد، در حالی که هر حکمی از هر عقلی صادر شود عقل های مخالف آن را طرد خواهند کرد. و

۱- اسراء / ۹.

بدین جهت قرآن کریم می فرماید:

«و اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمیعًا وَ لا تَفَرَّقُوا»(۱)

همه به ریسمان خدا (دین) چنگ بزنید و فرقه فرقه نشوید.

د. عدم مصونیّت از خطا

بسیار مشاهده شده است دانشمندی در یک مورد نظریّه ای را اظهار کرده و پس از مدّتی با تجدید نظر در مبانی فکری خود از رأی قبلی خود انصراف پیدا می کند و به اشتباه خود اعتراف می نماید، یا دانشمندان معاصر وی با دلائل منطقی و کوبنده ای او را تخطئه می کنند، یا در اثر رشد علمی با گذشت زمان بی اساس بودن اندیشه های او بر ملا می شود.

اصولاً پایه گذاری علم منطق بر همین اساس بود همان طور که «مرحوم حاجی سبزواری» در منظومه منطق می فرماید:

قانُون آلِی یَقی رِعایَتُه

عَنْ خَطَأ الفِکْرِ وَ هذا غایَتُه

هدف از تدوین علم منطق که بنیان گذار آن ارسطو است پیشگری از خطای در فکر بود، چرا که فکر انسان خطاپذیر است و همانطور که نمونه هایی از آن ذکر شد گاهی دچار خطا می شود.

۱- آل عمران / ۱۰۳.

بـا توجه به آن چه ذکر شـد و بـا توجه به این که قانون کامل و جامع، قانونی است که با فطرت بشـر و با همه نوامیس خلقت و کلیه سـنن طبیعت هماهنگ باشد (مانند آیین نامه راهنمایی و رانندگی و جدول بندی های خیابان ها، که متخصّصـین همه آن ها را هماهنگ با سـیر طبیعی اتومبیل ها تنظیم می کننـد)، لازم است قانون گـذار از کلیه روابط و پیوسـتگی های موجودات و تـأثیر و تـأثّری که جهـان خارج و جسم و جان ما در یکـدیگر دارد، از همه اسـتعدادها و شایسـتگی هایی که در افراد یا جامعه هست، از همه اصولی که می تواند انسان را به کمال مطلوب برساند، از موانعی که سـر راه تکامل انسان قرار دارد و از خواص اشیاء و بازتاب اعمال، آگاهی کامل داشته باشد.

بشـری که از هیچ کدام از اعماق زمین و طبقات آسـمان و اسرار پیچیده روح و ریزه کاری های آفرینش اعضاء و جوارح بدن و ارتبـاط انسان و جهان و عوامل قرب به خـدا و موجبات ارتقاء مقام در عالم آخرت و ... خبر نـدارد، چگونه می توانـد قانون گذار باشد و با این عقل نارسا قانون کارسازی را تدوین نماید؟!

بشـر بـا این همه تضـاد افکـار چگونه می توانـد مطمئن باشـد که قانون مورد نظرش مفیـد و توأم با مصـلحت است. بعلاوه اگر هرکس قرار باشـد بـا عقـل خود قـانونی را وضع و اجرا نمایـد هرج و مرج به وجود خواهـد آمـد. نـاگفته نمانـد که منشأ اکثر مشکلات جامعه نیز همین

اختلاف نظرها است.

جای بسی شگفتی است که چگونه بشر به خود جرأت قانون گذاری در احکام الهی می دهد در حالی که حتی خیر و صلاح خود را نمی داند و نفع و ضرر خود را تشخیص نمی دهد، همان طوری که در قرآن می فرماید:

«کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسى أنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ».(۱)

جنگ (با کفّار) بر شما واجب شده است با این که آن را ناخوش دارید، چه بسیار چیزی را نپسندید در حالی که آن برای شما خوب است و چه بسیار چیزی را دوست می دارید در صورتی که برای شما بد است، خدا می داند و شما نمی دانید.

از این آیه کریمه به وضوح کشف می شود که شرط اساسی قانون گذاری «علم» است.

۱- بقره / ۲۱۶.

ه . بکار گرفتن نیروها برای کشف مجهولات

نیروهای فراوان و هزینه های سنگینی در مجامع علمی جهان برای کشف مجهولات و اسرار معنوی و مادّی نظام عالم هستی به کار گرفته می شود و اگر همه چیز برای انسان ها کشف شده بود، صَرف آن همه هزینه بیهوده و هدر دادن آن همه نیرو غیر عقلائی بود.

و. اقرار و اعتراف دانشمندان

از همه مهم تر اکثر دانشمندان بزرگ و منصف، پس از رسیدن به اوج مراحل علمی ناچار شدند به جهل خود شجاعانه اعتراف کنند، که خود نیاز به کتاب جداگانه ای دارد. از باب نمونه، «کامیل فلاماریون» در کتاب خود «قوای طبیعت مجهوله» در باب محدودیّت دانش بشر می نویسد:

«.... ما فکر می کنیم، لکن حقیقت فکر چیست؟ کسی قدرت جواب این سؤال را ندارد. ما راه می رویم امّا حقیقت فعالیّت و کارهای عضلات چگونه است؟ کسی نمی داند.

من می دانم اراده من نیرویی غیر مادّی است، (بلکه تمام خواص روحی من غیر مادّی است)، با این حال

هر موقع که اراده می کنم دستم را بلند کنم می بینم اراده ام، مادّه ام را حرکت می دهد، امّا چگونه و با چه واسطه اراده ام دستم را حرکت می دهد؟ و اراده مجرد، تعلّق به مادّه می گیرد؟ کسی پیدا نمی شود جواب این سؤالم را نیز بدهد؟ به من بگویید چگونه اعصاب بصری، صُوَر خارجیّه را به فکر انتقال می دهد؟ حقیقت این فکر چگونه ادراک می شود؟ محلّ آن کجاست؟ فعالیّت مغزی چگونه صورت می گیرد و حقیقت آن چیست؟ می توانم از این قبیل سؤالات را تا ده سال بر شما متوجّه کنم، در حالی که بزرگترین دانشمندان و متفکّرین شما نمی توانند کوچکترین سؤالاتم را پاسخ گویند...»(۱)

غرور علمی

یکی از خصوصیّات روحی بشر به طوری که از قرآن کریم استفاده می شود آن است که هرگاه انسان خود را از جهت اقتصادی یا علمی و جز این ها بی نیاز ببیند به خود مغرور شده، پا را از گلیم خود درازتر

۱- به نقل از کتاب اسلام و حقوق بشر پاورقی صفحه ۳۰، تألیف زین العابدین قربانی.

می کند، قرآن می فرماید:

«کَلّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أنْ رَآهُ اسْتَغْنی ».(۱)

باز انسان از کفر و طغیان نمی ایستد چون که به دارایی (دنیای ناچیز) می رسد غافل از این که اساس این قدرت ها سست و بی اعتبار است.

سالیانی دراز، بسیاری از فلاسفه که با فلسفه یونان آشنا بودند و مبانی فکری آن ها بر اساس آن فلسفه پایه گذاری شده بود، پاره ای از مسلّمات دین مبین اسلام را انکار و یا توجیه می کردند، به جرم این که با باورهای علمی آن ها تطبیق نمی کرد. و شاید علّت بوجود آمدن علم کلام به همین دلیل بود که متکلمین مقیّد بودند معارف عقلی را با شرع تطبیق دهند، ولی فلاسفه مسأله عقلی و نظری را مورد بحث قرار می دادند چه با شرع منطبق می شد یا نمی شد.

هرگز فراموش نمی شود فلاسفه ای که تحت تأثیر «هیئت بطلمیوسی» (که بر اساس حدس پایه گذاری شده بود) قرار گرفته بودند چگونه به شدّت معراج جسمانی رسول اکرم صلی الله علیه وآله را می کوبیدند و با استناد به این که رفتن به آسمان محال است (زیرا خرق و التیام لازم می آید) معراج جسمانی را جزء محالات تلقی می کردند؛ و روی

۱- علق / ۶ و ۷.

همین اصل عدّه ای از آن ها اصل معراج و گروهی جسمانی بودن آن را منکر بودند، تا زمانی که ارکان هیئت بطلمیوسی در هم ریخت و در فضاشناسی، حسّ به جای حدس قرار گرفت و تلسکوپ ها اختراع شد و انسان ها عملاً به کُرات سفر کردند و معلوم شد آنان چه خیانتی به مقدّسات دین نمودند و چقدر از مسلمان را نسبت به مسائل دینی سست و بی عقیده کردند که ریشه اصلی آن جهل به واقعیّت بود.

و نیز از یاد نمی رود با «فرضیه داروین» که تنها در حد یک تئوری می توانست ارزش داشته باشد، چه تبلیغاتی بر ضدّ دین به راه انداختند و چه حقایقی را زیر پا گذاشتند، تا پس از چندی که دانشمندان دنیا، بی اعتباری این فرضیّه را به اثبات رساندند؛ هنوز در خاطره ها باقی است.

قبل از به صحنه آمدن قانون «لاوازیه»، معاد و مسأله زنده شدن مردگان را به عنوان این که اعاده معدوم محال است و چیزی که از بین رفته است بازگشتن آن غیر ممکن است، به باد استهزاء و مسخره می گرفتند و بالاخره موجودات نامرئی، مانند ملائکه و جن و موجودات ذره بینی را از زبان وحی نمی پذیرفتند و می گفتند چون دیده نمی شوند پس وجود ندارد تا وقتی که میکروسکپ ها به بازار آمد و بشر با چشم مسلّح به عالم ذرّات راه یافت، معلوم شد ممکن است چیزهایی در عالم، وجود داشته باشد و چشم ما آن ها را نبیند و

ندیدن دلیل بر نبودن نیست.

تمام این قضاوت های بی مورد به خاطر جهل و نادانی بشر است و همه این اعتراضات بر اساس اطّلاعات محدودی است که انسان ها را از مجهولات نامتناهی و غیر محدودش غافل می کند و به او جرأت اعتراض می دهد، همچنان که جهل ملائکه سبب شد که به خداوند عالم در مورد خلقت آدم اعتراض کنند و خداوند به آن ها فرمود:

«إنّی أعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ».(۱)

من چیزی می دانم که شما نمی دانید.

یعنی اعتراض شما معلول جهل شما است خداوند در قرآن می فرماید:

«فَلَمَّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ».(۲)

هنگامی که پیامبران آن ها با معجزات روشن آمدند، به علم (ناچیزی) که نزدشان بود دل خوش کردند یعنی به استناد علم ناچیز خود وحی را به باد مسخره گرفتند.

و هنوز هم دیده می شود گروهی چشم انتظار یک نظریّه یا یک

۱- بقره / ۳۰.

۲- غافر(مؤمن) / ۸۳.

فرضیّه انـد که از غَرب برای آن ها به سوغات آورده، آن را به صورت چماقی بر سـر دین فرود آورند و عجولانه فرضـیّه های تثبیت نشـده را بر وحی ترجیـح دهنـد و شـگفتی در این است که اگر دانشـمندان غربی از اعمـاق دریاهـا خبری بدهنـد و یا از کهکشان ها و تعداد ستارگان آماری دهند و لو مطابق واقع نباشد، چشم بسته می پذیرند ولی مسلّمات وحی را با دیده انکار و تردید می نگرند!

میزان درستی و نادرستی اندیشه ها

تنها چیزی که صحت و واقعیّت داشتن اندیشه ها را تضمین می کند «قرآن» است، زیرا قرآن خود به صراحت اعلام می کند:

«ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ».(۱)

در این کتاب آسمانی هیچ گونه شک و تردیدی راه ندارد.

و این ادّعایی است که هیچ متفکّر و اندیشمندی قدرت چنین ادّعایی را نداشته و ندارد.

پیـامبر اکرم صـلی الله علیـه وآلـه و ائمـه هـدی علیهـم السـلام نیز قرآن را به عنـوان میزان به پیروان خـود معرفی کرده انـد و به تعبیرات گوناگون، بی اعتباری احادیثی که با قرآن مخالفت دارد را اعلام کرده اند.

۱- بقره / ۲.

۱. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«ما وافَقَ کِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ ما خالَفَ کِتابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ».(۱)

آن چه با کتاب خدا موافق است آن را گرفته (و به آن عمل کنید) و آن چه که با کتاب خدا مخالف است آن را رها کنید.

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«کُلُّ حَدیثٍ لا یُوافِقُ کِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ».(۲)

هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد آن حدیث دروغ است.

۳. رسول خداصلی الله علیه وآله در خطبه ای که در منی ایراد کردند فرمودند:

«ایُّهَا النّاسُ! ما جائَکُمْ عَنّی یُوافِقُ کِتابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَ ما جائَکُمْ یُخالِفُ کِتابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ».(۳)

ای مردم آن چه از من به شما می رسد که موافق با قرآن باشد من آن را گفته ام و هر چه از من به شما رسید که مخالف قرآن باشد من آن را نگفته ام.

۴. امام صادق علیه السلام فرمودند:

۱- کافی، محدّث کلینی ج ۱ ص ۶۹.
۲- کافی، محدّث کلینی ج ۱ ص ۶۹.
۳- کافی، محدّث کلینی ج ۱ ص ۶۹.

«ما أتاكُمْ مِنّا مِنْ حَديثٍ لا يُصَدِّقُهُ كِتابَ اللَّهِ فَهُوَ باطِلٌ»(۱)

حدیثی که از ما به شما می رسد که کتاب خدا آن را تصدیق نکند باطل است.

راز انکار یا توجیه معجزات

بعضی از علم زدگان قدیم که معجزات را با علوم ناقص خودشان نمی توانستند تطبیق دهند، صریحًا معجزات را انکار می نمودند.

«كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحيطُوا بِعِلْمِهِ»(۲)

هر چیزی را که احاطه علمی به آن نداشتند تکذیب و یا حمل بر سِحر می نمودند.

«وَ إنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ».(۳)

و اگر معجزه ای می دیدند، روبر می گرداندند و می گفتندکه سحر دامنه داری است.

و اکنون که شیوه مبارزه با مذهب تغییر کرده و از مذهب بر ضدّ مذهب سوء استفاده می شود، علم گرایان به فکر توجیه معجزات و کرامات افتاده اند که هم به کفر و ارتداد متّهم نشوند و هم در واقع

۱- کافی، محدّث کلینی ج ۱ ص ۶۹.

۲- یونس / ۳۹.

۳- قمر / ۲.

معجزات را نپـذیرفته باشـند و هر معجزه ای را به گونه ای هر چنـد واهی توجیه می کنند که زیر بار نیروهای ناشـناخته خداوند نروند، که این خود بحث جداگانه و مفصّلی را می طلبد. خدا در قرآن می فرماید:

«فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأویلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ »(۱)

آنان که انحراف روحی دارنـد به دو جهت از متشابه قرآن پیروی می کنند، اوّل به خاطر فتنه جویی و دوم به خاطر یافتن تأویل آن (تأویلی که متناسب با اهداف و اهواء آن ها باشد)، در حالی که جز خدا و راسخون کسی تأویل آن را نمی داند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

«وَ آخَرُ قَدْ تُسَمَّی عالِمًا وَ لَیْسَ بِه، فَاقْتَبَسَ جَهائِلَ مِنْ جُهَّالٍ وَ أَضالِیلَ مِنْ ضُلَّالٍ وَ نَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْراكًا مِنْ حَبائِلِ غُرُورٍ وَ قَوْلِ زُورٍ قَدْ حَمَلَ الْكِتابَ عَلَی آرائِهِ وَ عَطَفَ الحَقَّ عَلی أَهْوائِهِ ... ».(۲)

و دیگری خویش را دانشمند و عالم می داند، و چنین نیست

ص:۸۷

۱- آل عمران / ۷.

۲- نهج البلاغه، سیّد رضی خطبه ۸۷.

او نادانی ها را از نادان فرا می گیرد و گمراهی ها را از گمراهان و برای مردم از رشته های غرور و خود فریبی و سخنان دروغ، دام ها قرار می دهد همان که قرآن را بر اندیشه ها و آراء شخصی خود حمل و حق را بر خواسته های خویش منطبق می کند.

در حالی که معجزات دو نقش مهم و اساسی را در مسائل اعتقادی ایفا می کند:

اوّل: قدرت، حاکمیّت، سبب سازی و سبب سوزی خداوند را به اثبات می رساند.

دوّم: بزرگترین دلیل بر حقانیّت انبیاء و اوصیاء و گویاترین سند برای رسالت و امامت آن ها است.

گناه وحی چیست؟

نمی دانیم آنان که برای وحی اعلام جرم می کنند و بالاخره آن را در محکمه عقل خویش محکوم و زندانی می کنند، آیا به خاطر آن است که وحی محدودیّت آفرین است و از انسان های افسار گسیخته سلب آزادی می کند و نیروهای غضب و شهوت آن ها را مهار می کند؟!

باید بگوییم عقل نیز اگر آلوده نباشد و حجاب های نفسانی آن را از

کـار نینـداخته باشـد شـریک جرم وحی است و آن نیز بایـد هم چنـان محکوم گردد، زیرا عقـل گرایـان اگر بار سـنگین قانون گذاری را به دوش عقل بگذارند، عقل نیز محدودیّت آفرین است، چون قانون نیز چیزی جز مرزبندی نیست و بالاخره بسیاری از آزادی ها را محدود می کند.

و اگر جرم وحی آن است که دوران آن سپری شـده و امروز اقتضـای پـذیرش آن را نـدارد و وحی در رابطه بـا زمـان جاهلیّت بوده و با رشد و آگاهی جامعه، جایی برای حاکمیّت وحی باقی نمانده است، آن گاه باید ببینیم اگر با رشد جوامع بشـری آثار جاهلیّت محو شـده و اثری از عقائـد، اخلاق و عملکرد مردم جاهلی دیده نمی شود، در این صورت ما نیز با وحی وداع نموده، حاکمیّت را به عقل وا می گذاریم.

ولی متأسـفانه به وضوح می بینیم که نه تنهـا آثـار جـاهلیّت محو نشـده، که تمام انحرافات جاهلیّت را در چهره جامعه امروز به مراتب بیش تر و گسترده تر و مـدرن تر می بینیم؛ کـدام یـک از ویژ گی هـای جاهلیّت، آن روز بوده است که امروز نیست؟ و بدین جهت است که یک نویسنده مصری کتابی با عنوان «جاهلیّه القرن العشرین» (جاهلیّت قرن بیستم) نوشته و این دو زمان را بـا هم مقـایسه کرده است. اگر آمـار جنـایت هـای جـامعه جهـان امروز را بررسـی کنیم، قطعًـا به این نـتیجه خواهیم رسـید که ضرورت و نیاز به وحی، امروز هزارها

برابر بیش از دوران جاهلیّت است. بر همین اساس دانشمندان امروز به این نتیجه رسیده اند که نه تنها دوران دین و وحی سپری نشده، بلکه تنها درمان دردهای غیر قابل علاج جامعه، همان دین الهی و حاکمیّت پروردگار جهان است.

موضع گیری شدید اهل بیت علیهم السلام در مقابل بدعت و قیاس

مبارزه شدیدی که در مآخذ اسلامی با بدعت و قیاس انجام گرفته، بهترین دلیل بر عدم جواز مداخله عقل در احکام الهی است. از باب نمونه موارد ذیل را بیان می کنیم:

در مورد بدعت، حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

«إِنَّما بَدْءُ وُقُوعِ الفِتَنِ أَهْواءٌ تُتَّبَعْ وَ أَحْكامٌ تُبْتَدَعُ يُخالِفُ فِيها كِتابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْها رِجالٌ رِجالًا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَوْ أَنَّ الباطِلَ خَلَصَ مِنْ مِزاجِ الْحَقِّ لَمْ يَخْفَ عَلَى المُرْتادِينَ.

وَ لَوْ أَنَّ الحَقَّ خَلَصَ مِنْ لَبْسِ الباطِلِ انْقَطَعَتْ عَنْهُ أَلْسُنُ المُعانِدِينَ وَ لكِن يُؤْخَذُ مِنْ هذا ضِغْثٌ فَيُمْزِجانِ فَهُنالِكَ يَسْتَوْلِي الشَّيْطانُ عَلَى أَوْلِيائِهِ وَ يَنْجُوا الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الحُسْنى .(۱)

ص:۹۰

۱- نهج البلاغه، سیّد رضی خطبه ۵۰.

همواره آغاز پیدایش فتنه ها، پیروی از هوس های آلوده و احکام و قوانین مجعول و من درآوردی است که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف آیین حق به حمایت از آن بر می خیزند.

اگر باطل از حق جدا می گردید، بر آنان که پی جوی حقیقت اند پوشیده نمی ماند؛ و چنانچه حق از باطل خالص می شد زبان معاندان از آن قطع می گردید؛ ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند، اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده اند نجات می یابند.

و در مورد قیاس از امام صادق علیه السلام نقل شد که فرمود:

«انَّ دینَ اللّهِ لا یُصابُ بالعُقُولِ النّاقِصَهِ».(۱)

همانا با عقل های ناقص نمی توان به دین خدا دست یافت.

«السُّنَّهُ اذا قِیسَتْ مُحِقَ الدّینُ».(۲)

کارائی عقل در احکام الهی

از آن چه که گذشت به این نتیجه می رسیم که نقش عقل در مورد

۱- بحارالأنوار، علّامه مجلسی ج ۲ ص ۳۰۳.

۲- کافی، محدّث کلینی ج ۱ ص ۵۷ باب البدع و الرأی و المقاییس ح ۱۵.

احکام الهی تنها کشف و شناسائی احکام است، البته با ضوابطی که در علم اصول برای آن ذکر شده، و مجاز نیست در حریم و محدوده وحی قدم گذارد.

بنابراین، نه حق جعل و تشریع دارد، نه حق نسخ و نقض. پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله نیز که عقل کل و تربیت شده وحی است به حسب ظاهر به خود اجازه نمی دهد به اتّکاء عقل و تشخیص خود حکمی صادر کند، همان گونه که در مورد تغییر قبله، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله با آن که به توجّه به سوی کعبه در نماز به شدّت علاقمند بود، اقدام به چنین عملی نکرد و پیوسته در انتظار وحی بود، تا بالاخره از طرف خداوند حکمِ تغییر قبله به این صورت به وی ابلاغ شد:

«قَدْ نَری تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ».(۱)

ما توجّه تو را بر آسمان به انتظار وحی و تغییر قبله می نگریم و تو را به قبله ای که بدان خوشنود شوی بگردانیم پس رو کن به طرف مسجد الحرام. و صلّی اللّه علی محمّد و آله أجمعین.

ص:۹۲

۱- بقره / ۱۴۴.

صراط مستقیم

اشاره

ص:۹۳

اشاره

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمَ

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ إلّا بِاللَّهِ العَلیِّ العَظِیم، حَسبُنَا اللَّهُ وَ نِعمَ الوکیلُ نِعمَ المولی و نِعمَ النصیرُ. رَبِّ اشرَح لِی صَدری وَ یَسِّرْ لِی أمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی، یَفقَهُوا قَولِی وَ الصَّلوهُ وَ السَّلامُ عَلی أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبِینَ، حَبِیبِ إلهِ العالَمِینَ وَ شَفِیعِ المُذنِبینَ أبِی القاسِمِ مُحَمَّد، صَلّی اللَّهُ عَلَیهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَّعنُ الدائِمُ عَلی اَعدائِهِم و مُخالِفِیهِم وَ مُعانِدِیهِم أجْمَعِینَ مِنَ الآن إلی قِیامِ یَوْمِ الدّینِ.

مذهب علیه مذهب

خطرناک ترین مبارزه هائی که با مذهب شده است و می شود مبارزاتی است که به اسم مذهب با مذهب صورت می گیرد. همان طور که خود آن ها اسمش را هم «مذهب علیه مذهب»

ص:۹۵

۱- متن سخنرانی مرحوم آیت اللّه حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره در تاریخ چهارشنبه ۲۲ / ۵ / ۱۳۷۶.

گذاشته اند، یعنی چون مذهب در اعماق جان مردم ریشه دارد و در فطرت مردم است لذا مبارزه با آن موفقیّت پذیر نیست، ولی چنانچه رنگ مذهبی به افکار و عقائدشان بدهند، زودتر موفّق می شوند.

و اوّل گروهی که به این گونه مبارزات پرداخته صوفیّه بوده و هستند، که با ذکر خدا و به اسم عرفان (عرفان یعنی شناخت خدا) با ریشه و اساس مذهب، مبارزه می کنند. البته گاهی با تصوّف مبارزه شده و این ها پشت پرده رفته اند، ولی استعمارگران زمینه ها را مجدداً مساعد کرده اند و می کنند و این ها به تلاش می افتند و باز همان افکار صوفیانه را زنده می کنند، امّا تقویت تصوّف از جانب استعمار هم به این دلیل است که استعمار، خواهان ریشه کن کردن مذهب است و بهترین راه برای این هدف آن است که از راه مذهب بجنگند و مبارزه کنند.

تکرار شبهات قدیمی

در گذشته و قرون قبل مطالبی بوده، آن مسائل با یک مقدار اضافاتی دو مرتبه تجدید شده و از شرق به غرب رفته و اسمش را عوض کرده اند و مجدداً به شرق مراجعت کرده است.

البتّه این معنی را می دانید گروه ها در هر رشته ای از علوم که وارد

ص:۹۶

بحث می شونـد معمولًا اختلاف نظریّه پیـدا می کنند؛ مثلًا در کتب ادبیّات، نحویّین دو دسـته می شوند، یک عدّه کوفی و یک عدّه بصری. طبیعی است اختلاف نظر پیدا می شود.

یا در ریشه های مذهبی یک عدّه شیعه می شوند و یک عدّه سنّی.

متکلّمین نیز دو دسته می شوند؛ بعضی أشاعره می شوند و بعض دیگر معتزله.

باز فقهاء هم دو دسته می شوند؛ یک دسته اخباری و دسته دیگر اصولی می شوند و اصولی ها نیز دو فرقه می شوند؛ یک عدّه از آن ها مصوّبه اند و یک عدّه دیگر مخطئه.

معمولًا در تمام رشـته ها این اختلافات هست، که فلسـفه هم از آن مبّرا نیست، یک عـدّه تابع دلائل عقلی هسـتند که از این ها تعبیر به فلاسـفه مشّاء می کنند و عدّه دیگری می گویند باید از طریق الهامات غیبی راه را پیدا بکنیم، و این ها را اشـراقیّین می گویند.

و اهـل تصوّف هم می گوینـد مـا ادلّه عقل را قبول نـداریم و حاکمیّت عقل را منکرنـد. مولوی از آن افرادی است که تابع این مکتب است. برای کامل روشن شدن مطلب به یک مورد اشاره می کنم:

او در تمثیل یـد طولائی دارد، مثال می زند مَثَل رومی ها و چینی ها که در نقاشی با هم مسابقه گذاشـتند، چینی ها در نقّاشـی مسلّط بودند

ولی رومی ها آن تسلّط را نداشتند، قرار مسابقه گذاشتند و سالنی را انتخاب کردند، نصف این سالن را در اختیار رومی ها گذاشتند و نصف دیگرش را در اختیار چینی ها و دیواری بین آن ها قرار دادند، تا بعد دیوار را از وسط سالن بردارند و نقّاشی ها را با هم مقایسه کنند، ببینند کدام بهتر نقّاشی کرده اند، نه رومی ها می دانستند چینی ها چه می کنند و نه چینی ها از عملکرد رومیان آگاه بودند. شروع کردند و هر کدام مشغول به کار شدند، چینی ها زحمت فراوان کشیدند و هر چه قدرت داشتند برای یک نقّاشی بسیار سطح بالا صرف کردند و رومی ها هم این طرف مشغول بودند امّا نقّاشی نمی کردند بلکه سالنی که در اختیارشان بود را آئینه کاری می کردند. بعد که دیوار را برداشتند تمام نقش و نگارهایی که چینی ها بر روی دیوار نقّاشی کرده بودند در این آئینه ها منعکس شد بدون این که رومی ها زحمت نقّاشی به خود بدهند.

مولوی می گوید، انسان باید قلبش را مثل آئینه صاف کند تا انوار الهی در آن درخشش پیدا کند، این ها تابع این مسلک هستند.(۱)

۱- مثنوی، دفتر اوّل، قصّه مری کردن رومیان و چینیان در علم نقّاشی و صورتگری.

میزان چیست؟!

فلاسفه که پیرو عقل بوده و برای عقل حاکمیّت قائل بودند، گفتند: ممکن است عقل اشتباه بکند، انسان جایزالخطا است، از کجا بفهمیم که این حکم عقلی صحیح است یا باطل؟ میزان می خواهد.

خلاصه با قدرت فکری ارسطو علم منطق را (که او را میزان می نامند) تدوین کردند و می گفتند اگر کسی علم منطق را رعایت کند دیگر خطا در استدلال هایش راه نمی یابد.

حاجی سبزواری می فرماید:

قانُونٌ آلِیٍ یَقِی رِعایَتُهُ

عَنْ خَطَأِ الفِکْرِ وَ هذا غایَتُهُ

تا آن جا که می فرماید:

أَلَّفَهُ الحَکِیمُ رَسْطالِیسُ

مِیراثُ ذِی القَرْنَیْنِ القِدِّیسُ

وَ المُلْهِمُ المُبْتَدِعُ القَدِیمُ

حَقٌّ عَلِیمٌ مَنُّهُ عَظِیمُ

او می گوید: ارسطو آمد و منطق را درست کرد، به نام علم میزان، که حق و باطل افکار را با منطق بسنجند.

این ها راهشان را رفتند، نوبت رسید به آقایان اهل اشراق، گفتند: ما تابع الهامات قلبی هستیم، هر چه به قلبمان القاء شد همان حق است. آن وقت سؤال پیش آمد که به قلب من چیزی القاء می شود، به قلب شما خلافش القاء می شود، و به قلب شخص سوّمی مطلب

دیگری القاء می شود ممکن است به تعداد نفرات مختلف، القاءات مختلف باشد، حال کدامشان حق است؟

این ها باید یکی از سه جواب را بدهند:

یا بگویند تمام آن چه که به قلب القاء می شود باطل است، که اگر این را بگویند باید سفره مکتبشان را برچینند و دیگر نمی توانند ادّعا کنند که ما تابع القاءات قلبی هستیم، چون همه اش باطل است.

یا باید بگویند بعضی از آن ها درست است و بعضی دیگر باطل. که اگر بخواهند چنین بگویند، می گوییم: میزانش چیست؟ این ها فکر نکردند که میزان حق و باطل آن چیست. و مثل فلاسفه مشّاء یک علمی را ابداع نکردند که بتوانند بین القاءات حق و باطل را تشخیص بدهند، لذا تنها راهی که برای آن ها ماند این بود که بگویند هر چه به قلب هر کس خطور کرد حق است.

آن که به قلبش خطور کرده خدا بپرستد حق است، آن که به قلبش خطور کرده مسیحی باشد حق است، آن که به قلبش خطور کرده یهودی باشد حق است، آن که به قلبش خطور کرده بت بپرستد حق است، آن که به قلبش خطور کرده گوساله بپرسد حق است، آن که بودائیست حق است، آن که گبر است او حق است. یعنی هر که هر عقیده و هر فکری به قلبش القاء شد، می شود حق...

ص:۱۰۰

آغاز لاقیدی

آن وقت در این جا چند اسم می شود برایش گذاشت:

یکی «کثرت گرائی» در مقابل «بنیاد گرائی». بنیاد گرا می گوید: یک راه حق و بقیّه اش باطل است، ولی کثرت گرا می گوید: همه اش حق است. می خواهی سنّی باش، می خواهی شیعه! می خواهی زیدی باش، می خواهی اسماعیلی! می خواهی حنفی باش، می خواهی مالکی یا حنبلی هر راهی که دلت می خواهد برو!

اسم دیگر آن را، باید بگوئیم: «تساهل دینی»، یعنی بی قیدی، هرچه شد، شد. مقیّد به مسلک و مذهب خاصّی نیست، این اسمش تساهل دینی است.

اسم دیگر آن، «همه دینی» است، آن ها اوّل معتقد به همه خدائی هستند بعد هم معتقد می شوند به همه دینی. هر چیز را می گویند خداست، و هر دینی را هم می گویند بر حق است؛ حدّ و مرز ندارد. که در نتیجه یعنی هیچ! همه یعنی هیچ کدام! کما این که ابن عربی و همه پیروانش در حرف هایشان می گویند: هیچ...

ص:۱۰۱

سیری در کلمات کثرت گرایان

اکنون من عین عبارات ابن عربی را برایتان بیان می کنم، توجّه کنید ببینید بالاخره همه دینی و کثرت گرائی منتهی می شود به هیچ دینی و بی دینی.

ابن عربی اشعاری دارد، می گوید:

لَقَدْ کُنْتُ قَبْلَ الیَوْمِ أنْکَرْتُ صاحِبی

إذا لَمْ یَکُنْ دِینِی إلی دِینِه دان

جلوتر کسانی که همنشین من بودند، اگر دین دیگری داشتند، من انکار می کردم، مثلًا من سنّی و او شیعه بود، او را رد می کردم.

وَ أصْبَحَ قَلْبِی قابِلًا کُلَّ صُورَهٍ

فَمَرعی لِغَزْلانٍ وَ دَیْرًا لِرُهْبان

و حال آن که امروز دیگر عقیده ام عوض شده، هر صورتی که به قلب من القاء بشود، می پذیرم و قلب من، هم یک بیشه ایست که آهوها در آن زندگی می کنند، و هم یک دیری است که مسیحی ها در آن عبادت می کنند.

وَ مَعْبَدَ أوثانٍ وَ کَعْبَهَ طائِف

وَ الْواحَ تَوراهٍ وَ مُصْحَفَ قُرآن

الآن قلب من معبد بت ها است، یعنی دل من، هم بتکده است و هم کعبه برای کسانی که طواف می کنند. سینه من، هم صفحاتی است از تورات و هم اوراقی است از قرآن، همه چیز یکی است، فرقی نمی کند.

ص:۱۰۲

أدِينُ بِدينِ الحُبِّ كَيْفَ تَوَجَّهت

رَكائِبُه فالحبُّ دِینی وَ ایمانی(۱)

تنها چیزی که برای من مطرح است، عشق و محبّت است، بقیّه اش حرف است، خدا و بت و کعبه و بتخانه و قرآن و تورات و انجیل و ... این ها مطرح نیست.

این نظر یک شخصیّت بزرگ عرفانی است که صیت شهرتش جهان گیر است.

عبارت عجیب دیگری از ابن عربی نقل می کنند که می گوید:

«فَمَنْ أرادَ العُثُور عَلی هذِهِ الحِکْمَهِ الإلیاسِیَّهِ...»

هر کسی که مایل است آگاهی بر حکمت الیاسی پیدا بکند.

«... فَلْیَنْزِلْ مِنْ حُکْمِ عَقْلِهِ إلی شَهْوَتِهِ لِیَکُونَ حَیَوَانًا مُطْلَقًا حَتّی یَکْشِفَ ما تَکْشِفُهُ کَلَّ دابَّهٍ»(۲)

می باید حکم عقل را بگذارد کنار، بیاید به طرف دل تا بشود یک حیوان یک پارچه، هر چه را هر جنبده ای دریافت کرد او هم دریافت می کند.

این ها آمدند به جنگ عقل، اوّل عقل را محکم کوبیدند که یک وقت با قدرت عقل این ها را محکوم نکنند، بعد هم پیروی از کثرت

۱- ترجمان الاشواق ص ۴۳ و ۴۴ طبع بیروت ۱۳۸۱ق.

۲- فصوص الحکم ص ۱۸۶ فص حکمه ایناسیه فی کلمه الیاسیه طبع تهران ۱۳۷۵ش.

دینی را دنبال کردند.

و امّا چند نکته است که در مبارزه با عقل دارند.

مولوی عقل را بی اعتبار کرده، می گوید:

پای استدلالیان چوبین بود

پای چوبین، سخت بی تمکین بود(۱)

یعنی کسانی که استدلال عقلی می کنند، مثل آدم هایی هستند که پایشان، پای چوبی است، پای اصلی نیست. پای چوبی هم که اعتبار ندارد، پس دلائل عقلی هم اعتبار ندارد.

و جالب این است که خود این شعر یک استدلال عقلی و منطقی است، می گوید: پای استدلالیان چوبین بود (صغری ، پای چوبین سخت بی تمکین بود (کبری پس پای استدلالیان بی تمکین بود (نتیجه).

شما که با عقل مبارزه می کنی خودت صغری و کبری می چینی و شکل اوّل تشکیل می دهی و استدلال می کنی، پس این شعر هم به قول خودت بی اعتبار است.

از آن طرف توهین می کند به مقام عقل، می گوید:

۱- مثنوی، دفتر اوّل، نالیدن ستون حنانه.

هم مزاج خر شدست این عقل پست

فکرش این که، چون علف آرد بدست(۱)

عقل را به خر تشبیه می کند و آن هم می گوید عقل پست، و بعد هم می گوید عقلی که همیشه به فکر علف است. حال این کدام عقلی است که به فکر علف است، محلّ بحث است، که اصلًا روی چه حسابی این مطلب گفته شده!

سعدی می گوید:

زان گه که عشق دست تطاول دراز کرد

معلوم شد که عقل ندارد کفایتی(۲)

قائل است که اصلًا عقل کفایتی ندارد.

سنائی می گوید:

چند از عقل ترّهات انگیز

چند از این طبع و چرخ رنگ آمیز(۳)

عقل را منشأ ترّهات و حرف های بیهوده می داند.

شاه نعمت اللَّه ولیّ می گوید:

۱- مثنوی، دفتر دوّم، پرسیدن موسی علیه السلام از حق تعالی سرّ غلبه ظالمان.

۲- دیوان اشعار، غزلیّات شماره ۵۳۱.

۳- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، باب اوّل، در توحید باری تعالی.

عاشق شو و عقل را رها کن

کز عقل دنی، وفا نیابی(۱)

اصولًا بحث کفر و اسلام در مقام عرفان مطرح نیست. آدم عارف دیگر برایش اهمّیّتی ندارد که این یهودی است یا مسیحی است یا بت پرست.

ملّای رومی در اشعارش می گوید:

از کفر و از اسلام برون، صحراییست

ما را به میان آن فضا، سودائیست

عارف چو بدان رسی، سر را بنهد

نه کفر نه اسلام، نه آن جا، جائیست(۲)

خیلی عجیب است! موقعی که شرح فصوص را می خوانیم، می گوید: اصلًاجناب موسی که به برادرش هارون اعتراض کرد چرا گذاشتی این ها گوساله بپرستند، نمی خواست بگوید که گوساله را نمی توانند بپرستند، بلکه می خواست بگوید چرا نگذاشتی این ها گوساله را به عنوان خدا پرستش کنند.(۳)

انسان مبهوت می شود از این سبک تفکّری که به اسم دین و به اسم عرفان مطرح می شود!

۱- دیوان اشعار، شماره ۶۴۷.

۲- دیوان شمس، قسمت دوّم.

۳- ممدّ الهمم ص ۵۱۴.

حافظ می گوید:

همه کس طالب یارند، چه هوشیار، چه مست

همه جا خانه عشق است، چه مسجد، چه کنشت(۱)

می گوید: ما کاری نداریم این جا که می رویم مسجد است یا مرکزی است که کفّار در آن عبادت می کنند، یعنی برای ما مسجد و کلیسا و ... فرقی نمی کند.

شبستری در شرح گلشن راز می گوید:

چو برخیزد تو را این پرده از پیش

نماند دین و آئین، مذهب و کیش(۲)

پرده ها که برداشته شود، کیش و مذهب مطرح نیست.

مسلمان گر بدانستی که بت چیست؟

بدانستی که دین در بت پرستیست(۳)

منصور حلّاج قبله عارفان (که توقیع از جانب حضرت بقیّه اللّه در مذمّت و لعنش رسیده است)(۴)صریح می گوید:

اکنون که پنجاه ساله هستم، تا بحال هیچ مذهب نگرفته ام.(۵)

۱- دیوان اشعار، غزلیّات شماره ۸۰.

۲- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، سؤال از ماهیّت.

۳- گلشن راز، شیخ محمود شبستری، سؤال از معنی بت و زنار و ترسایی.

۴- بحارالانوار، علّامه مجلسی ج ۵۱ ص ۳۷۰ باب ۱۷.

۵- تذکره الأولیاء، عطّار ص ۵۸۶.

پس همه دینی یعنی هیچ دینی. منتهی اوّل مانند ابن عربی همه ادیان را مطرح می کنند، بعد هم خبری جائی نیست.

کدام دین؟! کدام آئین؟! مذهب کجا؟! این حرف ها مطرح نیست، همه با هم برادر و برابرند.

و ابن روزبهان هم (که متأسّفانه اصفهانی و از ناصبی های درجه یک بوده است و مرحوم قاضی نور اللّٰه از او تعبیر به زبّال اصفهانی می کند) در کتابی به نام «عبهر العاشقین» می گوید:

«کفر و دین از سرای عشق محجوب است».(۱)

یعنی وقتی که انسان افتاد در وادی عشق، دیگر کفر و دین برایش مطرح نیست.

چهره جدید تصوّف

این مکتب از شرق آرام آرام به غرب رفت و طرفدارانی پیدا کرد و می دانید که غرب بستر بی دینی است، بستر ضدّ مذهب و تخمدان کفر است. آن ها خودشان لاابالی گری و آزادی مطلق را دوست دارند، کشورهای شرقی را هم به آزادی و لاابالی گری دعوت می کنند و بهترین مکتبی که درس لاابالی گری به این ها می دهد، مکتب تصوّف

۱- عبهر العاشقین ص ۱۴۴.

است. تصوّف با این توجیهی که بیان کردم به غرب رفت و طرفدارانی پیدا کرد.

و دیگر آن که در مکتب تصوّف وقتی انسان به کمال رسید، دیگر نه نماز، نه روزه، نه حجّ، نه زکات، تکلیف به کلّی ساقط می شود. می گوئیم: چرا؟ می گویند: کسی که دیوانه می شود دیگر تکلیف ندارد!

سؤال: آقایان متصوّفه! شما که می گویید اگر آدمی به مقام بلند و والای عرفانی رسید، دیگر می شود دیوانه و تکلیف ندارد، آیا می شود سر سفره یک دیوانه نشست و اموالش را خورد؟!

چطور برای وقتی که می خواهد نماز بخواند، می گویید: دیوانه است و تکلیف ندارد، ولی وقتی سفره می اندازد، آن هم سفره های رنگین، سر سفره اش می روید و غذایش را می خورید! در عبادت کردن خدا، دیوانه است تکلیف ندارد، ولی در مسائل مادّی و شکم پرستی از أعقل عقلاست، می شود رفت و سورش را خورد ...

لذا تکلیف که نیست، دین هم که هر چه دلت بخواهد! هر راهی که می خواهی بروی برو! این را گفتند: «کثرت گرائی تصوّف» و گفتند: «پلوراليسم».

یک دانشمند غربی هم پیدا شد به اسم «پروفسور ریچاردز

ص:۱۰۹

گلین»(۱) (رئیس دپارتمان تحقیقات دینی دانشگاه استرلینگ) و کتابی نوشت به اسم «به سوی یک الهیات چند دینی»(۲)، بعد از نوشتن این کتاب هم یک مقاله مفصّل که محصول کتابش بود، تألیف کرد و این مقاله در دنیا پخش شد، آن وقت صوفی های ایران و روشنفکر مآب های غرب زده بی دین آن را ترجمه کردند. اسمش را چه بگذارند؟! «صراط های مستقیم».

او می گوید: به هر کانالی می خواهی بروی برو، راه مستقیم است و این یعنی موضع گیری در مقابل صریح قرآن.

تمام قرآن در سوره حمد خلاصه می شود و سوره حمد قسمت معظمش کفر ستیزی است:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعينُ؛ اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقيمَ؛ صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ»

خدا سه صراط را معرفی می کند: اوّل صراط مستقیم، دوّم صراط مغضوب علیهم، سوّم صراط ضالّین. نمازگزار از خدا می خواهد، خدایا! یک راه را به ما نشان بده که آن «صِراطَ الَّذينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» باشد، و آن دو راه دیگر مستقیم نیست و من نمی خواهم. این در متن

۱- Richards Glyn

۲- Towards a Theology of riligions

قرآن است ولی شما می گویی صراطهای مستقیم، این درست موضع گیری در مقابل قرآن است. «مغضوب علیهم» یهودند، و «ضالّین» مسیحیّون، اسلام صراط مستقیم است.

ما می گوئیم فقط اسلام:

«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ».(۱)

چطور در مقابل صریح قرآن که آن همه کفر ستیزی دارد، آن همه از بت ها و بت پرستان مذمّت و آن ها را تهدید به عذاب الهی می کند، موضع گیری می کنید؟! اصلًا فلسفه بعثت أنبیاء مبارزه با صراطهای انحرافی و هدایت کردن مردم به سوی صراط مستقیم است.

با تمام این ها مبارزه کردن؟! و این حقایق را زیر پا گذاشتن؟!

قرآن مناظره های ابراهیم علیه السلام با نمرود را نقل می کند، مناظره های حضرت موسی علیه السلام با فرعون را نقل می کند. اگر قرار است تمام صراطها صراط مستقیم باشد، ما به ابراهیم علیه السلام اعتراض می کنیم: تو چه کار داشتی با نمرود؟! چرا محاجّه با نمرود کردی؟! به موسی علیه السلام اعتراض می کنیم، می گوئیم: چرا با فرعون مبارزه و محاجّه نمودی؟!

همانطوری که مولوی با آن داستان عجیب و غریب به موسی علیه السلام اعتراض می کند:

۱- آل عمران / ۸۵.

دید موسی یک شبانی را به راه

کو همی گفت ای خدا و ای اله(۱)

که همین را سند کرده اند.

این آقایان از یک طرف می گوینـد: کسـی که در مشـرب اشـراق وارد شد و قرار شد پیرو تکثّر دینی باشد، قول احدی برایش حجّت نیست؛ فقط اشـراقات و الهمات قلبی، همان طوری که در متن مقاله شان نوشـته انـد، دو صـفحه آن طرف تر می گوید: قول مثنوی حجّت است. یک بام و دو هوا؟! دو صـفحه بعـد چطور قول مثنوی حجّت می شود؟! این داسـتان «دید موسـی یک شبانی را به راه» که مولوی نقل کرده، سـندش کجاست؟! مأخذش چیست؟! در کدام کتاب آسمانی و در کدام روایت متواتره است، که یک سـند محکم برای تکثّر دینی شده؟! این معقول است یک شبانی را که بیراهه می رود و خدا را دارای دست و پا می داند، موسی علیه السلام هدایتش نکند و بگذارد همین طور به راه کجش ادامه بدهد؟! پس فلسفه بعثت أنبیاء چیست؟!

ضدّ و نقیض ها

می گویند ما تکثّر دینی را مطرح می کنیم به خاطر این که بین مردم

ص:۱۱۲

۱- مثنوی، دفتر دوّم، انکار کردن موسی علیه السلام بر مناجات شبان.

دنیا صلح و صفا و یگانگی بشود. یک تعبیر راجع به عقل دارد، یک تعبیر راجع به عشق، می گوید: عقل کثرت اندیش است ولی عشق وحدت کیش. یعنی آن هایی که تابع عشق بودند اختلاف نداشتند؟!

یکی از اختلافات ریشه دار عجیب در ایران، که هنوز هم سر و صدایش هست، دعوای حیدری و نعمتی بود. دو نفر از عرفای بزرگ، شاه حیدر و شاه نعمت اللّٰه ولیّ بودند، یک عدّه از ایرانی ها در مکتب عرفان، تابع شاه حیدر بودند، عدّه دیگری تابع شاه نعمت اللّٰه ولیّ. از تفریحات شاه عبّاس در قزوین این بود گروهی از این فرقه و گروهی از فرقه دیگر دعوت می کرد و به جنگ هم می انداخت تا دعوا کنند. در سراسر ایران و مخصوصًا در اصفهان هم این نزاع عجیب بود. این دو فرقه حتّی علامت هایشان با هم فرق می کرد. این است عشق وحدت کیش؟!

این همه فرقه گرائی که در تصوّف است در کدام مکتب می توان پیدا کرد؟! قادریّه، ذهبیّه، خاکساریّه، نعمت اللّهی و ... به تعداد نفوس متصّوفه، فرقه گرائیست. شما که می خواهید وحدت درست کنید پس چرا هر کدام یک راهی می روید؟! ای کسانی که تابع عشق وحدت کیشید، و عقل کثرت اندیش را کنار می گذارید و می روید سراغ عشق، آن وقت این است وحدتتان؟! این طور وحدت درست می کنید؟! آن هم با استناد به حرف های مزخرف لا یعنی.

ص:۱۱۳

می گویـد: «اگر قرار باشد که تمام مردم دنیا منحرف باشـند به جز شـیعه اثنی عشـری، پس این اسم «الهادی» چطور می شود؟! خدا مگر هادی نیست؟!»

صفت الهادی خدا را دیدی و صفت المضّل خدا را نه!

«یُضِلُّ بِهِ کَثیرًا وَ یَهْدی بِهِ کَثیرًا».(۱)

قرآن هدایتگر است و مضّل.

محصول این مقـاله را بیـان می کنم، البتّه وقتی محصول مقاله را بیان کردم، أنبیاءعلیهم السـلام بایـد سـفره شان را جمع کننـد، علماء باید سفره شان را جمع کنند، تمام کسانی که رسمیّت رهبری دینی دارند باید سفره هایشان را جمع کنند و در آخر خود این آقایانی که این مقاله ها را برای ارشاد مردم – به عقیده خودشان – می نویسند باید سفره شان را جمع کنند.

شما اگر همه طریق ها را حق می دانید، راه خود را بروید، چرا مقاله برای انحراف مردم می نویسـید؟! مگر شـما این مقاله ها را برای که نوشـته ایـد؟ می خواهیـد یک عـدّه از دانشـجوها و جوان های مسـلمان را منحرف کنیـد؟! چکارشان دارید؟! این راه انحرافی که دارند می روند، بروند. یا مسلمان اند یا گبرند یا مسیحی اند و یا یهودی. مگر شما همه

۱- بقره / ۲۶.

این ها را حق نمی دانید؟ بگذارید بروند، شما چکاره اید؟ چه کسی می گوید مقاله های غربی و حرف های حلّاج و ابن عربی و غیرهم را نشخوار کنید؟

(خدا به جوانان این مملکت از این عناصر خطرناک و مزدوری که این طور سم پاشی می کنند و افکار جوان های ما را از بین می برند رحم کند.) آن عبارت خطرناک و عجیب، که در نهایت منجر به کفر و لاابالی گری است، را نقل می کنم و قضاوت را به عهده خود شما می گذارم:

«نه تشیّع اسلام خالص و حق محض است، نه تسنّن (گر چه پیروان این دو طریقه هر کدام در حق خود چنان رأیی دارند) نه أشعریّت حقّ مطلق است نه اعتزالیّت؛ نه فقه مالکی، نه فقه جعفری؛ نه تفسیر فخر رازی، نه تفسیر طباطبائی؛ نه زیدیّه و نه وهّابیه؛ نه همه مسلمانان در خداشناسی و پرستششان عاری و بری از شرکند، و نه همه مسیحیان درک دینی شان شرک آلود است. دنیا را هوّیت های ناخالص پر کرده اند، و چنان نیست که یک سو حقّ صریح خالص نشسته باشد و سوی دیگر ناحق غلیظ خالص».(۱)

ص:۱۱۵

۱- مجله کیان، شماره ۳۶، صفحه ۱۲.

این بر خلاف صریح قرآن است که

«فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إلَّا الضَّلالُ».(۱)

حق در مقابلش ضلالست و یک حق بیشتر نیست بقیّه اش همه ضلالت است.

یک روایت هم بیان نمائیم، این روایت متواتر است و شیعه و سنّی نقل کرده اند و از نظر اعتبارش بحثی نیست.

از مولا أمیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السلام، نقل می کند:

«قال سمعت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله إنَّ أمَّهَ مُوسی افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلی إحْدَی وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فِرْقَهٌ مِنْها ناجِیَهٌ وَ سَبْعُونَ فِی النّارِ وَ افْتَرَقَتْ أمَّهُ عِیسی بَعْدَهُ عَلی إثْنَیْنِ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فِرْقَهٌ مِنْها ناجِیَهٌ وَ احدَی وَ سَبْعُونَ فِی النّارِ وَ إنَّ أمَّتِی سَتَفْتَرِقُ بَعْدِی عَلی ثَلاثٍ وَ سَبْعِینَ فِرْقَهً فِرْقَهٌ مِنْها ناجِیَهٌ وَ اثْنَتانِ وَ سَبْعُونَ فِی النَّارِ».(۲)

شنیدم از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله که فرمود: بعد از موسی یهودی ها هفتاد و یک فرقه شدند فقط یک فرقه اهل نجاتند و هفتاد فرقه در آتش و بعد از حضرت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یک فرقه اهل نجات هستند و هفتاد و یک

۱- یونس / ۳۲: بعد از حق دیگر چیزی غیر از گمراهی نیست.

۲- خصال، شیخ صدوق ج ۲ ص ۵۸۵ أبواب السبعین و ما فوقه ح ۱۲.

فرقه در آتش. امّت من هم هفتاد و سه فرقه می شوند، یک فرقه اهل نجاتند و هفتاد و دو فرقه ضالّ و مضلّ هستند.

این فرمایش رسول اللَّه صلی الله علیه وآله است، و این حرفی که آقایان می زنند مخالف صریح روایت پیامبرصلی الله علیه وآله است.

ما با عقل به جنگ این آقایان نمی آئیم تا عقل ما را تخطئه کنند، ما با قرآن (که برهان قاطع است و شفای هر بیماری اعم از اعتقادی و قلبی و اخلاقیست) و روایات مسلّمه رسول خداصلی الله علیه وآله به جنگ این ها می آئیم. ما یا باید پیغمبر خداصلی الله علیه وآله را کنار بگذاریم و بگوییم تمام این ها بیهوده است؛ یا سخنان خدا و رسول را قبول کنیم و این ها را از صحنه اسلام بیرونشان کنیم. بگوییم ما مسلمانیم و کاری با شما نداریم! شما هر چه می خواهی باش. مسلمان تابع قرآن است، مسلمان تابع رسول اللَّه صلی الله علیه وآله است، رسول خداصلی الله علیه وآله می فرمایند: یک فرقه حقّند، بقیّه باطلند و شما می گویید همه حقّند.

حال یا آن ها درست می گویند یا پیغمبرصلی الله علیه وآله! اختیار با شما است هر کدام را می خواهید انتخاب کنید...

«و صلّی اللَّه علی محمد و آله الطاهرین»

أعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ(۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمَ

وَ لاـ حَوْلَ وَ لاـ قُوَّهَ إلّـا بِاللَّهِ العَلیِّ العَظِیم، حَسبُنَا اللَّهُ وَ نِعمَ الوکیلُ نِعمَ المَولی و نِعمَ النصیرُ. رَبِّ اْشرَح لِی صَدری وَ یَسِّرْ لِی أمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَهً مِنْ لِسانِی، یَفقَهُوا قَولِی.

وَ الصَّلوهُ وَ السَّلامُ عَلی أشْرَفِ السُّفَراءِ المُقَرَّبِینَ، حَبِیبِ إلهِ العالَمِینَ وَ شَفِیعِ المُذنِبِینَ أبِی القاسِمِ مُحَمَّد، صَلّی اْللَّهُ عَلَیهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ وَ اللَّعنُ الدائِم عَلی اَعدائِهِم و مُخالِفِیهِم وَ مُعانِدِیهِم أجْمَعِینَ مِنَ الآن إلی قِیامِ یَوْمِ الدّینِ.

خورشید ادیان

قالَ اللَّه تَبارَکَ وَ تَعالی

ص:۱۱۸

۱- متن سخنرانی مرحوم آیت اللَّه حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره در تاریخ چهارشنبه ۲۹ / ۵ / ۱۳۷۶.

«هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ»(۱)

خداونـد همان کسـی است که رسول خودش را فرسـتاد، که این رسول مردم را هـدایت کند و خدا دین حق را هم بوسـیله این پیغمبر به مردم ابلاـغ کرد. بنابر این، دینی که پیغمبر اسـلام ابلاغ کرده است، دین اسـلام است و این دین طبق تعبیر قرآن، دین حق است.

چرا خداوند پیامبر اسلام را فرستاد؟!

«لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ».

زیرا این دین را بر تمام ادیان دیگر غلبه دهد ولو این که مشرکین هم ناراحت بشوند.

ألف و لام «الدین»، الف و لام جنس است، و با کلمه «کل» مؤکّد شده است.

دو نکته در این جا برای ما قابل توجّه است.

نکته اوّل: این دین، دین حقّ است، کامل هم هست لذا دیگر احتیاجی به مکمل ندارد؛

«الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ

۱- توبه / ۳۳ و صف / ۹.

لَکُمُ الْإِسْلامَ دینًا».(۱)

نکته دوّم: این دین سیطره و هیمنه بر همه ادیان دارد؛ یعنی این دین ناسخ تمام ادیان گذشته است و تا این دین هست نوبت به ادیان دیگر نمی رسد. از آن طرف قرآن می فرماید:

«وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلّا کَافَّةً لِلنَّاسِ».(۲)

پیغمبر! تو برای همه مردم فرستاده شدی.

یعنی مسیحی ها هم باید بیایند زیر لوای اسلام، یهودی ها هم باید بیایند زیر لوای اسلام، مشرکین، صبّی ها، و تمام قشرهای مختلف باید بیایند زیر لوای اسلام و غیر از این دین پذیرفته نیست؛

«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ».(۳)

و این دین حاکمیّت بر تمام ادیان دارد. یعنی امروز که خورشید اسلام طلوع کرده، تمام ادیان دیگر مانند ستارگان تحت الشعاع خورشیدند و در آسمان تشریع، دیگر نقشی نمی توانند داشته باشند. با این طلوع، تمام ادیان دیگر باید غروب کنند و معنای «وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلّا کَافَّةً لِلنَّاسِ» همین است. معنای «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ» همین است، یعنی این دین باید بر همه ادیان غالب بشود و ادیان

۱- مائده / ۳.

۲- سبأ / ۲۸.

۳- آل عمران / ۸۵.

دیگر نمی توانند نقشی داشته باشند.

إمحاء باطل

مطلب دیگر این است که وقتی خدا می فرماید:

«فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ»(۱)

بعد از حق دیگر چیزی غیر از گمراهی نیست.

یعنی اگر گفتیم اسلام حق است، غیر از اسلام هر چه هست ضلال و گمراهی است.

پس ما طبق آیات کریمه قرآن نمی توانیم بگوییم غیر از یک دین که آن عبارت از دین مبین اسلام است، دین دیگری بر حق است؛ تمام آن ها دیگر گمراهی و ضلالت است و کسی حق ندارد دنبال ضلال برود، همه باید پیرو حق باشند، چون خاصیّت حق این است وقتی آمد بقیّه باید بروند؛

«إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقًا».(۲)

تعبیری که خود قرآن دارد، می گوید:

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْباطِلِ فَیَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ».(۳)

۱- یونس / ۳۲.

۲- اسراء / ۸۱: همانا باطل از میان رفتنی است.

۳- انبیاء / ۱۸.

آقایان در کتاب حدود و دیات فقه خوانده اند، ضـرباتی که به مغز وارد می شود گاهی پوست سـر را خراش می دهد و گاهی گوشت زیر پوست را هم می شـکافد، گاهی به آن پرده که روی اسـتخوان هست می رسد. گاهی هم آن پرده پاره می شود و به اسـتخوان می رسد، گاهی اسـتخوان فرق هم شکسـته می شود و ضربت به دماغ می رسد. ضربه مغزی وقتی مهلک است که به دماغ برسد، دیگر قابل علاج نیست. این چنین ضربتی را می گویند «دامغه»، یعنی ضربت به مغز رسیده است.

قرآن می فرماید: در جریان حق و باطل، ما حق را به سـر باطل می کوبیم و ضـربت حق آنچنان به باطل اصابت می کند، که به دماغ باطل می رسد «فَإِذا هُوَ زاهِقٌ» باطل دیگر محو می شود. حساب حق و باطل این است.

«وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ ديناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ».(۱)

اگر کسی غیر از اسلام دین دیگری را طالب باشد، از او پذیرفته نیست.

مراجعه می کنیم به تاریخ زنـدگی رسول گرامی اسـلام صـلی الله علیه وآله و ائمّه هـدی علیهم السـلام می بینیم پیغمبر اسـلام صلی الله علیه وآله با یهود محاجّه کرده است، با

۱- آل عمران / ۸۵.

مسیحی ها محاجّه کرده است، با مشرکین و بت پرستان محاجّه کرده است، با تمام ارباب ادیان بحث و جدال داشته و دستور هم داشته است:

«ادْعُ إلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ أحْسَنُ»(۱)

کتاب احتجاجات مرحوم طبرسی قدس سره را که خواندید، متوجّه می شوید أئمّه علیهم السلام با ارباب ادیان مختلفه بحث و مناظره داشته اند.

أمیر المؤمنین علیه السلام و أئمّه علیهم السلام با دهریّین و کسانی که اصلًا معتقد به خدا نبودند و با ارباب ملل و نحل، مناظرات و بحث ها داشتند.

در دوران امام صادق علیه السلام بازار بحث بسیار داغ بود، امام صادق علیه السلام با افراد گوناگون بحث ها داشتند. چرا؟!

حضرت رضاعلیه السلام در جلسه مأمون - علیه اللعنه - با سنّی ها آن بحث های عجیب را داشتند؛ در آن جلسه که مأمون از تمام ارباب ادیان دعوت کرد، امام هشتم با همه این ها بحث و جدل داشتند، چرا؟!

اگر همه این ها بر حق بودند ما به پیغمبرصلی الله علیه وآله اعتراض داشتیم، به أئمّه علیهم السلام اعتراض داشتیم، آقا این ها هر کدام راه حق را می روند، چه

۱- نحل / ۱۲۵.

کار با این ها دارید؟! بگذارید بروند، چرا بحث می کنید؟! چرا مناظره می کنید؟!

این بزرگواران می خواستند حق را اثبات کنند و نسبت به باطل بی تفاوت نباشند؛ اگر باطل نبود که این ها بحث نمی کردند، می خواستند با باطل مبارزه کنند و از حریم اسلام و تشیّع حمایت کنند و کردند. دست آخر هم خدا وعده می دهد:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ»(۱)

آن دینی که خدا از آن راضی است، دین اسلام است؛

«وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دینًا»(۲)

آن دینی که باید جهانی بشود و همه مردم باید زیر لوای آن دین قرار بگیرند دین اسلام است. اگر حق نبود یا اسلام حق بود و دیگر ادیان هم حق بودند، دین معنی نداشت، «لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ» معنی نداشت.

۱- نور / ۵۵ : خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین گرداند، همچنان کسانی را که پیش از آنان بودند نیز جانشین [پیشینیان گرداند، و علاوه بر خلافت دین پسندیده آنان را تسلّط و تمکین عطا فرماید.

۲- مائده / ۳.

پس به این نتیجه می رسیم که بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله یک دین بر حق بیشتر نیست و تمام ادیان، تمام نحله ها، تمام ملل باطلند و فقط اسلام حق است و بس. کسی مجاز نیست به غیر از دین اسلام دینی داشته باشد.

پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمود: ملّت اسلام هم هفتاد و سه فرقه می شوند، فقط یک فرقه حقّند؛ آن را هم به اتّفاق عامّه و خاصّه می فرماید:

«الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الحَقِّ یَدُور حَیْثُما دار».(۱)

کفر ستیزی

بنابر این اسلام با غیر مسلمین سر جنگ دارد. کافی است شما سوره برائت را بخوانید؛ این سوره «بسم اللّه» ندارد. از همان اوّلش روشن است، اعلام جنگ است با مشرکین، اعلام جنگ است با اهل کتاب و موضع گیری های خیلی سختی دارد:

«وَ قاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً کَما یُقاتِلُونَکُمْ کَافَّةً».(۲)

با مشرکین بجنگید.

«فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ».(۳)

۱- خصال، شیخ صدوق ج ۲ ص ۵۵۹

۲- توبه / ۳۶.

۳- توبه / ۵.

هر جا پیدایشان کردید آن ها را به قتل برسانید.

«إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ».(۱)

مشرکین انسان های پلیدی هستند.

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً»(۲)

بروید با آن کفّاری که در کنار شما هستند بجنگید و این ها خشونت را در سیما و چهره شما باید مشاهده کنند.

«قاتِلُوا الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لا يَدينُونَ دينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ».(۳)

آن هایی که به دین حق ایمان ندارند چه کسانی هستند؟ «مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ» یهودی ها هستند؛ مسیحی ها هستند؛ زرتشتی ها هستند.

با این ها نمی توانیم کنار بیاییم، اسلام کفر ستیزی دارد. با مشرک

۱- توبه / ۲۸.

۲- توبه / ۱۲۳.

۳- توبه / ۲۹ :با اهل کتابی که به خداوند و روز قیامت ایمان نیاورده و آن چه را خدا و رسولش حرام داشته، حرام نمی دانند و به دین حق (اسلام) نمی گروند، کارزار کنید تا به دست خویش و با ذلّت خاکسارانه جزیه بپردازند.

اعلام جنگ می دهد، با اهل کتاب اعلام جنگ می دهد. این ها را «نَجَس»(۱) توصیف می کند.

با منافقین اعلام جنگ می کند، همان هایی که تظاهر به اسلام می کنند:

«وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْإیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ».(۲)

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفَّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ».(۳)

این ها را بایـد چطور توجیه کرد؟! ما می توانیم بگوییم همه این ها درست می گوینـد. هر کسـی هر راه کجی می رود کارش نداشته باشید، بگذارید برود! این با قرآن سازش ندارد.

در بین مسلمین آنهایی که پیرو اهل بیت علیهم السلام نیستند چه؟!

حدیث از امام باقرعلیه السلام است فرمودند:

«لَیْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَ لا صَوابَ وَ لا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ یَقْضی بِقَضاءٍ الّا مَا خَرَجَ عَنَّا أَهْلَ البَیْتِ».(۴)

۱- توبه / ۲۸.

۲- حجرات / ۱۴: هرگز ایمان به قلب های شما وارد نشده است.

۳- توبه / ۷۳: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن و با آنان درشتی کن که سـرا و سـرانجامشان جهنّم است و بد سرانجامی است.

۴- کافی / محدّث کلینی ج ۱ ص ۳۹۹ باب أنه لیس شی ء من الحق فی ید الناس ح ۱.

خیلی کلام عجیبی است! حضرت می فرماید:

حق و صواب پیش احدی نیست و هیچ کس نمی تواند قضا و حکمِ بجا بکند غیر از ما اهل بیت.

ما اگر هفتاد و سه فرقه را می بینیم نمی توانیم غیر از راهی که اهل بیت علیهم السلام رفتند برویم، یادگار پیغمبرند؛ مبیّن قرآنند.

امام باقرعلیه السلام فرمود:

«کُلُّ ما لَمْ یَخْرُجْ مِنْ هذا البَیْتِ فَهُوَ باطِلٌ».(۱)

هر چه که از غیر این بیت (یعنی از غیر اهل بیت پیغمبرصلی الله علیه وآله) صادر می شود، باطل است.

آب صاف و پاک را امام باقرعلیه السلام روی دست ما ریخته اند.

استدلالات بی بنیان

پس اگر کسی مدّعی بود که هر کس هر راهی را رفته است اشکالی ندارد، این بر خلاف قرآن است، بر خلاف سیره پیغمبرصلی الله علیه وآله و أئمّه هدی علیهم السلام است. آن ها جنگ داشتند؛ جنگ فرهنگی داشتند؛ حتّی مبارزات نظامی داشتند و در آینده هم دارند؛ عقیده ما این است حضرت مهدی - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - که تشریف می آورند، با

۱- بحار الأنوار، علّامه مجلسی ج ۲ ص ۹۴ باب ۱۴ ح ۳۲.

قدرت نظامی با تمام ارباب ادیان درگیری دارند.

حالا ما اجازه بدهیم و بگوییم: هر کس، هر راهی را که می خواهد برود، برود. کارش نداشته باشیم، یهودی، یهودی باشد؛ مسیحی، مسیحی باشد؛ سنّی، سنّی باشد؛ آتش پرست هم آتش پرست باشد؛ بت پرست ها را هم بگذارند به حال خودشان باشند.

من تعجّب می کنم! این آقایانی که جزوه صراط های مستقیم را تدوین کرده اند، یک جمله دارند که با هیچ عقلی سازگار نیست، گر چه معتقد به قضاوت عقل نیستند، ولی با هیچ مذهبی هم سازش ندارد و درست نقطه مقابل قرآن است.

این آقایان در این جزوه با کمال صراحت می گویند اصحاب هر فرقه یعنی: بت پرست، مسیحی، یهودی، صبّی، زرتشتی و تمام این کسانی که از این اسم های اخیر دارند (مارکسیسم، ماتریالیسم) هر که هست، مجازند که همچنان بر طریقه خود بمانند.(۱)

ما از این آقایان سؤال می کنیم، شما که حکم دادید این ها مجازند، بر چه مبنایی حکم کردید؟! امام هستید؟! پیغمبرید؟! و یا مرجع تقلید؟!

شما خودتان در همین جزوه، دو بار اعتراف کرده اید که در مشرب

۱- مجله کیان، شماره ۳۶، صفحه ۱۲.

شما حرف احدی برای دیگران حجّت نیست. پس شما چه حقّی دارید برای دیگران تعیین تکلیف کنید؟! وقتی که خود شما اقرار دارید که حرف احدی برای دیگران حجّت نیست، چرا حرف می زنید؟! چه حقّی دارید بگویید که هر فرقه مجازند. این جواز را شما روی چه مبنائی اعلام کردید؟! موضع خودتان را مشخّص کنید!

شما خودتان همه را رد کردید؛ می گویید: نه تشیّع، نه تسنّن، نه فقه جعفری، نه فقه مالکی، نه فقه حنفی، نه، نه، نه، هیچ کدام حق نیست.

اگر می گویید که همه حقّند، که خود شما رد کردید، اگر می گویید که همه باطلند، این چه فتوایی است شما دادید که مجازند اصحاب هر فرقه همچنان بر طریقه خود بمانند. یعنی شما اجازه فرموده اید که هر کسی در باطل خویش بماند و ادامه به راه باطل بدهد. آیا این با منطق ادیان سازش دارد؟! اگر می گویید بعضی حقّند و بعضی باطل، این را خودتان قبول ندارید. و بر فرضی که بعضی حق باشند و بعضی باطل، وجه تمایز بین حق و باطل چیست؟!

از این شهر به آن شهر، از این مملکت به آن مملکت می روید، اعلام موجودیّت می کنید، اظهار نظر می کنید. کار شما طبق عقیده خودتان یک کار لغوی است. کسی که حرفش برای احدی حجّت نیست، لغو نیست که این گوشه و آن گوشه سخنرانی بکند و خط

فکری به جوان هابدهد؟!

آن وقت برای این که مقداری این عقیده را ترمیم کرده باشند، استدلالی دارند، استدلالشان این است که این افکار و عقائدی که هست آلوده شده به افکار بشری است. بله، ما هم این عقیده را داریم، گفتیم: اگر به عنوان مثال رفتید در یک روستا و مردم این روستا از یک قنات استفاده می کنند، این قنات از این خانه به خانه دیگر می رود، از این باغ در آن باغ، از اوّل روستا در این خانه ها می گردد تا آخر از روستا برود، برسد به آن جا که زمین های زراعتی را اشراب بکند، آن کسی که بخواهد، یک آب گوارای زلال بخورد، کجا باید برود؟!

این آقایان می گویند: در مذاهب و ادیان، افکار بشری رخنه کرده است و دیگر قداست ندارد، ما هم همین را می گوییم، ولی ما خوشبختانه سرچشمه داریم؛ از قرآن استفاده می کنیم، از احادیث اهل بیت علیهم السلام که دست نخورده است استفاده می کنیم.

آن ها که می روند در کشورهای غربی از فلاسفه غربی مثل «هیک» استفاده می کنند، افکارشان با دست بشری آلوده شده است. آن هایی که سراغ مولوی و ابن عربی می روند، سراغ هر کسی می روند غیر از اهل بیت علیهم السلام، آن ها هستند که از آب های دست خورده استفاده می کنند.

می گوییم: آقای نویسنده محترم! سراغ علی علیه السلام بروید، سراغ

نهج البلاغه بروید، به طرف قرآن بروید که آب را از سرچشمه بردارید. دکتر «هیک» که نمی تواند آن طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام اسلام را شناخته است بشناسد!

خودتان سر نخ ها را نشان دادید که از چه کسانی اقتباس کرده اید، گفتار چه کسانی برایتان حجّت بوده است، سرمشق زندگی شما چه کسانی بوده اند. هیچ کدام این ها عصمت نداشته اند، هیچ کدام قداستی که بشود به افکارشان صحّه گذاشت، نداشته اند.

بنابر این، این مطلب برای ما هضم نمی شود، برای احدی هم هضم نمی شود که شما چه حقّی دارید فتوا بدهید که: هر فرقه مجازند همچنان بر طریقه خود باقی بمانند و پافشارند. مجازند یعنی چه؟! یعنی شما به بت پرست می گویید پرستش بت کن. پس سفره تبلیغات أنبیاءعلیهم السلام را باید در طول تاریخ برچینیم، بگوئیم: ابراهیم، بیهوده آمدی! جناب نوح، بیهوده آمدی! عیسی، بیهوده آمدی! موسی بیجا آمدی و رفتی در دربار فرعون معجزه نشان دادی.

این حرفی است صد در صد باطل و برای پیروان ادیان آسمانی غیر منطقی و غیر قابل قبول و منتهی الیه آن بی قیدی و در نهایت، آزادی مطلق است و آزادی مطلق با عبودیّت و رقیّت پروردگار هیچ سازشی ندارد. مملکت را به طرف آزادی به معنی بی بند و باری کشاندن با این افکار، زیبنده نیست.

ص:۱۳۲

دیگر آن که بعضی از دوستان آن طوری که بعد با هم صحبت کردیم و مطالبی را که از گذشتگان با استناد به اشعارشان عرض کردیم، باورشان نمی شود، یک افرادی در هزار سال پیش، در پانصد سال پیش بوده اند و همین حرف ها را زده اند، این یک ایده ایست از ایده های تصوّف، که مردم را به صلح مطلق دعوت می کند و در مقابل أدیان موضع گیری دارد.

«لا تَنْظُرْ إلی مَنْ قالَ وَ أنْظُرْ إلی ما قالَ»(۱)

شخصیّت گوینده نباید شما را تحت تأثیر قرار بدهد که بگویی: مگر می شود فلان فیلسوف، فلان عارف، فلان شخصیّت، این حرف ها را گفته باشد؟! حافظ این حرف ها را زده باشد؟! مگر می شود مولوی این مزخرفات را گفته باشد؟!

بیان نمودم که ابن عربی صاف و صریح می گوید:

«اوائل من با کسانی که همفکر خودم نبودند می جنگیدم، ولی از این به بعد بنایم بر این است که دیگر بیشه ای باشیم که همه نوع جانوری در آن زندگی می کند»(۲)

لذا است که این مطالب مجدداً باید مورد بحث و بررسی قرار بگیرد و ابعاد مختلف گفتار این روشنفکرانی که مردم را به آزادی های

ص:۱۳۳

۱- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، آمدی کلمه ۱۰۰۳۷.
۲- فصوص الحکم ص ۱۸۶ فص حکمه ایناسیه فی کلمه الیاسیه طبع تهران ۱۳۷۵ش.

مشئوم دعوت می کنند باز هم رسیدگی بشود ان شاء اللّه.

«و صلّی اللّه علی محمد و آله الطاهرین»

ص:۱۳۴

سند سازی و سند سوزی

اشاره

ص:۱۳۵

اشاره

بِسْمِ اللَّه الرَّحْمنِ الرَّحيمِ(۱)

الحَمْدُ للَّه رَبِّ العالَمينَ وَ الصلوهُ وَ السّلامُ عَلى سَيِّدنا أحْمَد وَ نبيِّنا أبى القاسِمِ مُحَمَّد، وَ اللَعنُ عَلى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ.

گفتار اوّل

خليفه اللَّه و خليفه الناس

اشاره

خلافت يا «خلافه عن اللَّه» است يا «خلافه عن الرسول» و يا «خلافه عن الناس».

در نزد ما اين سه نوع خلافت به دو نوع بر مى گردد، چون خلافت از پيغمبر همان، خلافت از خداست.

پيغمبر خليفه اللَّه است و بدون اذن خدا كسى را به جاى خود نصب نمى كند.آن خليفه بعد از پيغمبر كه «خليفه عن النبىّ» است آن

ص:۱۳۷

۱- متن سخنرانى مرحوم آيت اللَّه حاج سيد حسن فقيه امامى قدس سره به مناسبت عيد سعيد غدير خم ۱۴۳۰ ق.

هم در حقیقت «خلیفه اللَّه» است.

پس ما دو نوع خلافت داریم: «خلافه عن اللَّه» و «خلافه عن الناس».

سه فرق بین این ها وجود دارد:

تفاوت اوّل

فرق اوّلش این است که خلافه عن اللَّه توأم با قداست است. یعنی مشروط به قداست است.

به این دلیل در قرآن کریم خلافه عن اللَّه و خلافه عن رسول اللَّه را با عدم فساد توأم کرده است؛ مثلًا آن جایی که خدا می فرماید:

«إنّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلیفَهً»(۱)

ملائکه چه گفتند؟ آن چیزی که در ذهن ملائکه بود، این بود که خلافه عن اللَّه نمی تواند توأم با فساد باشد لذا اعتراض کردند و گفتند:

«أ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ».(۲)

خداوند در جواب این ها چیزی گفت که قانع شدند. فرمود: «إنّی أعْلَمُ ما لاتَعْلَمُونَ».(۳)

۱- بقره / ۳۰.

۲- بقره / ۳۰.

۳- بقره / ۳۰.

من می دانم چه کسی را می خواهم خلیفه قرار بدهم، شما نمی دانید، چون نمی دانید، اعتراض می کنید؛ حق هم دارید. ولی من که نمی آیم هر کس را به عنوان خلیفه انتخاب کنم.

آن وقت خداوند اسماء را به آدم یاد داد و دستور داد که آن اسماء را برای ملائکه بگو تا آرام بگیرند. آدم اسماء ائمه علیهم السلام را برای ملائکه گفت و آن ها را قانع کرد.(۱)

پس می بینیم در آن جا که بنا است خدا خلیفه تعیین کند، ملائکه مسأله فساد را مطرح کردند که نکند آن خلیفه فاسد باشد، و گفتند: ما این انسان را می شناسیم، این ها فاسد هستند و خلیفه نمی تواند فاسد باشد. خدا جواب می دهد که من می دانم چه کسی را انتخاب کنم که فاسد نباشد.

یا در رابطه با هارون که حضرت موسی علیه السلام به هارون گفت:

«اخْلُفْنی فی قَوْمی وَ أَصْلِحْ وَ لاتَتَّبِعْ سَبیلَ الْمُفْسِدینَ».(۲)

فساد و خلافت با هم سازش ندارد، من تو را خلیفه کردم به شرط عدم الفساد.

پس ببینید آن جایی که مسأله خلافه اللّٰه یا خلافه عن النبیّ ذکر شده، قداست و عدم فساد مطرح است و این شرط در خلیفه اللّٰه

۱- بقره / ۳۰ الی ۳۳.

۲- اعراف / ۱۴۲.

است. ولی در خلافه عن الناس این مسأله مطرح نیست.

این هایی که می گویند مردم باید رأی بدهند؛ قداست را در نظر نمی گیرند. می گویند: ما خودمان جمع می شویم رأی می دهیم، مردم هر کسی را انتخاب کردند همان خلیفه باشد.

تفاوت دوّم

امّا فرق دوّم این است که خلیفه الرسول تا وقتی که دین آن پیغمبر بر قرار باشد، دوام دارد.

بنابر این تا دین موسی علیه السلام برقرار است خلافت از موسی علیه السلام هم دوام دارد. دین حضرت موسی علیه السلام مدّت و اجل معیّن داشت. «لِکُلِّ أُمَّهٍ أَجَلٌ»(۱) تا آن اجل باقی است، خلافت هم اثرش باقی است. آن مدّت که تمام شد، دیگر خلافت هم منتفی است.

دین خدا وقتی موقّت باشد، پیغمبرش هم موقّت است، خلیفه اش هم موقّت است. ولی اگر دین دوام داشت، پیغمبر هم دوام دارد، خلافتش هم دوام دارد.

اگر گفتیم اسلام دینی است که تا قیامت برقرار است، سنّت پیغمبرصلی الله علیه وآله هم تا قیامت برقرار است. خلافه عن الرّسول هم تا

۱- اعراف / ۳۴.

قیامت برقرار است و ثُبات و دوام دارد. ولی در آن جایی که خلافه عن الناس باشد آن جا دوام ندارد.

مثلًا فرض کنید یک انتخاباتی شروع می شود، مردم قرار است رأی بریزند و یکی از کاندیدها را انتخاب کنند. این انتخاب چهار سال اعتبار دارد، بعد از چهار سال آن کسانی که نماینده مردم بودند برکنار می شوند و دیگر برای آن ها بقاء و ثُباتی نیست.

مرحوم امام قدس سره یک جمله ای فرمودند راجع به مسأله مشروطیّت، گفتند: خیلی خوب، در دوران مشروطه یک عدّه ای جمع شدند و یک گروهی را انتخاب کردند و قوانینی هم جعل کردند، ولی آن مردمی که در آن زمان بودند، برای خودشان نماینده انتخاب کردند، برای ما که حق نداشتند نماینده انتخاب کنند...

بنابر این آن نماینده ها، تا زمانی نماینده بودند که آن مردم حیات داشتند. مردمی که آن وقت در قید حیات بودند بر ما ولایت نداشتند، ما برای خودمان یک شخصیّت تازه ای هستیم. آن ها رأی دادند به ما چه مربوط؟!

بنابر این آراء مردم آن زمان برای ما سندیّت ندارد، ما برای خودمان مستقل هستیم. ما هم باید بنشینیم برای خودمان افرادی را انتخاب کنیم. آن ها نمی توانستند برای ما تصمیم بگیرند.

خلافت مردمی ثُبات ندارد ولی خلافه اللّه یا خلافه عن النبیّ ثُبات دارد.

تفاوت سوّم

فرق سوّمی که بین خلافه عن اللّه و عن الناس است این که خلافت ناس قابل عزل است و خلافه اللّه قابل عزل نیست. مثلًا مردم آمدنـد با عثمان بیعت کردنـد، چندی که گذشت خود این مردم عثمان را عزل کردند، بنابر این همین طور که نصـبش با مردم است عزلش هم با مردم است و قابل عزل است.

یکی از آقایـان بحث خیلی جـالبی کرده با شخصـی از اهل سنّت. خـدا رحمتش کنـد، مرد ملّایی بود به نام شـیخ الاسـلام، در اصفهان زندگی می کرد و من هم ایشان را دیده بودم. خیلی آدم زرنگ و خوش درک و فهمی بود.

گفت: در مسجدالحرام نشسته بودیم، یکی از این سنّی ها آمد برای بحث کردن از من پرسید: شما مذهبتان چیست؟

من نگفتم شیعه هستم و نگفتم سنّی هستم، گفتم: عقایدم را می گویم شما خودتان تشخیص بدهید.

گفتم: «أشْهَدُ أنْ لا الهَ اِلّا اللّه وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ وَ أشْهَدُ أنَّ مُحَمَّدًا

عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أشْهَدُ أنَّ أبابَكرٍ وَ عُمَرَ وَ عَليًّا خُلَفاءُ اللّه».

مدّتی نگاه کرد، گفت: اگر بگوید من سنّی هستم چرا عثمان را رها کردم؟ اگر بخواهد بگوید شیعه هستم، چرا خلفاء را اسم بردم؟ تعجّب کرد!

از من سؤال کرد که پس عثمان چه شد؟ گفتم: «النَّاسُ عَزَلُوهُ» مردم عزلش کردند، دیگر من او را به خلیفه بودن قبول ندارم.

گفت: «ما للنّاسِ وَ لِلْعَزْلِ؟» مردم چه حقّی دارند عزل کنند؟ بلافاصله گفتم: «ما للنَّاسِ وَ للنَّصْبِ؟!» چه طور شد که مردم اختیار ندارند عزل کنند امّا اختیار دارند نصب کنند؟!

یعنی اگر مردم بتوانند عزل کنند، بر نصب هم قادرند. تو که اجازه نمی دهی که مردم عزل کنند پس اجازه هم نداری بگویی مردم نصب کنند، خیلی ناراحت شد و سکوت کرد.

بنابر این آن نصب مردمی، با خود مردم و آراء مردم هم عزل می شود.

مردم دوازده میلیون رأی به ریاست جمهوری بنی صدر دادند و همین مردم هم عزلش کردند.

امّا سابقه ندارد و سراغ نداریم که یک کسی خلیفه اللّه یا خلیفه النبیّ باشد و عزل شده باشد.

ص:۱۴۳

نتیجه گیری

مطلبی که می خواستم بیان کنم این است که، خلفایی که برای پیامبر می شمارند به اعتراف خودشان خلفاء عن الناس هستند و اگر چنانچه مردم حق دارند خلیفه تعیین کنند آن خلفائی که در آن زمان انتخاب کردند، هیچ ارتباطی با ما ندارد!

شما می گویید خلیفه الناس بودند! کدام ناس؟ اگر ما را می گویید که ما کسی را انتخاب نکردیم، و اگر آن ها را می گویید، آن خلیفه برای خودشان حجّت است. آن ها حق ندارند که از جانب ما بیایند رأی بدهند و با آراء خودشان خلیفه انتخاب کنند.

بسیار مطلب مهمّی است که اگر خلافت در آن زمان مردمی بود به درد امروز نمی خورد؛ چون آن مردم رفتند و آراء خودشان را هم همراه خود بردند، باید یک فکری برای ما بکنید.

ص:۱۴۴

گفتار دوّم

اسباب استیلای باطل

اشاره

حالا می خواهیم بدانیم علّت این که مردم خلیفه اللّه و خلیفه النبی را رها کردند و خلافه الناس را مطرح نمودند چه بود؟

همیشه در طول تاریخ حقّ و باطل با هم درگیر بوده اند، از زمان هابیل و قابیل این اختلافات بین حقّ و باطل بوده و هنوز هم ادامه دارد معلوم هم نیست تا چه موقع ادامه داشته باشد.

آن کسانی که مدافع باطل هستند، باید چهار کار انجام بدهند تا بتوانند مطرح شوند. دو مورد از آن ها در مورد خود باطل و دو مورد دیگر در رابطه با رقیبش است، اثباتًا و نفیًا. این چهار کار خلاصه می شود در دو عنوان: یکی «سند سازی» و دیگری «سند سوزی».

توضیح مطلب:

اوّل: دلائلی برای مشروعیّت خود بیاورد.

دوّم: دلائلی را برای عدم لیاقت طرفش ارائه کند و اثبات کند که

طرف لیاقت ندارد. این ها را «سند سازی» می گویند.

دیگر هم «سند سوزی» است یعنی:

اولًا: دلائل صحیح طرف حق را خنثی کند.

ثانیًا: نقاط ضعف خودش را هم از بین ببرد.

توضیحاتش را از قرآن برایتان اجمالًا بیان می کنم.

۱. سند سازی برای خود

مثلًا نمرود می خواهد حقّانیّت خودش را ثابت کند؛ و خود را جای خدا بگذارد.

موقعی که حضرت ابراهیم علیه السلام با او بحث می کنند. نمرود می گوید: ربِّ تو کیست؟ حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید: «رَبِّیَ الَّذی یُحْیی وَ یُمیتُ».(۱)

او می خواهد یک سند ارائه کند که من هم این کار را می کنم، اگر زنده کردن و میراندن دلیل بر خدایی است من هم خدا هستم. چه طور؟ دو زندانی را می آورد یکی از آن ها را آزاد می کند یکی از آن ها را هم محکوم به اعدام می کند. می گوید: دیدید من هم آن را که آزاد کردم زنده اش کردم و آن کسی را که کشتم، میراندم. پس: «أنا

۱- بقره / ۲۵۸.

أَحْيی وَ أَمیتُ».(۱)

نمرود برای خدایی خودش سند می آورد به همان سندی که حضرت ابراهیم علیه السلام برای خداوندی خدا ارائه می کند؛ این سند سازی برای جا انداختن و اثبات حقّانیّت خودش است.

۲. سند سازی علیه حق

بعضی وقت ها باید که سند سازی بکند برای این که رقیبش باطل است. پرونده درست بکند تا رقیبِ خود را محکوم کند.

مثلاًـ در قرآن داریم که فرعون ادّعای خدایی می کرد، حضرت موسی علیه السلام می خواست او را نفی کند، این مبارزه شروع شد. حالا فرعون باید سند ارائه کند برای این که حضرت موسی علیه السلام لیاقت پیغمبری ندارد.

سند می خواهد صادر کند چه می گوید؟ می گوید:

«إِنَّ هذا لَساحِرٌ عَلیمٌ ؛ یُریدُ أَنْ یُخْرِجَکُمْ مِنْ أَرْضِکُمْ بِسِحْرِهِ»(۲)

پرونده سازی می کند می گوید: اولًا حضرت موسی علیه السلام ساحر

۱- بقره / ۲۵۸.

۲- شعراء / ۳۴ و ۳۵.

است. ثانیًا می خواهد به وسیله سحرش شما را از وطنتان آواره کند.

این دو نقطه ضعف را برای حضرت موسی علیه السلام پرونده سازی کرد.

۳. سند سوزی از حق

اهل باطل سند سوزی هم باید داشته باشند، سند سوزی یعنی چه؟ یعنی آن دلیلی که حق اقامه می کند را باطل کند که آن رقیب نتواند استناد به این سند داشته باشد؛

از قرآن مثال می زنم: سندِ نبوّت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله اعجاز قرآن بود.

این معجزه در دست پیغمبرصلی الله علیه وآله است و باید با آن حقّانیّت خودشان را اثبات کنند، آن وقت باطل باید این سند را از دست پیغمبرصلی الله علیه وآله خارج کند تا حضرت برای حقّانیّت خودشان به قرآن استناد نکنند.

باطل به توسّط ولید بن مغیره آمد و این سند را سوزاند، چگونه؟

«إِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ ؛ فقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ ؛ ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ ؛ ثمَّ نَظَرَ ؛ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ؛ ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَکْبَرَ ؛ فَقالَ إِنْ هذا إِلّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ ؛ إِنْ هذا إِلّا قَوْلُ الْبَشَرِ».(۱)

۱- مدّثّر / ۱۸ الی ۲۴: چرا که او (ولید بن مغیره) اندیشید و رفتار بدی نمود؛ پس مرگ بر او باد چگونه رفتار غلطی نمود؛ باز مرگ بر او باد که چه فکر خطائی نمود؛ سپس باز اندیشه کرد؛ آنگاه روی در هم کشید و ترشرویی کرد؛ سپس روی برتافت و گردن کشید؛ و گفت این جز جادویی اثر گذار نیست؛ این آیات از گفتار آدمی نیست.

یعنی این قرآنی که سند حقّانیّت پیغمبرصلی الله علیه وآله است، از جانب خدا نیست، سحر است، مؤثّر هم هست و تحوّل ایجاد می کند و نیست مگر کلام آدمی؛ این یک نوع سند سوزی است. یعنی آمده این سندی که دست پیغمبرصلی الله علیه وآله بوده را انگ زده تا آن را باطل کند و پیغمبرصلی الله علیه وآله را خلع سلاح کند.

۴. سند سوزی از خود

دیگر آن که طرفداران باطل باید آثار جرمشان را محو کنند.

مثلًا هابیل و قابیل؛ هابیل حق است و قابیل باطل. این باطل می آید آن حق را می کُشد. این یک سند جرم است بعد می خواهد این سند را محو کند با راهنمایی کلاغ زمین را می کَنَد و جسد برادرش را زیر خاک محو می کند.(۱)

جعل اسناد عامّه

اشاره

این مقدمه را دانستید، شواهدش را هم از آیات قرآن بیان کردیم.

ص:۱۴۹

۱- مائده / ۳۰ و ۳۱: «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أخیهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرینَ ؛ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرابًا یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُواری سَوْأَهَ أخیهِ قالَ یا وَیْلَتی أ عَجَزْتُ أنْ أکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَهَ أخی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمینَ».

حالا به نقطه اصلی می رسیم، اختلاف ما با اهل تسنن سَرِ چیست؟

ما می گوییم خلیفه بعد از پیغمبرصلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین علیه السلام است بعضی ها در مقابلش می گویند: ابوبکر خلیفه است. حالا مدافعین از ابوبکر باید چهار سند تهیّه کنند؛ دو سند بسازند و دو سند بسوزانند.

۱. سند سازی برای خلافت

اوّل می آیند سند سازی می کنند برای مشروعیّت خودشان. ما شیعه می گوییم خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را معرفی کردند، بسیار خوب حالا آن ها چه سندی دارند بر این که ابوبکر خلیفه است؟

باید سند سازی کنند، از طرف خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله که سند ندارند، یعنی هیچ جا نیست که ابوبکر را خدا یا رسول خداصلی الله علیه وآله خلیفه کرده باشند. پس یک سند باید جای خدا و پیغمبرصلی الله علیه وآله بگذارند و مشروعیّت خودشان را اثبات کنند. چه کار کردند؟

گفتند «شوری و «آراء مردم» و حال آن که هیچ سندی برای حجیّت چنین انتخابی ندارند. چرا که دعوای این ها با دلیلشان سازگار نیست. هر کجا دیدیم که دلیل با مدّعی سازش ندارد، باید آن دلیل را کنار بگذاریم.

این ها ادّعا می کنند ابوبکر خلیفه اللّه است و حال آن که نه خدا او را خلیفه کرده و نه پیغمبرصلی الله علیه وآله، پس چیست؟ خلیفه الناس است. و خلیفه الناس بر فرض این که حجّت باشد، تنها برای مردم زمان خودشان است. ارتباطی با ما ندارد.

ما هم ناس هستیم امّا نه آن ناسی که رأی داده باشیم و آن مردمی که رأی دادند فقط برای خودشان است.

پس این جا یک سند درست کردند برای اثبات حقّانیّت ابوبکر که این سند قابل قبول نیست، به خاطر این که با مدّعا سازش ندارد و خلیفه الناس برای ما حجّت نیست.

سند سازی در ابعاد دیگر هم مطرح بود لکن غرض ما بیان یک مورد بود.

۲. سند سازی برای لیاقت

یک سند سازی دیگر باید بکنند برای عدم قابلیّت حضرت علی علیه السلام تا بتوانند خودشان را به جای حضرت علی علیه السلام بگذارند، سندشان چه بود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ نقطه ضعفی نداشت که این ها بخواهند به آن استناد کنند، گفتند: علی علیه السلام جوان است و چون جوان است،

لیاقت برای خلافت ندارد.

این بحث جوانی نشأت گرفته از کجاست؟ همان افکار جاهلی که می گفتند اگر کسی از چهل سال سنّش کمتر باشد، نمی تواند هیچ پستی را اشغال کند، سند برای کنار زدن امام علی علیه السلام جوانی اش بود. آیا این قابل قبول است؟!

ما می بینیم در قرآن کریم بنی اسرائیل آمدند پیش پیغمبرشان و گفتند: «ابْعَثْ لَنا مَلِکًا»(۱)

یک پادشاه می خواهیم، از خدا بخواه که یک پادشاه برای ما معیّن کند. خداوند طالوت را انتخاب کرد که جوان ترین افراد بنی اسرائیل بود. حتّی آن ها هم نگفتند این جوان است و به درد نمی خورد.

از نظر اسلامی هیچ سندی برای این که جوانی مانع از حکومت باشد نداریم، پس این سند هم باطل است.

۳. سند سوزی از فدک

و امّا سند سوزی هایی که در رابطه با کار امیرالمؤمنین علیه السلام و خاندان پیغمبرعلیهم السلام انجام شد:

فدک را غصب کردند، فاطمه زهراعلیها السلام قباله فدک را پیش ابوبکر

۱- بقره / ۲۴۶.

آوردند و ابوبکر اجبارًا امضاء کرد که فدک را به فاطمه زهراعلیها السلام برگرداند. در راه که بر می گشتند، عمر پرسید: به چه دلیل شما مالک هستید؟ قباله را نشان دادند، قباله را گرفت پاره کرد. یک دفعه طولی پاره کرد بعد سند را روی هم گذاشت یک مرتبه دیگر هم عرضی پاره کرد. یعنی قباله را چهار قسمت کرد.

فاطمه زهراعلیها السلام فرمودند: خدا شکمت را پاره کند که قباله من را پاره کردی.(۱) دعای حضرت هم مستجاب شد و ابولؤلؤ شکم عمر را با خنجر یک مرتبه طولی و یک مرتبه عرضی پاره کرد، عین همان کیفیّتی که نامه فاطمه زهراعلیها السلام را پاره کرده بود.

این اسمش چیست؟ «سند سوزی» است، سند را پاره کرد تا بتواند ابوبکر را به جای علی علیه السلام قرار بدهد. پس بنابر این، باید آن مدارکی که طرفِ مقابلِ باطل دارد را باطل کنند، بسوزانند تا بتوانند حقّانیّت خودشان را مطرح کنند.

۴. سند سوزی از خلفاء

مرحله چهارم سند سوزی است به این معنا که نقاط ضعف باطل را کتمان و محو کنند، که دیگر آثاری از آن نقاط ضعف باقی نماند.

۱- الغدیر، علّامه امینی ج ۷ ص ۱۹۴ ؛ سیره الحلبیه، حلبی ج ۳ ص ۴۸۸ (چاپ بیروت دارالمعرفه ۱۴۰۰ق).

و عجیب این است که به غیر از ما، خود این حضرات عامّه هم ناخواسته نقطه ضعف های زیادی از عمر گرفته اند، که جدای از بحث ما است.

امّا کلّاً سندهایی که برای جنایات خلفاء هست را از بین می برند تا کسی به آن ها استناد نکند.

حکمت این که گفتند خلافت به واسطه شوری است، این است که کسی نتواند اَنگِ غصب به این ها بزند.

بنابر این اگر کسی سؤال کرد، علّت این که آمدند به جای «انتصاب»، «انتخاب» را مطرح کردند چیست؟ باید گفت علاوه بر سند سازی برای خلافت ابوبکر، سند سوزی برای نقطه ضعف های خلفاء را هم مدّ نظر داشتند.

ص:۱۵۴

گفتار سوّم

شیوه باطل ادامه دارد

این مسأله «سند سازی» و «سند سوزی» هنوز هم ادامه دارد. الآن در حال حاضر هم کسانی که مدافع باطل هستند کارشان همین است. حالا سند سازی کجاست، سند سوزی کجا؟

ادامه سند سازی

آن ها این است که به خلفاء حق می دهند تا با آراء مردم سر کار بیایند و این بر خلاف ضرورت مذهب است. و تعجّب است که بعضی می توانند با قلم یا با زبان این خلاف ضرورت را ابراز کنند!

مسأله شوری

مثلًا یک نوع از سند سازی این گونه است که «بازرگان» در کتاب «ایدئولوژی و اسلام» مبنا را بر دموکراسی قرار می دهد و می گوید سیاست دنیا بر دموکراسی است، همیشه مردم باید رأی بدهند.

ص:۱۵۵

آن وقت می گوید: دین اسلام هم دموکراسی بوده، پس مردم باید رأی می دادند.

و همچنین شاگردش «شریعتی» و شاگردهای شاگردش که دیگران باشند...

می خواهند بین شیعه و سنّی اصلاح بدهند، می گویند علی علیه السلام امامت دارد و ابوبکر خلافت و مردم حق داشتند بر این که خلیفه تعیین کنند و تعیین کردند. خلافت ارتباطی با امامت ندارد.

این مطلب بر خلاف اجماع شیعه و بر خلاف تمام روایاتی است که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

ما تعجّب می کنیم از این حرف ها که یک آدم عاقل، چه طور فکر نمی کند که این حرف باطل است!

الف. چرا باطل است؟ برای این که فاطمه زهراعلیها السلام تا زمان حیاتشان با این ها بیعت نکردند؟! ایشان معصومه بودند، می شود بگوییم فاطمه زهراعلیها السلام بر خلاف شرع عمل کرده است؟!

موقعی هم که می خواستند از دنیا بروند اعلام نارضایتی کردند، صحیح بخاری می گوید: فاطمه زهراعلیها السلام از دنیا رفت در حالی که بر این ها غضب کرده بود.(۱)

۱- الف. صحیح بخاری ج ۵ ص ۸۲ باب غزوه خیبر. ب. صحیح بخاری ج ۴ ص ۴۲ باب دعاء النبی. ج. صحیح بخاری ج ۸ ص ۳ کتاب الفرائض.

چه طور می شود مردم بیایند رأی بدهند، یک خلیفه را انتخاب کنند، مشروع هم باشد و فاطمه زهراعلیها السلام مشروعیّت او را قبول نکنند؟! این مطلب را چه طور می شود تصوّر کرد؟! نه شیعه این حرف را می تواند بزند، نه سنّی.

اگر مشروعیّت داشت اوّل کسی که با ابوبکر بیعت می کرد، فاطمه زهراعلیها السلام بودند، معصومه است، کسی است که أحدی نمی تواند نقطه ضعفی از او داشته باشد. چه طور این شوری و این انتخاب مشروعیّت داشت و فاطمه زهراعلیها السلام زیر بار نرفت؟! این سؤال بی پاسخ است.

ب. جواب دوّم این است که ائمّه ای که با خلفای بنی امیّه و بنی عباس معاصر بودند، اختلافشان برای چه بود؟ برای امامت بود؟! آن ها که خودشان نمی گفتند ما امام هستیم و امامت هم چیزی نیست که آن ها بتوانند ادّعا بکنند. پس دعوایشان برای امامت و امر دینی بود یا سرِ ریاست و خلافت؟!

چرا حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام با هارون مشکل داشتند و چهارده سال زندان تحمّل کردند؟! این مبارزه برای چه بود؟! او

ص:۱۵۷

می دانست که مسأله، مسأله خلافت است و اهل بیت علیهم السلام مدّعی خلافتند و لو مردم به ایشان رأی نداده باشند. او می دانست این ها مدّعی هستند، زندانشان می کرد که مبادا یک وقتی ادّعا کنند.

اگر چنانچه مردم انتخابشان مشروعیّت داشت هرگز می آمدند موسی بن جعفرعلیهما السلام مخالفت نشان بدهند تا در زندان بیفتند؟!

ج. یا مسأله حضرت رضاعلیه السلام که مأمون به ایشان گفت ریاست حق شماست. می خواهم آن را به شما برگردانم. مأمون نمی دانست که مردم باید به حضرت رضاعلیه السلام رأی بدهند، تا حضرت رضاعلیه السلام خلیفه بشوند! این را نمی دانست؟! پس این که می گوید حق شماست با این که مردم رأی ندادند، این یعنی چه؟!

به علاوه مأمون گفت: من آن را به شما واگذار می کنم. حضرت فرمودند: این حق توست یا حق تو نیست؟ اگر خلافت حق تو نیست، چرا می خواهی واگذار کنی؟ و اگر حق من است پس چرا تو آن را غصب کرده ای؟

د. الآن خود امام زمان - عجل اللّه تعالی فرجه الشریف - چرا مخفی هستند؟ خوب حتمًا فکر کرده اید، ایشان مدّعی خلافت انتصابی هستند. منتهی اگر ظهور کنند و بخواهند خلافتی که حقّشان است را قبضه کنند آن وقت ببینید که دنیا با ایشان چه خواهد کرد! می گذارند ایشان زنده بمانند؟!

این آقایانی که به خودشان اجازه می دهند و می گویند مردم می توانند خلیفه تعیین کنند، امامت را نشناخته اند.

اگر بخواهیم امامت را بفهمیم باید سراغ زیارت جامعه برویم و ببینیم کسی که می خواهد امام بشود چه شرائط سنگینی باید داشته باشد. مردم حتّی نمی توانند آن خصوصیّات و صفات را درک کنند.

این کار، کار بشر نیست که بخواهد امتیازات یک کسی را پیدا کند که لایق امامت باشد. جز خدا کسی نمی تواند این کار را انجام بدهد و از میان میلیاردها نفر چهارده نفر را انتخاب نماید.

بنابر این معلوم می شود مسأله خلافت مردمی نیست، انتخابی نیست، انتصابی است.

ص:۱۵۹

ادامه سند سوزی

اشاره

اما سند سوزی که الآن طرفداران باطل می کنند این است، نگاه می کنند ببینند که استناد شیعه برای امامت ائمه علیهم السلام به چه دلائلی است، آن دلائل را خنثی کنند و بسوزانند.

۱. غدیر خم

آن حادثه ای که می توانست سند محکمی باشد برای حقّانیّت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلکه از قوی ترین و روشن ترین سندها بود مسأله غدیر خم است. اینجا دو راه وجود دارد:

یک راه این که اصلًا انکار کنند و بگویند حدیث غدیر خم صحّت ندارد.

این که امکان پذیر نیست! از صدر اسلام مسأله غدیر خم در السنه محدّثین و شعراء و... مطرح بوده.

خداوند «علّامه امینی قدس سره» را رحمت کند، این مرد خیلی زحمت کشید و تواتر حدیث غدیر را هم از زبان شعراء هر قرن و هم از طریق احادیث شیعه و اهل سنت اثبات کرد.

همه را در کتاب الغدیر جمع آوری کرده. این کتاب بیست جلد

ص:۱۶۰

بوده که یازده جلدش چاپ شده و بقیّه اش هنوز باقی مانده که امیدوارم چاپ بشود.

شرح حال مرحوم «میر حامد حسین قدس سره» را که حتمًا می دانید، مرد عجیبی بود. این قدر نوشت تا دست راستش خشک شد، آن قدر با دست چپش نوشت تا آن هم خشک شد و زمانی که هر دو دست از کار افتاد، کتاب را روی سینه می گذاشت و برای پسرش می خواند، او می نوشت.

ایشان یک بحث روی حدیث ثقلین و احادیث دیگر کرده که همگی از اسناد امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است. شاید در میان علماء شیعه کسی این قدر روی دلائل امامت کار نکرده باشد.

بنابر این از نظر سند هیچ مشکلی ندارد و قابل بحث نیست. و امّا راجع به دلالت حدیث غدیر:

آن هائی که می خواهند در دلالتش خدشه کنند، می گویند: کلمه «مَولی که پیغمبر در حدیث «مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا عَلیٌّ مَوْلاهُ»(1) فرموده به معنای «دوست» است. این طور سند سوزی کردند در روایتی که صراحت در ولایت دارد.

ص:۱۶۱

۱- احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۵۵ ؛ الغدیر، علّامه امینی ج ۱ ص ۸.

حالاـ ما این جا یک سری مباحث قرآنی، روایی و تاریخی داریم که روی هر کدام باید جداگانه بحث کنیم و این سند را تقویت کنیم و إن شاء اللّه جواب شبهاتی را که برای محو سند ساخته اند را بدهیم.

مظلوم ترین انسان ها علی علیه السلام است، مظلوم ترین سندها سند غدیر خم است.

حالا ما ادلّه ای داریم بر این که منظور پیامبرصلی الله علیه وآله مسأله دوستی نیست:

۱. آیا می شود پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله هفتاد هزار نفر را معطّل کنند و بگویند علی علیه السلام را دوست داشته باشید؟!

۲. قبل از این که مسأله غدیر خم پیش بیاید پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله در مراحل عدیده ای راجع به محبّت حضرت علی علیه السلام بحث کرده بودند و هیچ واهمه ای نداشتند.

موقعی که پیغمبرصلی الله علیه وآله آن جلسه خانوادگی را تشکیل دادند، چهل نفر را دعوت کردند و نبوّت خود را اعلام نمودند، تقریبًا همان اوائل بعثتشان بود که از جانب خدا اعلام شد:

«وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ»(۱)

در آن جلسه فرمودند هر کس اوّلین کسی باشد که به من ایمان

۱- شعراء / ۲۱۴.

بیاورد او خلیفه من است و هیچ کس غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد.

از آن جا شروع شد به معرّفی، اظهار محبّت و سفارش در حقّ امیرالمؤمنین که علی علیه السلام را دوست داشته باشید:

«مَنْ أحَبَّکَ فَقَدْ أحَبّنی»(۱)

از اوّل بعثت تا برسد به زمان شهادت رسول خداصلی الله علیه وآله بیست و سه سال طول کشید، چهار سال اوّل که بعثت بود و تبلیغ نشده بود، می ماند نوزده سال. پیغمبرصلی الله علیه وآله در طول تمام این نوزده سال از حضرت علی علیه السلام تجلیل می کردند و خوفی هم نداشتند. حال که در غدیر خم که بنا به اعلام است از مردم می ترسند که اگر امیرالمؤمنین علیه السلام را منصوب کنم چه خواهند کرد، زیرا آن وقتی که در اوّل بعثت اقوام را جمع کردند هنوز حاکمیّت پیغمبرصلی الله علیه وآله و سیطره حکومت اسلامی مطرح نشده بود. دشمن احتمال این که پیغمبرصلی الله علیه وآله به حکومت برسند را نمی داد و از سفارش در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام ترسی نداشت چون آن ها گمان می کردند حکومتی در کار نیست.

ولی روز غدیر خم که مسأله جدّی شد و فهمیدند که پیغمبرصلی الله علیه وآله در شرف ارتحال به سوی خداست و موقعیّت حسّاسی است، حالا

۱- بحارالانوار ج ۲۱ ص ۸۴ ح ۹ باب ۲۵.

علی علیه السلام به ریاست می رسد و زمام حکومت را در دست می گیرد، آن وقت احساس خطر کردند، قرآن می فرماید:

«وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ».(۱)

این خیلی حرف مهمّی است «خدا تو را از مردم حفظ می کند» یعنی ابلاغ کن نه به تو آسیبی می رسد و نه به علی علیه السلام.

اگر مسأله مولی به معنای محبّت بود قبل از عید غدیر پیغمبر بارها و بارها امیرالمؤمنین علیه السلام را معرفی می کردند و سفارش می نمودند که علی علیه السلام را دوست داشته باشید و نمی ترسیدند. چه حادثه ای است در غدیر خم که اگر ابلاغ کند مردم به او حمله می کنند و به او اعتراض می نمایند؟!

۳. دیگر آن که اگر من به شما که این جا حضور دارید بخواهم سفارش کنم فلانی را دوست داشته باشید، این دیگر تبریک ندارد این هایی که آمدند به امیرالمؤمنین علیه السلام تبریک گفتند پیدا بود یک مقامی به امیرالمؤمنین علیه السلام داده شده که تبریک می گفتند:

«بَخٍ بَخٍ لَکَ یا عَلی».(۲)

۴. قرائن زیادی است که پیغمبرصلی الله علیه وآله می خواستند حضرت

۱- مائده / ۶۷.

۲- کتاب سلیم، سلیم بن قیس ص ۸۲۹؛ بحارالانوار. علّامه مجلسی ج ۳۷ ص ۱۰۸ باب ۵۲ ح ۱؛ الغدیر، علّامه امینی ج ۱ ص ۱۱.

علی علیه السلام را به جای خودشان خلیفه قرار بدهند. یکی از شواهد دیگر این بود که پیغمبرصلی الله علیه وآله یک عمّامه به نام «سحاب» داشتند، در موقعی که می خواستند اِعمال ولایت بکنند این عمّامه را بر سر می گذاشتند. آن روز هم این عمّامه را روی سرشان گذاشتند و برای آن خطبه عجیب غدیر خم آمدند.

* * *

این ها قرائن و شواهدی است نشانگر این که امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر پیامبرصلی الله علیه وآله مولای به معنای «حاکم» است نه مولای به معنای «دوست» و قرائن زیاد دیگری هم هست، ولی آن هائی که طرفدار باطل هستند برای آن که رأی بیشتری از اهل سنّت بگیرند، گفتند: مولا معانی زیادی دارد و اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال. این که فرموده اند «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ» یعنی «مَنْ كُنْتُ مَحْبُوبَه».

با این ادلّه معلوم می شود موضوع، مسأله محبّت نیست ولی این طور این سند و دلیل را می سوزانند و از محتوا و معنا خالی می کنند تا امیرالمؤمنین علیه السلام از این آیه شریفه «بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ...»(1)و از آن بیان پیغمبر که «من کنت مولاه...» نتوانند استفاده کنند. این ظلمی است که به غدیر خم شده و این ظلم را اوّل سنّی ها کردند و بعد هم متسنّنین،

۱- مائده / ۶۷.

کسانی که می خواهند از اهل سنّت حمایت کنند این تحریف معنوی را مطرح کردند و این سند را سوزاندند.

عـالی ترین سـند ولایت، غـدیر خم است. امام صادق و حضـرت رضاعلیهما السـلام و دیگران تأکیـد داشـتند که این مراسم را احیاء کنند. مثلًا در هیچ جا امام رضاعلیه السلام اطعام و هدیه ندادند مگر در رابطه با مسأله غدیر خم.

اهل بیت علیهم السلام خیلی عظمت و اهمیّت برای غدیر خم قائل بودند و واقعًا هم همین طور است.

من تعجّب می کنم از کتاب هایی که در مورد غدیر نوشته شده، در هر کدامشان یک بعدی از مسأله غدیر را مطرح کرده اند.

یک حدیث کوچک و این قدر بحث؟! معلوم می شود که مطلب بسیار سنگین است.

۲. آیه تطهیر

یکی از سبب سوزی های شان این است ما استناد می کنیم به آیه شریفه تطهیر:

«إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ

تَطْهِيرًا»(۱)

این آیه در دست ما یک سند متقنی است، می گوییم در شأن اهل بیت علیهم السلام است. حالا این را چه طوری باید از دست مردم گرفت؟

سنّی ها می گویند: «اهل بیت» یعنی زن های پیغمبرصلی الله علیه وآله. ما شاهد داریم. اگر بخواهند این سند را از دست ما در بیاورند، باید شاهدش را خنثی کنند. شاهد چیست؟ شاهدش حدیث کساء است. حدیث کساء این آیه را با این پنج نفری که زیر عبا بودند تطبیق کرده.

هر کسی که می خواهد آن سندی که دست ماست را باطل کند حدیث کساء را انکار می کند. با این که جای انکار هم نیست. دو جلد کتاب یک جلد راجع به سند، یک جلد راجع به دلالت حدیث کساء چاپ شده است.

ببینید این حدیث متواتر را چه طور با کمال جرأت انکار می کنند، می گویند سندش کجاست؟! سندش را ببینید، ولی این ها بیمار هستند. «فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»(۲) انکار می کنند تا این قرینه و شاهدی که در دست ماست بر این که این آیه شریفه مربوط به اهل بیت علیهم السلام است را خنثی کنند، این می شود سند سوزی.

ص:۱۶۷

۱- احزاب / ۳۳.

۲- بقره / ۱۰.

۳. آیه ولایت

یکی از آیاتی که ما به آن استناد می کنیم آیه شریفه «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَ هُمْ راکِعُونَ»(۱)است که به دنبالش «وَلِیّ» را معرفی کرده است، آن کسی است که در رکوع به سائل انگشتر اعطا کرد.

اگر یک کسی آمد و خواست این سند را باطل کند و بسوزاند، می آید روی حدیث انگشتر بحث می کند، انگشتر را زیر سؤال می برند که ما نتوانیم به این آیه تمسّک کنیم و این سند را می خواهند از دست ما بگیرند، بسوزانند.این سند سوزی است.

و چیزهای دیگری که الآن مورد بحث است دانه دانه آن آیاتی که ما برایش سند داریم روی همه آن ها یک إنْ قُلْت می گذارند که ما نتوانیم به این آیات تمسّک بکنیم و حقّ خودمان را اثبات بکنیم.

۴. زیارت عاشوراء

برای نقطه ضعف هایی که مخالفین اهل بیت علیهم السلام داشتند سند هست، این سندها را باید بسوزانند که آثار ضلالت و گمراهی آن ها محو بشود. مدام می گویند زیارت عاشوراء نخوانید، چرا؟!

۱- مائده / ۵۵.

چون آن کسی که زیارت عاشوراء می خواند می بیند لعن در زیارت عاشوراء هست این شخص حسّاس می شود که چرا این ها را باید لعنشان کرد. «اللّهُمَّ اللعَنْ مُعاوِيَةَ و...».

باید این اثر محو بشود، این سند سوزی انجام بگیرد، برای این که ما سندی بر ضلالت آن ها نداشته باشیم و این سند در دست مردم نباشد.

۵. زیارت ناحیه مقدّسه

مثلًا می گویند زیارت ناحیه سند ندارد، چرا؟!

برای این که سند اثبات می کند که باید عزاداری کرد. این ها می خواهند بگویند عزاداری نکنید، اگر بپرسند سندش چیست؟! جواب می دهند که سندش زیارت ناحیه است. می گویند: ضعیف است. چرا ضعیف است؟! چون می خواهند اسناد مسأله عزادارای را مخدوش کنند.

۶. احراق بیت

طرفداران باطل قبلًا درب خانه فاطمه زهراعلیها السلام را آتش زدند و چون این یک سندی بود برای باطل کردن حکومت آن ها.

ص:۱۶۹

در این زمان، یکی آمد گفت: مسأله احراق بیت واقعیّت ندارد!

دیگری گفت: اصلاً خانه فاطمه زهراءعلیها السلام درب نداشته است که بخواهند بسوزانند.

من از این حرف احمقانه تعجّب می کنم. کـدام خانه ای است که درب نداشـته باشـد! در حدیث است: «وَ سَدَّ الابْوابَ الّا بابَه» پیغمبرصـلی الله علیه وآله درب خانه تمام اصحاب را به روی مسجد بستند مگر باب خانه امام علی علیه السلام. آن وقت این ها می گویند اصلاً درب نداشت! این حرف احمقانه را می زنند برای این که سند جنایات خلفاء را محو کنند.

توصیه و تحذیر

ببینیـد این چهـار مرحله که بایـد باشـد تا یک باطل بتوانـد به جای حق بنشـیند، الآن در حال اجرا است و اسـنادی که اهل بیت علیهم السلام به آن تمسّک می کردند، این ها آثارش محو می شود.

سند سازی برای دشمن و سند سوزی برای حق، الآن انجام می گیرد، چه باید کرد؟!

این بحث کلیـدی است که من سـر نخ هایش را دست شـما دادم، تحقیق و توسـعه بحث با خود شـماست و اگر بخواهیم آن را ادامه

ص:۱۷۰

بـدهیم یک کتاب برایش کم است ولی مجموعه ای است که بایـد إن شاء اللّه خودتان تحقیق بکنید و ریشه این انکارهایی که می شود، مثل این که حدیث ضعیف است و... را بیابید.

هر کس را دیدید یکی از ویژگی های شیعه را انکار کرد، بدانید هدفش یا سند سازی است و یا سند سوزی...

خدا ان شاء اللّه تشیّع را از گزند این حوادث مصون و محفوظ بدارد.

«و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطاهرین»

مرحوم آیه اللّه فقیه امامی قدس سره در رثای شاعران

اشاره

ص:۱۷۳

دو برادر دو آیت تقوا

(۱)

دو برادر دو سید والا

دو برادر دو عالِم آگاه

دو برادر دو فانی یکتا

دو برادر دو الگوی کامل

از وفاداری برادرها

دو برادر دو استاد ادب

دو برادر مدرسان وفا

دو برادر زایل شاه غدیر

دو برادر ز نسل عاشورا

دو برادر دو پیرو حیدر

دو برادر مدافع زهرا

دو برادر دو جلوه گاه ثُبات

بروح پاکشان بحق صلوات

ص:۱۷۵

۱- لازم به ذکر است اشعار بر اساس قافیه به ترتیب حروف الفباء در آمده است.

هر دو بیگانه گشته با دنیا

متوکّل به لطف ذات خدا

متعصّب به شیعه بودن خود

با علی دیده عالی اعلا

با کلام و دلیل محکمشان

موقع بحث در مناظره ها

خُرد شد هیبت بهائیت

مفتضح شد مرام صوفی ها

لرزه افتاد بر تن سنّی

زار و بیچاره دشمن مولا

بر تلاش خدایی این دو

جای دارد بگویم این آوا

بی تکبر بپاس آن زحمات

بروح پاکشان بحق صلوات

بی تکبر صبور مردمدار

با ادب مهربان و خوش رفتار

از تبار ابوذر و سلمان

پایدار هم چو میثم تمّار

جانشان زخم دار اذیّت ها

خود ولی بردبار و بی آزار

خادم آل مصطفی بودن

فخرشان بود و کرده اند اقرار

زندگیشان نمای روشنی از

زندگانی عترت اطهار

مرگشان همه ممات آل رسول

ثلمه ای سخت در همه اقطار

تا بگیرد دستمان عرفات

بروح پاکشان بحق صلوات

عمرشان وقف آل پیغمبر

فکرشان نشر مذهب داور

راهشان راه حضرت زهرا

خطشان خط حضرت حیدر

پایشان جز بحق نرفته رهی

دستشان دستگیر هر مضطر

حرفشان مدح آل حیدر بود

همه جا دم بدم به هر منبر

خصمشان دشمنان اهل البیت

متنفر ز ثانی کافر

چشمشان اشک ریز داغ حسین

قلبشان خون ز غصّه مادر

عشق زهرا بود دلیل ثبات

بروح پاکشان بحق صلوات

آمدم با همه توان امشب

تا شود شاد روحشان امشب

ص:۱۷۶

روح این دو و هر کسی که بود

هر کجایی از این جهان امشب

در دلش مهر حضرت زهرا

گشته در زیر گل نهان امشب

مدح زهرا کنم به عشق علی

دم بدم با همه توان امشب

در حریم تو ای ابوالعباس

که شدم بر تو میهمان امشب

تو مدد کن که مدح او گویم

بحق صاحب الزمان امشب

مدح آن برتر از تمام صفات

بحضور مقدسش صلوات

عصمت حیّ داور است زهرا

قدر و یاسین و کوثر است زهرا

مدح بانو کجا و همچو منی

برتر از فکر و باور است زهرا

او عزیز دل رسول خداست

نور چشم پیمبر است زهرا

قدر او را فقط علی داند

که همه هست حیدر است زهرا

در جزا قدر او شود معلوم

محشر روز محشر است زهرا

قبله قبله، کعبه کعبه

مروه و سعی و مشعر است زهرا

سرّ خلقت دلیل رمز و ثبات

بحضور مقدّسش صلوات

سرّالاسرار حضرت یزدان

روح طاها و رحمت رحمان

مثل او تا ابد نمی آید

تا که باشد خدای جاویدان

ص:۱۷۷

بندگی را نموده او معنی

به حقیقت نشانه ایمان

مادر پاکی و نجابت و شرم

دختر جود و رحمت و احسان

کیست زهرا روایتی روشن

کیست زهرا حقیقتی پنهان

کیست زهرا ولایت و توحید

کیست زهرا معانی قرآن

دافع همٌّ و رافع درجات

بحضور مقدّسش صلوات سروده شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام آقای علی پاکدامن

* * *

ای سرا پا مهربانی و وفا

ای وجودت وقف آل مصطفی

ای فقیه عالم اهل عمل

ای صبوری شما ضرب المثل

در مقام علم تو داد سخن

خود گواهی ده نباشد کار من

فقها باید سخنرانی کنند

علما باید دُر افشانی کنند

ای ز اخلاقت همه غرق عجب

اوستاد درس اخلاق و ادب

هم چو من صدها هزاران در جهان

شده مفتون شما و خُلقتان

شاهد این گفته من مردمند

مردمی که از غمت سر در گمند

ص:۱۷۸

دوست و دشمن همه حیران تو

در وداع رفتنت گریان تو

عمر خود را صرف قرآن کرده ای

جان خود را ظرف جانان کرده ای

ای مرام تو مرام اهل بیت

ظاهر و باطن غلام اهل بیت

بر مرامت پایداری کرده ای

هم چو کوهی استواری کرده ای

تو دفاع از خطّ زهرا کرده ای

مشت خصم مرتضی وا کرده ای

مانده در یاد همه رفتار تو

حکمت پنهان در گفتار تو

مانده از تو بهر یاران یادگار

حوزه هایی با شرف چون ذوالفقار

خیریه ها حوزه ها مدیون تو

هر حسینی تا ابد ممنون تو

راه تو راه امیر المؤمنین

راه زهرا راه ختم المرسلین

راهتان را ارج والا می نهیم

با یقین این ره ادامه می دهیم

تو فدائی ولایت بوده ای

جز به یاحیدر لبت نگشوده ای

تا به جایی که بگفتی با همه

دیده پر اشک بین زمزمه

هر که می خواهد که خوشحالم کند

مرهمی بر قلب رنجورم زند

وقت تشییع تن من دیده تر

سینه سوزان گیرد از عمق جگر

ذکر یاحیدر که من با حیدرم

کس نباشد غیر حیدر سرورم

رفتی و با رفتنت هر دل شکست

حسرت دیدار تو بر دل نشست

رفتی و باور ندارم رفتنت

بی خبر شعر جدایی خواندت

ص:۱۷۹

الوداع ای مهربان مثل پدر

از چه این گونه تو رفتی بی خبر

خسته و رنجور فرزندان تو

مات و حیرانند شاگردان تو

دوستانت قلبشان پر غم شده

در عزایت قامتشان خم شده

گر چه ما از رفتن تو سوختیم

از حضورت درس ها آموختیم

دل شکسته از فراق روی یار

یادمان دادی تو درس انتظار

یادمان دادی به چشمان ترت

گریه را بر داغ زهرا مادرت

ای عطاء اللّه بگرفته تو را

از عطای ضامن آهو رضا

با رضا آغاز و پایان تو بود

در کف او رشته جان تو بود سروده شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام آقای علی پاکدامن

ص:۱۸۰

آیت بر حق امامی احمد آیین بود و رفت

وا اسف در شهر ما او هادی دین بود و رفت

ناشر اسلام ناب احمدی بود از ورع

واعظی با غروشان از علم تکوین بود و رفت

با دلی آکنده از عشق و عطوفت آن عزیز

خلق و خویش با محبان مهر آگین بود و رفت

چون پناه خستگان مولای درویشان علی

بر غم بیچارگان الحق که تسکین بود و رفت

حامی راه ولایت بود در دوران عمر

دشمنی با دشمنان آل یاسین بود و رفت

خواست تا «آذین» رقم سازد زمان فوت او

هاتفی گفتا که او باغر و تمکین بود و رفت

از میان جمع آنگه شد یکی بیرون و گفت

«آیت اللّه امامی حامی دین بود و رفت»

«۱۳۸۹»

اثر شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج سید مرتضی منصوری

متخلّص به «آذین»

* * *

زِ شهرِ نصف جهان یک جهان، طراوت رفت

دریغ و درد، که آن سرو با صلابت رفت

زِ بوستان محمد زِ گلشنِ علوی

بلند سایه نخلِ بلند قامت رفت

از آسمان فقاهت، که انجم افروز است

منیر کوکبِ رخشانِ نیک طلعت رفت

امامی آن گُهرِ شاهوار علم و ادب

صدف شکست و به دیدار حق سلامت رفت

ربود صبر و قرار از دلم غمی جانگاه

که صاحبِ هنرِ صبر و استقامت رفت

بهار نصف جهان شد خزان از این فقدان

صفا ز شهر صَفاهانِ با طراوت رفت

به خلق و خوی حسن، در عمل حسن رفتار

به حُسنِ عاقبت آن یار خوش سعادت رفت

از آن مراست، زِ هجران او دو چندان غم

که آن که، کرد ز روح خدا اطاعت رفت

زمان شناس و بصیر و خبیر و مخلص بود

کسی که داشت به نهضت سرِ ارادت رفت

دو صد مؤسسه خیر را مؤسس بود

نمود آن که به مردم هزار خدمت رفت

ز مادحان ولایت شنیدم این نغمه

که روضه خوان حسینی، از این ولایت رفت

ز دل نمی رود آن کس که نام نیکو داشت

اگر چه عالم وارسته سوی جنّت رفت

سیاه جامه بپوشید اصفهان، از غم

که جان ز جسم کریمان با کرامت رفت

گریست «مهدی» و در سوگ یار، با خود گفت

به آن که از دل و جان داشتم ارادت، رفت

فتاد چون «الف» قامتش ندا آمد

«امامی آن گل طوبی بسوی جنّت رفت»

سال وفات ۱۴۳۲ = الف + ۱۴۳۱

شعر از شاعر اهل بیت علیهم السلام آقای سید مهدی طباطبائی

* * *

امیر لشکر صاحب زمان رفت

فقیه اهل بیت از این جهان رفت

ز داغ آیت اللّه امامی

فغان شیعیان تا آسمان رفت

سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج محمّد حسن زاده

ای باعث افتخار مهدویّت

ای قلب تو بیقرار مهدویّت

سیّد حسن فقیه امامی

ای چهره ماندگار مهدویّت

هر لحظه زندگی تو گشت

بر پایه و بر مدار مهدویّت

دنیای تو زندگی تو وقف

تا آن که شود نثار مهدویّت

فکر تو و ایده تو این بود

پاینده شود شعار مهدویّت

چون خار شدی به چشم دشمن

ای لاله لاله زار مهدویّت

تو فوق توان خود نمودی

همت پی اقتدار مهدویّت

اما همه جا همیشه گفتی

با دیده اشکبار مهدویّت

کم کاری ما خدا ببخشد

سوگند به انتظار مهدویّت

افکار تو جاودانه ماند

آثار تو یادگار مهدویّت

با یاد شما و هر که بوده

از ریشه و از تبار مهدویّت

فریاد زنم ز عمق جانم

اینست فقط شعار مهدویّت

ما پیرو صاحب الزمانیم

هر سوی به عشق او روانیم اثر شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام آقای علی پاکدامن

* * *

آیت اللّه امامی عالِم با اقتدار

کرد رحلت زین جهان آن سیّد والا تبار

اصفهان شد غرق ماتم در غم جانسوز او

قلب یاران شد غمین، چشم محبّان اشکبار

عالِمی کز منطق گویا و حلم و علم او

عالَم اسلام دارد بر جهانی افتخار

در فصاحت در بلاغت بود الحق کم نظیر

آن ابر مردی که در دل داشت مهر هشت و چار

روز و شب از فیض خدمت بود دائم در تلاش

تا نماید عقده ای را باز اندر روزگار

ای دریغا رفت زین عالَم به جنّت با شتاب

ارجعی بشنید چون از حضرت پروردگار

تا که رفت آن عالِم عامل از این دار فنا

زین مصیبت قلب «حدّاد» حزین شد داغدار سروده شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام آقای حسن حدّاد

* * *

دل هر عاشقی مجنون حیدر

بود از بدو خلقِ عالم ذَرّ

همه ذرات عالم را یکایک

ببینی دون ذکر او مهالک

هر آن شیئی که عالَم بر فروزد

به ذکر یا علی هر دم بسوزد

ز آدم تا به خاتم را پناه است

ولیکن ناله هاشان عمق چاه است

امامی رفته از دنیا به سویش

که بیند در قیامت ماه رویش

چو مولایش حسن مجروح رفته

تمامی سینه اش از ظلم رسته

بگیرد دست وی را شاه مطلق

جناب حیدر آن مولای بر حق

* * *

رفتی و مانده در دل یاران غمت هنوز

آید به گوش، زمزمه ماتمت هنوز

ریزد روایت نبوی از دمت هنوز

جاریست بر زبان سخن محکمت هنوز

سیّد حسن به حُسن خصالت سلام ما

از کوثر کلام تو لبریز جام ما

یک سال در فراق تو بر دوستان گذشت

با اشک و سوز و ناله و آه و فغان گذشت

با ماتم تو روز و شب اصفهان گذشت

بر دار سر ز خاک و نظر کن چسان گذشت

خالی میان اهل تولّاست جای تو

جا دارد ار همیشه بگریم برای تو

گویند اهل فضل، که ما را پدر چه شد

یاران، فقیه عترت خیر البشر چه شد

بین ستارگان فضیلت، قمر چه شد

سیّد حسن، امامی نیکو سیر چه شد

پیوسته دل به حکمت او پایبند باد

نامش چو آفتاب، به گیتی بلند باد

ای روح بخش دل، سخن دل ربای تو

وی چشم اهل فضل و ادب جای پای تو

ای نور، ابتدای تو و انتهای تو

ای حامل پیام الهی صدای تو

برخیز و باز درس ولایت به ما بگو

درس اصول و فقه و روایت به ما بگو

رفتی به غرفه های جنان پا گذاشتی

ما را میان حاله غم واگذاشتی

یاران خویش را به جهان جا گذاشتی

در قلب دوستان غم عظمی گذاشتی

«میثم» ز دور چهره گذارد به خاک تو

گوید سلام بر تو و بر روح پاک تو سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج غلامرضا سازگار

به مناسبت یکمین سالگرد مرحوم آیه اللَّه امامی

* * *

بزرگ آیت حق سیّد بلند مقام

سمّی پاک حسن عالم امامی نام

سلیل ختم رسولان محمّد محمود

مطیع امر خدا ذوالجلال و الاکرام

فقیه شرع نبی عالم علوم و فنون

ملاذ خلق خدا سیّد خجسته مرام

مدرسی که بتدریس علم فقه و اصول

کلام نافذ او بود جمله خیر کلام

مجاهدی که برای خدا ز سعی عمل

به بسطه شرع پیمبر ز جان نمود قیام

مصاحبی که بگاهِ سخن ببزم حضور

گرفته اند از او بهره ها خواص و عوام

محدّثی که بمنبر بمنطقی گویا

ز شرح صدر به اثبات حق نمود ابرام

معاشری که ز خلق نکو بمجلس انس

گشاده جبهه او بود و چهره اش بسّام

مبارزی که مجدانه باثبات قدم

نمود سعی به تثبیت جبهه اسلام

ص:۱۸۹

زهی تدیّن آن مرد حق که از جان کرد

تمام عمر پی اعتلای دین اقدام

ز حسن خلق و مقام رفیع و صدیق سخن

یقین که ورد زبانهاست نام او مادام

بر آن فقیه مؤید تحیت و تحسین

بر آن سلیل محمّد ز حق درود و سلام

در آن نفس که شنید ارجعی الی ربک

وجود او همه لبیک شد در آن هنگام

عروج کرد روانش بعرش علیین

گرفت در ملکوت خدا علوّ مقام

به روز اوّل ماه ربیع ثانی بود

هزار و چار صد و سی و دو گرفت آرام

نوشت خامه «ماهر» بسوگ فقدانش

که در بهشت برین رفت آن نکو فرجام اثر شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج علی غفراللهی «ماهر»

* * *

ص:۱۹۰

باور نمی کردیم صبحی بی تو خیزیم

با دست خود بر جسم پاکت خاک ریزیم

جانان ما یک عمر با ما زیستی تو

باور کنم آیا که در ما نیستی تو

باور کنم آیا که ما را ترک گفتی

باور کنم بی ما درون خاک خفتی

رفتی به جنّت روی پیغمبر ببینی

رخسار سیلی خورده مادر ببینی سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام

حاج محمّد حسن زاده «راضی اصفهانی»

***

آیت اللّه امامی داده جان

تسلیت ای مهدی صاحب زمان

تسلیت از شیعان، بر تو یا صاحب زمان

شد جهان شیعه غرق ماتمش

گشته تر چشم ملائک در غمش

تسلیت از شیعان، بر تو یا صاحب زمان

در عزایش سینه ها سوزان بود

زین مصیبت دیده ها گریان بود

تسلیت از شیعان، بر تو یا صاحب زمان

شمع جمع شیعیان جان داده است

یاور صاحب زمان جان داده است

تسلیت از شیعان، بر تو یا صاحب زمان شعر از شاعر اهل بیت علیهم السلام

حاج محمّد حسن زاده «راضی اصفهانی»

* * *

به ابجد از پی تاریخ رحلتش بیتی

نوشت خامه برنا برای اهل سخن

«امامی ساکن وادی سرمدی باشد

و یا به جانب احمد نموده روی حسن»

۱۴۳۲ ق = ۸۶۵ + ۵۶۷

شاعر اهل بیت علیهم السلام

استاد حاج میرزا فضل اللَّه خان اعتمادی «برنا»

* * *

شیعه را خاموش شد دیگر چراغ انجمن

تیره شد تنها نه چشم انجمن، چشم وطن

اهل علم و معرفت را عالِم آزاده رفت

اصفهان را ابر رحمت رفت از بر وای من

عالِم علم اصول و فقه و توحید کمال

نور چشم اهل دین عبد خدای ذوالمنن

مظهر حُسن و جمال و علم و تقوا و ادب

رو حسن، خلقش حسن، نامش حسن

دوستان را ارتحال این فقیه اهلبیت

رفت روح عزّت و ایمان و آزادی ز تن

گشته دار العلم در فقدان او بزم عزا

اصفهان گردیده در هجران او بیت الحزن

بر فراز دوش اهل اصفهانش دیده اند

در حقیقت بر روی بال ملک بود این بدن

کاش جای پیکر نورانی آن جان پاک

پیکر رنجور ما پوشیده می شد از کفن

هر طرف رو کرد بر اهل فضیلت نور داد

هر کجا بگشود لب افشاند گوهر از دهان

پیکر نورانی او در کفن پیچیده شد

جسم جدّش زیر سم اسب از جور و فتن

در کنار قتلگه انگشت جدّش را برید

تا برد انگشتر او را به غارت اهرمن

خیز ای سیّد حسن از بهر جدّت گریه کن

گریه کن بر غربت جدّت چو شمع انجمن

در غم شخصی که عمری سوخت از بهر حسین

شیعه چون پروانه گردیده است کارش سوختن سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام حاج غلامرضا سازگار

* * *

ص:۱۹۴

آیت اللّه امامی مقتدای مسلمین

مرجع ارباب ایمان ملجاء اهل یقین

عالم وارسته آن دانا دل صاحب کمال

آن حَسن نامی که با حُسن صلابت بُد قرین

نور ایمان بود از مهر جمالش جلوه گر

همچنان جدّ کبار خویش خیر المرسلین

بود استادی مسلّم در فنون صرف و نحو

در فن تدریس هم می بود کم مثل و قرین

بس مهارت بودیش در منطق و فقه و اصول

آفرین بر روح پاکش صد هزاران آفرین

در فراق آن ادیب ارجمند حق شعار

قلب شاگرادن او گردیده با محنت عجین

گشته تا خاموش شمع هستی او می کشند

اهل علم از این غم جانگاه آه آتشین

سالها باید که زاید مام گیتی همچو او

گوهر دریای عرفان بود آن دُرّ سمین

اصفهان غرق عزا گردیده در فقدان او

زین مصیبت جمله احبابند زار و دل غمین

ص:۱۹۵

اوّل ماه ربیع الثانی آن عالی مقام

ارجعی را چون شنید از خالق جان آفرین

گفت لبیک و شتابان رفت از این محنت سرای

یافت با لطف خدا در روضه رضوان مکین

جای دارد جمله مداحان شهر اصفهان

ز اینکه می باشند در فقدان او ماتم نشین

سال شمسی یکهزار و سیصد و هشتاد و نه

دیده بست از این جهان آن افتخار اهل دین

نی فقط جمع محبان زین مصیبت خون دلند

«اشتری» هم گشته از این غم پریشان و حزین اثر شاعر و مداح اهل بیت علیهم السلام

حاج مرتضی اشتری اصفهانی

* * *

ص:۱۹۶

آیت اللّه امامی آن فقیه راستین

اسوه ایمان و تقوا مقتدای مؤمنین

رخت بر بست از جهان و در غم فقدان او

مؤمنین را دیده ها گریان و دل ها شد غمین

در میان دوستان گردید خالی جای او

در فراق او بسوزند أصدقا و أقربین

از گلستان فقهات شد خزان زیبا گلی

کز فراقش بلبل این باغ را دل شد حزین

سیدی والا تبار و صاحب اخلاق نیک

عالِمی خدمت گزار و ملجا مستضعفین

بود استاد زبردست و توانا آن جناب

در اصول و فقه و در تفسیر قرآن مبین

جامع معقول و منقول و فقیهی تیز رأی

گاهِ استنباط قولش بود مقبول و متین

در کلام و حکمت و فنّ معانی و بیان

داشت استدلال زیبا و بیانی دلنشین

گشت شهر اصفهان در ماتم او سوگوار

تا به زیر خاک شد آن گوهر والا دفین

گریه ها دارن زین پس مَدرس و محراب او

در فراقش می کشن از سینه آه آتشین

رحلتش را تسلیت گوییم بر صاحب زمان

کز وفاتش ثلمه افتادس در ارکان دین

سال ها باید که مردی هم چو او پیدا شود

خود به آسانی نمی گردد کس او را جانشین

زین سرای پر بلا شد جانب دار القرار

در جنان گردید با اجداد پاک خود قرین

غیر نیکویی کسی در زندگی از او ندید

علم خود را ساخت با اعمال نیکویش عجین

روح پاکش با سَمیّ او حسن محشور باد

اعطه خیر الجزا یا من یحب المحسنین

سال ها بگذشت و طلّاب علوم حوزه ها

می شدند از خرمن اخلاق و علمش خوشه چین

سیره ای با دیگران جذّاب و خوش برخورد داشت

با خواص و با عوامش بود رفتار این چنین

عالم وارسته ای چون او نمیرد، «جانثار»

این سخن در نهج فرموده امام اوّلین

سروده شاعر اهل بیت علیهم السلام

حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ رمضانعلی جانثاری

ص:۱۹۸

یَلِ عصر حکمت فقیه امامی

ابر مرد اُمّت فقیه امامی

شده غصّه دار چنین عالِمی

تمامی ملّت فقیه امامی

به محوِ همه فرقه های دَنی

قَدر شخص غیرت فقیه امامی

به حوزات علمیّه با درس خود

نمودار سنّت فقیه امامی

به تحقیق و تدریس هر فنّ علم

فرا سوی دقّت فقیه امامی

ز اهداف او پایبندیّ حوزه

به بحث و به همّت فقیه امامی

جناب حَسن از تبار عطاء

گلستان عزت فقیه امامی

نمایِ خرد، منطق و عقل و دانش

حسن خو و سیرت فقیه امامی

نداده جوابی به خواهان خلق

جز از روی رأفت فقیه امامی

فِرق را یکایک به عجز آورد

ز صبر و فتوّت فقیه امامی

ز لطف امامان اثنی عشر

یم فخر و شوکت فقیه امامی

به پرونده اش حُب زهرا و حیدر

بود اُوج ثروت فقیه امامی

همه رحمت حیّ یزدان به او

شد از روی منّت فقیه امامی

ز بس بوده اُنسش به آل رسول صلی الله علیه وآله

رود سوی عترت فقیه امامی

* * *

ص:۱۹۹

دیده بست از دار دنیا

آیت اللّه امامی

رفته دیگر از بر ما

آیت اللّه امامی

وامصیبت، وامصیبت

اسوه تقوا و ایمان

عالِم و عامل به قرآن

راد مرد خیر احسان

پر کشیدی سوی جانان

وامصیبت، وامصیبت

شیعه اثنی عشر را

بوده او شمع هدایت

خورده عمری خون دلها

در دفاع از ولایت

وا مصیبت، وامصیبت

چون پدر از داغ بابا

شیعه محزون در غم او

محضر مهدی بگویم

تسلیت در ماتم او اثر شاعر اهل بیت علیهم السلام

حاج محمّد حسن زاده «راضی اصفهانی»

* * *

ص:٢٠٠

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹